

جنگ و جبهانی شدن

میشل شوسودوفسکی

ترجمه جعفر پویا

میشل شوسودوفسکی

جنگ و جهانی شدن

فاشیسم قرن ۲۱ این گونه

از قاره امریکا سر برآورد!

ترجمه جعفر پویا

آنچه در حادثه یازدهم سپتامبر در نیویورک روی داد، پایان یک فصل و آغاز فصل نوینی در حوادث جهانی بود. انگشت شمار شخصیت های سیاسی و محقق در جهان این رویداد را همان گونه که ضرورت داشت ارزیابی کرده و با جسارت اعلام داشتند. از جمله این شخصیت ها "میشل شوسودوفسکی" استاد دانشگاه در کانادا و نویسنده مقالات تحقیقی در روزنامه لوموند دیپلماتیک چاپ فرانسه است. او نه تنها حادثه نیویورک را به گونه ای بسیار متفاوت با دیگر اهل تحقیق معرفی کرد، بلکه استدلال های خود را هرچه بیشتر به صورت مستند ارائه داد. بعدها از مجموعه اسناد و تحقیقات خود کتابی را فراهم ساخت که در چند بخش ترجمه آن را می خوانید. با این توضیح که به دلیل کثرت و تعدد منابع و مأخذ، از ذکر و ارجاع بدانان در نشر کنونی خودداری گردید. این کتاب را که به زبان های فرانسه و اسپانیایی نیز ترجمه شده "جعفرپویا" به فارسی برگردانده است.

ناشر کتاب شوسودوفسکی در مقدمه آن می نویسد:

میشل شوسودوفسکی - نویسنده کتاب "جنگ و جهانی شدن: پشت پرده حوادث یازدهم سپتامبر" - پرفسور اقتصاد سیاسی دانشگاه اتاوا کانادا است. مدت ها مشاور سازمان های مختلف بین المللی مانند برنامه سازمان

ملل برای پیشرفت و توسعه، دفتر بین‌المللی کار و ناظر ژئوپولیتیک مواد مخدر بوده است. او به صورت فعال با عالم سیاست همکاری می‌کند.

چند ساعت پس از حوادث یازدهم سپتامبر بوش و همکاران او جنگ علیه تروریسم، بن لادن و اسلام سیاسی را اعلام کردند. تردید نیست که این روز خدمت بزرگی به آرزوها و ضرورت‌های سیاست آمریکا کرد. نویسنده کتاب با برگشت به گذشته و پی‌گیری حضور سازمان سیا در آسیای مرکزی پس از جنگ جهانی دوم، فشار حزب جمهوریخواه به طالبان را درست قبل از یازدهم سپتامبر نشان می‌دهد. فروریختن برج‌های دوقلو و زمینه‌سازی حمله به افغانستان اتفاق حیرت‌انگیزی است که مطلوب کنسرسیوم‌های نفتی امریکایی است و یکی از مشاوران شرکت یونوکال و فرستاده ویژه بوش آن را تایید می‌کند و اعلام می‌دارد که با آغاز شکار تروریست‌ها در آسیای مرکزی به زودی عبور لوله‌های نفت از افغانستان و کشف میدان‌های نفتی جدید امکان پذیر خواهد شد.

می‌توانیم هنوز باور کنیم که سازمان سیا و جمهوریخواهان به طور کامل از حمله یازدهم سپتامبر غافلگیر شدند؟ می‌توان هنوز به حقانیت و یا بیش از آن به قانونیت "جنگ" آمریکا علیه افغانستان باور داشت؟ کتاب حاضر یک بررسی اساسی برای درک دلایل و پیامدهای یازدهم سپتامبر است که توسط یکی از کارشناسان شناخته شده در سطح بین‌المللی نگاشته شده است، کارشناسی که برای خلع سلاح جهانی و ایجاد دنیایی دیگر مبارزه می‌کند.

فصل اول

مقدمه : حقایق پشت پرده یازده سپتامبر

جهان امروز بحرانی‌ترین دوران خود را در تاریخ دنیای جدید تجربه می‌کند. از پی‌های حوادث غم‌انگیز یازدهم سپتامبر، ایالات متحده آمریکا با به خدمت گرفتن نیرویی نظامی که از جنگ جهانی دوم تا کنون سابقه نداشته به ماجراجویی میلیتاریستی جدیدی دست زده که آینده بشریت را با خطری جدی مواجه کرده است. چند ساعت پس از فرو ریختن ساختمان‌های مرکز تجارت جهانی و پنتاگون، دولت بوش بدون هیچ مدرک قابل اعتمادی اسامه بن‌لادن و القاعده را به عنوان مظنون شماره یک این حمله معرفی کرد.

وزیر امور خارجه امریکا کالین پاول این عمل را "اعلان جنگ" ارزیابی کرد و در همان شب جورج دبلیو بوش در یک سخنرانی تلویزیونی اظهار داشت: "ما میان کسانی که این عمل تروریستی را انجام داده اند و دولت هایی که آن ها را در خود پناه می دهند، هیچ تفاوتی قائل نیستیم."

رییس سابق سازمان سیا، "جمیز ولس" پای "کشورهای مسئول" را به میان کشید و به این ترتیب خاطر نشان ساخت که یک یا چند کشور خارجی در این جریان دست داشته اند! مشاور سابق امنیت ملی "لارنس ایگل برگر" اعلام کرد: "به آنان نشان خواهیم داد زمانی که به ما حمله می کنند قادریم با نیرویی بی رحمانه تلافی کنیم."

رسانه های گروهی غربی به نوبه خود با استناد به اظهارات رسمی، آغاز "عملیات تنبیهی" علیه اهداف غیرنظامی در آسیای مرکزی و خاورمیانه را مورد تایید قرار دادند. ویلیام سافیر در نیویورک تایمز اظهار داشت: "زمانی که پایگاه های آنانی که به ما حمله کردند را دقیقاً شناسایی کردیم باید آن ها را چنان مورد حمله قرار دهیم که بفهمند کیفر خسارت هایی که بر ما وارد کرده اند را به چه شکل خواهند پرداخت و با دولت هایی که آنان را مورد حمایت قرار داده اند مستقیم و یا غیرمستقیم برخوردی خواهیم کرد که به فروپاشیشان منجر شود". بدینسان بوش و همکاران وی، به مدد رسانه های گروهی، افکار مردم غرب را برای قتل عام بیرحمانه غیرنظامیان آماده می کردند!

اسامه بن لادن : دستاویزی برای شروع جنگ

دولت بوش "جنگ با تروریسم" را بهانه قرار داد تا نه تنها هزاران مردم بی گناه افغانستان را بمباران کند بلکه به جنگ به اصطلاح "تروریسم داخلی" برود. اما واقعیت آن است که اسامه بن لادن که آمریکا او را مظنون شماره یک حمله تروریستی در نیویورک و واشنگتن معرفی می کند یکی از دست پروردگان سیاست خارجی امریکاست و سازمان سیا او را در جریان جنگ افغانستان - شوروی برای مبارزه بر علیه شوروی به خدمت گرفت. بر همین اساس، تحلیل ما در بخش های دو، سه و چهار کتاب حاضر به روشنی نمایان می سازد که گروه **القاعده و اسامه بن لادن در حقیقت برای سازمان سیا یک ابزار اطلاعاتی را تشکیل می داد**. سازمان سیا در دوران جنگ سرد و حتی بعد از آن با استفاده از سرویس های اطلاعاتی نظامی پاکستان نقش مهمی در تربیت مجاهدین افغان بازی کرد. چنان که ارتباطات بن لادن و دولت کلینتون در حوادث بوسنی و کوسوو با اسناد کامل در پرونده کنگره آمریکا موجود است (که در فصول بعدی به آن اشاره خواهیم کرد)

چند ماه پس از حوادث یازدهم سپتامبر وزیر دفاع **رامسفلد** با اظهار این که دستگیری و استرداد **بن لادن** به مثابه پیدا کردن یک سوزن از میان یک خرمن است غیرممکن بودن این مهم را خاطر نشان ساخت. اما ایالات متحده قبل از یازدهم سپتامبر بارها امکان دستگیری و استرداد بن لادن را داشت. این سعودی تحت تعقیب **چندی قبل از حمله یازدهم سپتامبر** در یکی از بیمارستان های **دبی** به خاطر عفونت کهنه کلوی بستری شده بود. اما اگر بن لادن در آن زمان دستگیر می شد دیگر بهانه لشگرکشی همه جانبه به آسیای مرکزی از میان می رفت.

ژوئیه ۲۰۰۱: **اسامه بن لادن** در بیمارستان آمریکایی دوی، واقع در امارات متحده عربی. دبی یکی از هفت امیرنشین امارت متحده عربی در شمال شرقی ابوظبی قرار دارد. به نوشته روزنامه فیگارو یازدهم اکتبر ۲۰۰۱ **ملاقات مخفی بین بن لادن و یکی از نمایندگان سازمان محلی سیا در ژوئیه دو هزار یک** در این شهر ۳۵۰ هزار نفره انجام شد. یکی از مدیران اداری بیمارستان آمریکایی دبی تصدیق می کند که "دشمن شماره یک" از ۴ تا ۱۴ ژوئیه در آن بیمارستان بستری بوده است.

"در زمان بستری بودن بارها افراد خانواده و شخصیت های سعودی و امارات به ملاقات وی آمدند. در همین دوران نماینده سازمان سیا در محل که بسیاری از ساکنان وی را می شناسند با اسانسور اصلی بیمارستان به اتاق بن لادن رفت. وی چند روز بعد در مقابل تعدادی از دوستانش با غرور عنوان کرد که به ملاقات میلیونر سعودی رفته است.

روز پانزده ژوئیه یعنی یک روز بعد از عزیمت بن لادن به سمت کویته پاکستان با مامور سیا از طرف مقامات مسئول توسط مرکز خودش تماس گرفته می شود. اف.بی.آی - پلیس فدرال آمریکا - که رد بن لادن را دنبال می کرده است در تحقیقات خود روابط سازمان سیا را با "دوستان اسلامگرا" کشف می کند. از همین رو ملاقات در دبی را هم نوعی دنباله منطقی "بعضی سیاست های آمریکایی" تلقی می کند و آن را پیگیری نمی کند.

- بستری شدن مجدد بن لادن در دهم سپتامبر دو هزار و یک: این بار بن لادن مهمان، دوست هم پیمان ایالات متحده یعنی پاکستان است.

روز دهم سپتامبر یعنی درست **یک روز قبل از حمله تروریستی** به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون، بن لادن در **یکی از بیمارستان های نظامی پاکستان** دیالیز می شود. سرویس اطلاعاتی ارتش پاکستان ای.اس.ای به شبکه سی.بی.اس اعلام می کند که بن لادن در یکی از بیمارستان های نظامی راولپندی در ستاد فرماندهی ارتش پاکستان تحت درمان قرار گرفته است. طبق اظهارات یکی از پرستاران، کارکنان سرویس اورولوژی با گروهی

دیگر که پرسنل معمولی نبودند جایگزین شده بودند. طبق اظهارات همین پرستار که نمی خواست نامش فاش شود، این عمل به دلیل معالجه یک "شخص مهم" انجام گرفته بود. قابل ذکر است که بیمارستان اکیپی از نیروهای ارتش پاکستان را که ارتباطی تنگاتنگ با پنتاگون دارند جایگزین اکیپ عادی بیمارستان می کند. مستشاران آمریکایی مستقر در راولپندی از نزدیک با نظامیان پاکستان همکاری دارند. با همه این احوال کوچکترین اقدامی جهت دستگیری "دشمن شماره یک" ایالات متحده انجام نمی گیرد. (همان منبع)

ایالات متحده و پشتیبانی از گروه طالبان

در حالی که رسانه های گروهی غربی به تقلید از دولت بوش، طالبان و گروه القاعده بن لادن را به عنوان "نماینده شرارت" معرفی می کنند اما از ذکر این نکته خودداری می کنند که به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان در سال ۱۹۹۶ در سایه کمک های نظامی آمریکا میسر شد، کمک هایی که توسط سرویس اطلاعات پاکستان - ای.اس.ای - کانالیزه می شد. براساس اطلاعات هفته نامه جینس دیفنس نیمی از تجهیزات دولت طالبان از طریق پاکستان و به وسیله سرویس اطلاعاتی این کشور در اختیار آنان قرار گرفته است. تحمیل یک دولت اسلامی با پشتیبانی سرویس اطلاعاتی پاکستان و طالبان رادیکال جوابگوی منافع ژئوپولیتیک آمریکا بود. هدف واقعی آمریکا از کمک به طالبان در ارتباط مستقیم با مسئله نفت بود و به همین دلیل طالبان قبل از آن که دولت خود را در کابل تشکیل دهد هیئتی به هوستون تگزاس اعزام کرد تا با شرکت یونوکال در جهت ایجاد شبکه انتقال لوله های گاز مذاکره کند. در این مورد در فصول آینده سخن خواهیم گفت.

به خدمت گرفتن وسیع ترین نیروی نظامی از جنگ دوم جهانی تا کنون

آمریکا می کوشد به افکار عمومی بقولاند که می خواهد با تروریسم بین المللی مبارزه کند، اما قصد این کشور در حقیقت آن است که با استفاده از ماشین جنگی خود محدوده زیر نفوذش را نه تنها به آسیای مرکزی و خاورمیانه بلکه به شبه قاره هند و خاور دور گسترش دهد.

افغانستان کشوری است که از نظر استراتژیک به دلیل داشتن مرزهای مشترک با شوروی سابق، ایران و چین اهمیت فراوان دارد و ایالات متحده قصد دارد حضور نظامی خود را در این کشور به صورت دائمی درآورد. افغانستان علاوه بر این در مرکز پنج کشور قرار دارد که دارای قدرت اتمی هستند یعنی روسیه، چین، هند،

پاکستان و قزاقستان. در همین راستا دولت بوش با دستاویز مبارزه با تروریسم می کوشد در چند جمهوری سابق شوروی از جمله ازبکستان، کازاخستان، تاجیکستان و قرقیزستان پایگاه های نظامی ایجاد کند.

گرایش به سمت حکومتی خودکامه

دستگاه نظامی و اطلاعاتی آمریکا - سیا - زیر سایه دولت بوش و با کمک وال استریت (یعنی صاحبان عمده کمپانی های صنعتی و نظامی ایالات متحده) افسار سیاست خارجی کشور را به طور کامل در اختیار دارد. تصمیم هایی که همگی ماهیت سیاسی دارند توسط پنتاگون و سیا پشت درهای بسته صورت می گیرند. به نحوی که نهادهای سیاسی و از جمله کنگره آمریکا به نهادهای تشریفاتی تبدیل شده اند.

در حالی که افکار عمومی آمریکا هنوز گمان می کند در کشوری "دمکرات" زندگی می کند، رییس جمهور ایالات متحده به یک عامل روابط عمومی مبدل شده است که عملا در جریان بخش ناچیزی از سیاست های خارجی دولت قرار دارد. **در بسیاری مواقع به ویژه آنجا که به سیاست های بین المللی مربوط می شود بوش در جواب دادن تردید می کند و هنگامی که جرئت می کند به سئوالات مربوط به جهان پاسخ دهد بی تجربگی و ناآگاهی اش کاملا آشکار می شود.** حتی با وجود اتکا به نفسی که به خود دارد نمی تواند دچار اشتباهات فاحش نشود!

مثلا در جریان مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۰۰ یک خبرنگار از فرماندار بوش در مورد طالبان سئوال می کند. وی دستپاچه شانه هایش را بالا می اندازد. خبرنگاری دیگر به کمکش میاید و اشاره می کند که بحث درباره افغانستان و تبعیض در مورد زنان آن کشور است. آقای بوش در پاسخ میگوید: بله بله طالبان در افغانستان و سرکوب همه. گمان می کردم در مورد یک گروه راک صحبت می کنید!! می بینید که اطلاعات رییس جمهور آمریکا در مورد مسایل دیگر کشورها در چه حدودی است!

حتی در مورد مسایل مهم سیاست خارجی که بر لب های تقریبا همه جریان دارد نیز اطلاعات بوش ناچیز است و این ها مسایلی است که در صورت انتخاب شدن به عنوان رییس جمهور باید به حل آن ها بپردازد. اظهارات بوش در مورد طالبان که در مصاحبه با خبرنگار گلامور عنوان شد توسط بسیاری رسانه های خارجی منعکس شد و مورد تفسیر قرار گرفت اما تنها اندک روزنامه های آمریکایی آن را ذکر کردند.

چه کسی در واشنگتن تصمیم گیرنده واقعی است؟ این که از نظر قانونی تنها رییس جمهور است که می تواند دستور پرتاب اولین بمب اتمی را صادر کند تغییری در صورت مسئله نمی دهد. واقعا تصمیم به عملیات گسترده

میلیتاریستی که آینده همه ما و امنیت جهانی را به قمار گذاشته است، توسط چه کسانی اتخاذ می‌شود؟ به بیان دیگر آیا رییس جمهور آمریکا به جز خواندن بیانیه های رسمی دارای قدرت سیاسی دیگری هم هست یا فقط به عنوان یک مهره تحت اختیار سازمان نظامی پنتاگون و سرویس های امنیتی سیا است؟

طراحان نظامی تصمیم گیران واقعی اند!

استراتژیهای نظامی دولت، پنتاگون و سازمان سیا تنظیم سیاست خارجی آمریکا را به عهده گرفته اند تا "نظم نوین جهانی" را محقق سازند. آن ها نه تنها با سازمان آتلانتیک شمالی - ناتو - بلکه با رهبران صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی ارتباطی ارگانیک و اندام وار دارند. موسسات مالی بین‌المللی نظیر صندوق بین‌المللی پول که در واشنگتن مستقر هستند و در ارتباط تنگاتنگ با وال استریت و صاحبان مجتمع های نظامی و صنعتی آمریکا قرار دارند، اکنون دکترین مداوای اقتصادی کشورهای در حال رشد و جمهوری های سابق شوروی را دیکته می کنند.

این سیستم به دستگاه واقعی قدرت متکی است، یعنی بانک ها و موسسه های مالی بین‌المللی، شرکت های صنعتی - نظامی و سازندگان اسلحه، غول های نفتی، موسسات بیوتکنولوژیک - شرکت هایی که تولیدات مرکب دارند (نظامی و غیرنظامی مثل جاگوار.م) و موسسات خبری که یا سازنده خبر و یا قلب کننده خبر برای انحراف افکار عمومی هستند، پایه های قدرت و تصمیم گیری را در واشنگتن تشکیل می دهند!

تبدیل ماشین دولتی به ماشین تبهکاری

در زمان دولت ریگان مسئولان بلندپایه دولتی دلارهای مواد مخدر - نارکودلار - را خرج کمک مالی و تحویل اسلحه به کنتراها بر علیه دولت نیکاراگوئه کردند. خنده دار اینجاست که تمام این مقامات بلندپایه دولت ریگان و مسئولان افتضاح ایران گیت در دولت بوش پست های کلیدی را اشغال کرده اند. همین عاملان رسوایی ایران گیت امروز با اختیارات تام مشغول برنامه ریزی به اصطلاح جنگ بر علیه تروریسم هستند!

بوش با جستجو در تاریخ خانه های حزب جمهوریخواه به انتخاب کسانی دست زده است که در سال ۱۹۸۰ در خرید اسلحه از ایران برای کنتراس شرکت داشته اند. ریچارد آرمیتاژ (که اکنون پست معاون وزیر را در دولت بوش برعهده دارد) همکاری نزدیکی با اولیور نورث داشت و به همین دلیل به معاونت در قاچاق اسلحه و خرید از ایران به نفع کنترا متهم شده بود. اولین انتخاب بوش از این قماش افراد همین آقای ریچارد آرمیتاژ بود که

صلاحیتش در کنگره سریعاً تصویب شد. وی در زمان دولت ریگان در مقام معاون وزیر دفاع و امنیت ملی انجام وظیفه می کرد. بوش متعاقب واگذاری این مقام به آرمیتاژ، الیوت آبرامز را که معاون وزیر دولت ریگان بود به مثابه مدیر کل شورای ملی امنیتی برای دموکراسی و حفظ حقوق فردی و عملیات بین‌المللی منصوب کرد، پستی که به تایید صلاحیت کنگره احتیاج نداشت. الیوت آبرامز به اتهام دروغگویی به کنگره در مورد ایران و کتترا مجرم شناخته شده بود اما بعداً توسط جرج بوش مورد عفو واقع شد.

ریچارد آرمیتاژ یکی از طراحان کمک به مجاهدین و "مبارزان اسلامی" در دوران نبرد افغانستان و شوری چه در دوران جنگ سرد و چه پس از آن بود. امروز همه می دانند که قاچاق مواد مخدر در "مثلث طلایی" (که محور اصلی آن در افغانستان قرار دارد) یکی از منابع مالی سازمان سیا در اجرای عملیات خرابکارانه براندازی است. علیرغم پایان جنگ در افغانستان در این سیاست هیچ تغییری داده نشد. در واقع استفاده از دلارهای قاچاق مواد مخدر یکی از عناصر سیاست خارجی آمریکا را تشکیل می دهد. ضمن این که تجارت قاچاق مواد مخدر میلیاردها دلار سود دارد که به قدرت مالی سازمان سیا در جهت تامین مالی عملیات غیرقانونی کمک می کند.

پایمال کردن حقوق اجتماعی

از یازدهم سپتامبر منابع دولتی به سمت اعتبارات صنعتی - نظامی تغییر جهت داده‌اند و هم زمان بودجه اختصاص داده شده به برنامه های اجتماعی و آموزش و بهداشت و رفاه مردم کاهش پیدا کرده است. در اعتبارات دولتی بازنگری به عمل آمده و درآمدهای مالیاتی به سمت تقویت ماشین پلیسی و امنیت داخلی کانالیزه شده اند. نوعی "مشروعیت جدید" ایجاد شده است که نتیجه آن زیر سؤال بردن پایه های نظام قضایی و پایمال کردن "حقوق ابتدایی" شهروندان است. در بعضی از کشورهای غربی نظیر آمریکا، کانادا و بریتانیا، پارلمان و نهادهای قانون گذاری که به صورت دموکراتیک انتخاب شده اند به منشا تجویز پایمال کردن حقوق شهروندان تبدیل شده‌اند.

هدف از قوانین جدیدی که در این راستا تصویب می شوند چنان که ادعا می شود "دفاع از شهروندان در مقابل تهدیدات تروریستی" نیست! بلکه در واقع این قوانین در جهت حفظ و حمایت از سیستم "بازار آزاد" به اجرا گذاشته شده اند. این قوانین تضعیف و تهدید جنبش های ضد جنگ و دفاع از حقوق اجتماعی و مقابله با جنبش ضدجهانی شدن را نشانه گرفته اند. در شرایطی که اقتصاد اجتماعی و منابع مربوط به رفاه عمومی در حال سقوط

هستند، سرریز منابع به سمت امنیت و بخش های صنعتی - نظامی موجد قطب جدیدی از رشد در اقتصاد آمریکا می شود.

قوانین "ضدتروریستی"

نام این قانون در ایالات متحده "قانون میهنی" است. براساس این قانون تظاهرات آرام علیه جهانی شدن به اقدامی جنایی تبدیل می شود. به طوری که هر نوع اعتراض برعلیه صندوق بین المللی پول یا سازمان تجارت جهانی می تواند به مثابه "جنایت تروریسم داخلی" در نظر گرفته شود. برطبق این قانون "تروریسم داخلی" تمام آن فعالیت هایی است که قادرند "از طریق فشار یا الزام در سیاست حکومت تاثیرگذار باشند" به عنوان مثال "یک تظاهرات عادی که منجر به بسته شدن یک خیابان و جلوگیری از عبور یک آمبولانس شود" می تواند به عنوان "تروریسم داخلی" در نظر گرفته شود. این قانون یکی از جدی ترین یورش ها به حقوق اجتماعی در پنجاه ساله اخیر است.

در ایالات متحده "قانون ضدتروریستی" که به سرعت به تصویب کنگره رسید در حقیقت ساخته و پرداخته موسسات نظامی - پلیسی و زاینده ماشین اطلاعاتی سازمان سیا است و قانون گذاران نقشی در آن ندارند. در حقیقت بیشتر مواد این قانون قبل از یازدهم سپتامبر و برای مقابله با جنبش ضد جهانی شدن تصویب شده بود.

در نوامبر ۲۰۰۱ قانون دیگری به امضای رییس جمهور بوش رسید که در آن "تشکیل کمیسیون ها یا دادگاه هایی برای محاکمه افراد تروریست" در نظر گرفته شده است. این قانون شهروندان آمریکایی و اتباع دیگر کشورها را شامل می شود که متهم به کمک به تروریسم بین المللی هستند. برای محاکمه این افراد کمیسیون هایی در نظر گرفته شده که می توانند بر اساس اختیارات داده شده به رییس جمهور افراد را محاکمه کند. این کمیسیون ها دادگاه نظامی نیستند به دلیل ای نکه در دادگاه نظامی حقوق فردی متهم در نظر گرفته می شود. درحالی که دادستان عمومی "اسکرافت" صریحا اعلام کرد که تروریست ها لیاقت برخورداری از حقوق مندرج در قانون اساسی را ندارند. به گفته وی این دادگاه ها نه برای "حصول عدالت بلکه برای محکوم کردن" به وجود آمده اند.

در ماههای بعد از یازدهم سپتامبر صدها تن به بهانه های مختلف دستگیر شدند. دانش آموزان دوران دبیرستان به دلیل مخالفت با جنگ اخراج شده و استادان دانشگاه تهدید شده و یا از کار برکنار شدند. مثلا یکی از استادان

دانشگاه فلورید از نخستین کسانی بود که قربانی جنگ برعلیه تروریسم شد. پلیس فدرال آمریکا - اف.بی.آی. - در مورد پروفسور سامی ال آریان که مدرس رایانه در دانشگاه فلوریدای جنوبی بود بدون این که وی به جرمی متهم یا دستگیر شده باشد، تحقیقاتی را آغاز کرد. پروفسور به مرگ تهدید شد و بلافاصله جودی گن شافت مسئول دانشگاه وی را از سمت خود با حفظ حقوق معلق کرد.

در نوامبر ۲۰۰۱ شورای اداری و تشکل دانشجویان سابق آمریکا گزارشی در مورد عدم میهن‌پرستی در بعضی دانشگاه‌ها و طرق مقابله با آن منتشر کرد. در این سند نام صد وهفده تن از اساتید دانشگاه و کالج‌های آمریکا ذکر شده است که جرئت کرده بودند در مورد جنگ برعلیه تروریسم موضع بگیرند و یا آن را زیر سوال برده بودند. در این سند که نام آن "دفاع از تمدن" است از این استادان به عنوان "عناصر ضعیف" در واکنش ایالات متحده در مورد حمله یازدهم سپتامبر نام برده شده است.

قدرت گرفتن هر چه بیشتر اف. بی. آی. و سیا

قانون پیش گفته به اف.بی.آی. و سیا اجازه می‌دهد که سازمان‌های غیردولتی، سندیگاه‌ها، روزنامه نگاران و روشنفکران را تحت نظر گرفته یا مکالمات آن‌ها را شنود کنند. براساس این قانون جدید پلیس می‌تواند به دلخواه خود برعلیه هر کس اقدام به جاسوسی کند. همین قانون به دادگاه‌های مخفی اجازه می‌دهد که دستور شنود هر خانه و یا بازرسی مخفیانه آن را صادر کند. اف.بی.آی. می‌تواند سازمان‌ها و یا اشخاص را بدون در نظر گرفتن قانون اساسی کنترل تلفنی نماید. دادگاه‌های مخفی می‌توانند دستور کنترل دستگاه‌های تلفن، کامپیوترها و تلفن‌های همراه هر شهروندی را صادر نمایند. نامه‌های الکترونیکی حتی قبل از رسیدن به دست دریافت کننده و بدون اطلاع وی کنترل می‌شوند. بدون این که اصلاً جرمی اتفاق افتاده باشد و فردی مظنون یا متهم به آن باشد پیام‌های وی می‌تواند شنود شده و یا خوانده شود.

با قانون جدید قدرت دستگاه بازرسی، بازرجویی و اتهام زنی افزایش یافته و اجازه نفوذ در سازمان‌های غیردولتی، افزایش حکم محکومیت و تمدید دائمی حبس اشخاصی که حکم زندانی شدن خود را پشت سر گذاشته‌اند در آن پیش بینی شده است. در مجموع این قانون بالابردن حکم مجازات و طولانی کردن تحقیقات را در نظر دارد.

براساس قانون جدید تمام جنبش‌های اعتراضی و یا مخالفت با سیاست‌های دولتی می‌توانند به عنوان جرم " تروریسم" ملی در نظر گرفته شوند. در این قانون موازین حقوق کیفری زیرپا گذاشته شده و " تظاهر به زیر

فشار گذاشتن یا الزام کردن جامعه " یا "تحت تاثیر قرار دادن حکومت از طریق فشار و یا الزام " به صورت مبهم و کشداری تعریف شده اند که مشخص نیست چه اقداماتی و چگونه می توانند زندگی بشری را به مخاطره بیندازد یا جامعه را به کاری ملزم کند. مثلا جنبش ضد تجارت جهانی در سیاتل می تواند در این تعریف جای بگیرد. در واقع اگر هدف مبارزه با تروریسم بود به اندازه کافی مقررات و قوانینی که بتواند با افراد خاطی و مجرمان برخورد کند وجود داشت و لازم نبود افرادی که به اعتراض و یا اجتماعی آرام دست می زنند را به تروریسم متهم کرد و محکومیت های سنگین برای آنان در نظر گرفت. حکومت آمریکا جنگ بر علیه تروریسم را یک جنگ دائمی و بدون مرز تلقی می کند.

قانون کانادایی ضد تروریسم در خطوط اصلی خود از این قانون آمریکایی نسخه برداری میکند. **در دو ماهه بعد از یازدهم سپتامبر بیش از ۸۰۰ تن در زندان های کانادا ناپدید شدند** بدون آن که بتوانند با خانواده و یا وکلای خود تماس بگیرند و این در حالی بود که هنوز پارلمان کانادا قانون "ضد تروریستی" را تصویب نکرده بود. قوانین ضد تروریستی تنها به محدود کردن آزادی های فردی و اجتماعی بسنده نمی کنند. آن ها حذف "عدالت" را در جامعه هدف گرفته اند. این قوانین ما را به سمت سیستمی می برد که تفتیش عقاید و دستگیری های بدون دلیل پایه های آن هستند. به جای کیفرخواست و دادخواهی، شهادت و تایید پلیس مخفی جایگزین شده و مقوله وجود مدرک و سند بر علیه شخص بدست فراموشی سپرده می شوند. صرف در مظان اتهام قرار گرفتن مساوی با محکومیت تلقی می شود. اصل "برائت" که براساس آن همه بیگناه هستند مگر خلاف آن اثبات شود دیگر جود ندارد.

جنبش اعتراضی ضد جهانی شدن و طرح قانون سی. ۴۲ کانادا

کمی بعد از حمله های تروریستی یازدهم سپتامبر طرحی به نام طرح قانون سی. ۴۲ به پارلمان کانادا تقدیم شد که با اندکی تغییر در آوریل ۲۰۰۲ به تصویب پارلمان رسید. این قانون به حکومت اجازه می دهد هر مکانی را در هر زمانی منطقه نظامی اعلام کند. اگر مثلا شهر کبک در زمان برگزاری جلسه منطقه تجاری آزاد آمریکا منطقه نظامی اعلام شده بود، نیروهای نظامی می توانستند هر کس را که در محدوده این منطقه قرار داشت، حتی ساکنان آن، به تروییست متهم ساخته و برای مدتی نامحدود بدون هیچ نوع امکان تجدید نظری دستگیر کنند.

قانون ضد تروریسم کانادا

با این قانون دو ستون اصلی حقوق کیفری یعنی اصل قصد مجرمانه و اصل عمل مجرمانه در حال ناپدید شدن هستند. کفایت دولت تشخیص دهد که عملی تروریستی انجام شده است و متهم به هر صورت ممکن در آن مداخله یا شرکت داشته است تا مجرم شناخته می‌شود. حال قصد آن را داشته یا این عمل توسط او انجام شده است یا نه مطرح نیست.

متهم حق اختیار سکوت ندارد و اصل مجرمانه بودن صحبت و کیل با موکل از بین رفته است. (مانند این که یک کشیش را مجبور کنید تا اسرار شخصی را که به او اعتراف کرده است فاش نماید!)

مقوله قضاوت عادلانه و اصل امکان دفاع از متهم پایمال شده است. نام اشخاص یا سازمان های متهم به تروریسم در فهرستی جمع آوری می شوند. هر کس با این اشخاص ویا سازمان ها ارتباط دارد خود می تواند به تروریست متهم شود. نتیجتا وکلایی که دفاع از افرادی را قبول می کنند که به تروریست متهم شده اند خود در معرض خطر اتهام قرار دارند. اموال و حساب های بانکی هر متهم به تروریست می تواند توقیف و مصادره شود. مجازات ها مبالغه آمیز و دوزخ انصاف هستند و در بسیاری از موارد حکم ابد صادر می شود.

این ها فقط بخش هایی از طرح قانونی سی ۳۶ کانادا در مورد قانون ضد تروریسم می باشد.

در اتحادیه اروپا هر چند قوانین ضد تروریستی تا حدی آزادی ها را محدود و حقوق اساسی را به خطر می اندازد ولی به حدت قوانین آمریکا و کانادا نیستند. در آلمان سبزه ها در دولت ائتلافی وزیر کشور "اوتو شیلی" فشار آوردند که طرح قانون تسلیمی به مجلس را نرم تر کند. ولی در هر صورت قانون ضد تروریستی آلمان قدرت فوق العاده ای به پلیس این کشور می دهد. قابل ذکر است که دولت آلمان در سال ۲۰۰۱ حدود سه میلیارد مارک را که قسمت اعظم آن از حذف برنامه های اجتماعی تامین می شد در اختیار سرویس امنیت داخلی قرار داده است.

بحران اقتصاد جهانی

بحران اقتصاد جهانی که همراه است با ورشکستگی موسسه های دولتی، بالا رفتن تعداد بی کاران، نزول سطح زندگی در سرتاسر جهان از جمله اروپای غربی و آمریکای شمالی و بروز قحطی در کشورهای در حال رشد، موجد جنگ و گرایش به حکومتی اقتدارگرا شده است.

در تراز بین المللی بحران کنونی عواقبی به مراتب وخیم تر از بحران ۱۹۳۰ دارد. جنگ نه تنها منجر به افول اقتصاد اجتماعی به نفع موسسات صنعتی - نظامی شده بلکه روند فروپاشی دولت های اجتماعی و رفاه را در

اکثر کشورهای غربی تسریع کرده است. پنج روز قبل از حمله تروریستی به مرکز تجارت جهانی، رییس جمهور بوش به پیش بینی پیامبر گونه ای دست زد. وی در ۶ سپتامبر ۲۰۰۱ اعلام کرد: " بارها گفته ام تنها در زمان جنگ و رکود فعالیت های اقتصادی یا مواقع اضطراری است که می توان پول مربوط به تامین اجتماعی را مصرف نمود. من واقعا در گفتار خود صادقم!"

مجموعه افکار حاکم بر کاخ سفید جان تازه ای به تقویت دراماتیک ماشین جنگی ایالات متحده بخشیده است. واژه های رکود و جنگ بدون انقطاع تکرار می شود تا ذهن مردم را برای غارت بودجه عمومی در جهت منافع سازندگان اسلحه های کشتار جمعی آماده کند و روانه کردن منابع کشور به سمت شرکتهای نظامی صنعتی را نزد افکار عمومی توجیه کند.

بعد از جریان عملیات تروریستی یازدهم سپتامبر "عشق به میهن"، "وفاداری" و " میهن پرستی" نقل مجلس رسانه های رسمی شده است. امری که با این زمینه سازی ها مد نظر بوش است و با مطرح کردن "محور شرارت" - ایران، عراق، کره شمالی، لیبی و سوریه- کامل می شود، در حقیقت مشروعیت دوباره دادن به تقویت "دفاع ملی" و توجیه دخالت های نظامی آمریکا در کشورهای مختلف جهان است. هم زمان به جای تولید کالاهای مورد نیاز جامعه، تولیدات نظامی افزایش می یابد که به بهای نادیده گرفتن احتیاجات مردم سود سرشاری را به کمپانی های نظامی سرازیر می کند.

دولت بوش با این کمک به شرکت های صنعتی- نظامی نمی تواند سیر صعودی بیکاری را که هم اکنون آمریکا با آن روبرو است از میان بردارد. برعکس این جهت گیری اقتصاد آمریکا صدها میلیارد دلار سود را نصیب تنها چند شرکت خواهد کرد.

جنگ و جهانی شدن

جنگ و جهانی شدن به نحو تنگاتنگی با هم ارتباط دارند. بحران جهانی اقتصادی که قبل از وقایع یازدهم سپتامبر شروع شده بود، عمیقا در پیوند با ایجاد نظم نوین جهانی است، نظمی که آزادی بازار را هدف قرار داده است. از "بحران آسیا" در سال ۱۹۹۷، ما شاهد سقوط بازارهای ملی هستیم. اقتصادی های ملی یکی به دنبال دیگری فرومی پاشند. بعضی کشورها مانند ترکیه و آرژانتین به طور کامل به دست طلبکاران بین المللی افتاده اند و مردم این کشورها در فقر فرورفته اند.

ایجاد شغل به وسیله ماشین جنگی آمریکا

پنج غول نظامی آمریکا (لاکهید، نورتهوپ گرومان، ژنرال دینامیک، بویینگ و ری تهون) کلیه مبالغ و منابع تخصیص داده شده به تولیدات مصارف اجتماعی را در جهت مونتاژهای زنجیره نظامی کانالیزه کرده اند. لاکهید مارتین بزرگ ترین تولید کننده اسلحه در آمریکا قسمت عظیمی از پرسنل و بودجه بخش تجارتي و اجتماعی خود را کاهش داده تا بتواند هر چه بیشتر اسلحه های پیشرفته از جمله هواپیماهای شکاری اف ۲۲ تولید کند. بهای هر یک از این هواپیماها ۸۵ میلیون دلار است. در این راستا قرار است سه هزار شغل جدید ایجاد شود ولی هر کدام از این شغلها مبلغ ناچیز! بیست میلیون دلار برای دولت خرج برمی دارد. در همین راستا کمپانی بویینگ ۲۰۰ میلیارد دلار از وزارت دفاع آمریکا برای تولید هواپیماهای ج. اس. اف. دریافت می کند. این کمپانی نیز ایجاد سه هزار شغل را تایید می کند در صورتی که بعد از وقایع یازدهم سپتامبر قول داده بود سی هزار شغل ایجاد خواهد کرد. هر کدام از شغل های ایجاد شده در کمپانی بویینگ برای مالیات دهندگان ۶۶,۷ میلیون دلار هزینه در بردارد. بنابراین به هیچ عنوان عجیب نیست که دولت بوش برنامه های اجتماعی را محدود و یا حذف می کند.

به لحاظ گوناگون بحران بعد از یازدهم سپتامبر نه تنها سقوط سوسیال دموکراسی غربی را

اعلام می دارد، بلکه پایان یک دوران است. مشروعیت دادن به سیستم جهانی بازار آزاد می تواند راه را برای موج جدیدی از هرج و مرج اقتصادی و خصوصی سازی موسسات دولتی و تاسیسات زیربنایی دولت هموار نماید. (بیمارستان ها، برق، بزرگراه ها، آب و فاضلاب ها، رادیو و تلویزیون دولتی و ...)

به علاوه در آمریکا و کانادا و بریتانیای کبیر و همچنین بیشتر کشورهای اتحادیه اروپا تلاش برای حذف حکومت قانون به ایجاد نیرویی اقتدارگرا منجر شده که جامعه مدنی تنها از طریق سازماندهی جمعی می تواند مخالفت خود را با آن بیان کند. بدون این که بحث و گفتگویی انجام شده باشد "جنگ با تروریسم" و مبارزه علیه کشورهای به اصطلاح "شرور" برای "دفاع از دموکراسی" و بالا بردن امنیت داخلی یک ضرورت اعلام می شود.

جنگ طبق مفهومی که به صورت تاریخی از آن داریم جای خود را به مفهومی جدید داده است که به آن عنوان مبارزه با شر و کشورهای شرور داده شده است. این دو اصطلاح بدون وقفه در مبارزه تبلیغاتی هماهنگی تکرار می شوند. ایدئولوژی "دولت شر" که توسط پنتاگون در جریان جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۱ استفاده شد، میکوشد

نوعی جدید از مشروعیت و قانونیت ایجاد کند که هدف آن توجیه "جنگ انسان دوستانه" بر علیه کشورهای است که منطبق بر نظم نوین جهانی و بازار آزاد نیستند.

جنگ و جهانی شدن

فصل دوم

تریاک و هروئین

تولید انبوه مرگبارترین سلاح در افغانستان

مخوف تر از سلاح شیمیایی و کشتار جمعی سلاحی در افغانستان تولید انبوه می شود که در پایان قرن بیست در آمد حاصل از آن بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیارد دلار تخمین زده می شد: **تریاک و هروئین**. بزرگترین دغدغه ارتش و سازمان اطلاعات پاکستان پذیرش نقش گارد ویژه قاچاق مواد مخدر برای این ارتش و سازمان اطلاعاتی از سوی امریکاست.

تجارت بین‌المللی مواد مخدر که سود سالانه آن به ده ها میلیارد دلار سرمایه زنده به اندازه تجارت نفت اهمیت پیدا می کند. از این لحاظ کنترل ژئوپولیتیک شبکه های مواد مخدر به همان اندازه کنترل لوله های نفت و گاز اهمیت استراتژیک دارد.

از درون همین تجارت مرگ و رخوت حکومت های مرتجع مذهبی سر برآوردند و جنبش های اسلامی از درآمد حاصل از آن ارتزاق کردند.

بخش دوم کتاب تحقیقی "جنگ و جهانی شدن" به این سلاح نسل سوز و رخوت آفرین اختصاص دارد. در همین بخش به مناسبات امریکا با القاعده، بن لادن، طالبان و ریشه های کهنه جنگ سردی که اکنون به حریق جهانی تبدیل شده پرداخته می شود. این بخش را در ادامه می خوانید:

اسامه بن لادن کیست؟

رسانه های گروهی غرب کاریکاتوروار اسامه بن لادن را موجودی وحشتناک معرفی می کنند که هم باعث بروز جنگ شده، هم مسئول فقر اجتماعی منطقه است و ضمناً قاتل مردم بی گناهی است که بر اثر بمباران آمریکا کشته می شوند. تا آنجا که رامسفلد وزیر دفاع آمریکا احتمال استفاده از سلاح اتمی در مبارزه برضد این موجود وحشتناک و القاعده را منتفی نمی داند.

اسامه بن لادن کیست؟ واقعیت این است که بن لادن سعودی که آمریکا وی را مظنون شماره یک عملیات تروریستی معرفی می کند فردی است که در جریان جنگ شوروی - افغانستان به کمک سازمان سیا برای مبارزه با "اشغالگران شوروی" به خدمت گرفته شد.

در سال ۱۹۷۹ بزرگترین عملیات مخفی سیا در افغانستان به مرحله اجرا درآمد. سازمان سیا و سرویس اطلاعاتی - نظامی پاکستان موسوم به "ای.اس.ای." مصمم بودند که جنگ در افغانستان را به جهاد کل دنیای اسلام با اتحاد شوروی تبدیل کنند و بدین منظور بین سال های ۸۲ تا ۹۲ آنان **۳۵ هزار** بنیادگرای انتگریست را از چهل کشور اسلامی به خدمت گرفتند. **دهها هزار نفر** برای تحصیل در مدارس مذهبی به **پاکستان** سرازیر شدند. صاحب نظران معتقدند بیش از **صد هزار تن** از این مسلمانان تندور در جنگ افغانستان شرکت کردند.

روی کار آمدن دولت ببرک کارمل و ورود نیروهای شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ دستاویزی شد که آمریکا کمک به مجاهدین افغان را در برابر افکار عمومی جهان توجیه کند. اما براساس اطلاعات جدید بدست آمده سازمان سیا عملیات براندازی حکومت افغانستان را قبل از ورود نیروهای شوروی آغاز کرده بود. اکنون روشن است که هدف واقعی واشنگتن راه اندازی جنگی داخلی در افغانستان بود، جنگی که بیش از بیست سال ادامه یافت. برژینسکی مشاور امنیت ملی دولت کارتر در یک مصاحبه مطبوعاتی در ۱۹۹۸ حمایت از مجاهدین افغان توسط سازمان سیا را به این شکل تایید کرد:

"برژینسکی: براساس اطلاعات رسمی، سازمان سیا کمک به مجاهدین افغان را از سال ۱۹۸۰ یعنی بعد از حمله نظامی شوروی به افغانستان در ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ آغاز کرد. اما حقیقت امر تاکنون مخفی نگه داشته شده است. واقعیت این است که در سوم ژوئیه ۱۹۷۹ آقای کارتر رییس جمهور دستورالعملی را امضا نمود که برطبق آن باید به مخالفان دولت طرفدار شوروی در افغانستان به صورت مخفی کمک می شد. در آن روز **من یادداشتی تقدیم رییس جمهور نمودم و در آن شرح دادم که به نظر من این کمک مخفی به دخالت نظامی شوروی در افغانستان منجر خواهد شد.**

***خبرنگار:** در صورت عدم ریسک، شما طرفدار این " کمک مخفی " بودید؟ آیا نمی خواستید با این عمل باعث تحریک شوروی و دخالت نظامی این کشور در افغانستان شوید؟

برژینسکی: مسئله را خوب بیان نمی کنید. ما قصد نداشتیم روسها را به دخالت نظامی در افغانستان هل بدهیم. ولی این کمک های پنهانی ما به مخالفان، احتمال این دخالت را بالا می برد.

خبرنگار: وقتی شوروی ها دخالت آمریکا در امور افغانستان و مبارزه با آن را برای توجیه ورود خود به این کشور مطرح کردند، هیچکس آن را باور نکرد. پس آنان حقیقت را می گفتند. آیا امروز تاسف نمی خورید؟

برژینسکی: تاسف! برای چه؟ این عملیات پنهانی ایده فوق العاده ای بود. روس ها در افغانستان بدام افتادند و شما از من می خواهید که تاسف بخورم. روزی که شوروی رسماً از مرزهای افغانستان گذشت برای رییس جمهور وقت آقای کارتر یادداشتی فرستادم و متذکر شدم "حالا نوبت ماست که ویتنامی برای اتحاد شوروی ایجاد کنیم" در واقع مسکو برای ده سال درگیر جنگی شد که نمی توانست از آن پشتیبانی کامل به عمل آورد و در نهایت به تضعیف امپراطوری اتحاد جماهیر شوروی و فروپاشی آن منجر شد.

خبرنگار: حتی از این هم متاسف نیستید که به بنیادگرایان اسلامی از حیث سلاح و آموزش کمک کردید و بعدها آنان به تروریست تبدیل شدند؟

برژینسکی: از نگاه تاریخی چه چیز با ارزش تر است؟ **طالبان یا فروپاشی اتحاد شوروی؟** عصیان چند مسلمان یا آزادی اروپای شرقی و پایان جنگ سرد؟

"جهاد اسلامی"

براساس گفته های برژینسکی، بخشی از فعالیت های مخفی سازمان سیا ایجاد "یک شبکه بنیادگرای اسلامی" بود که به آن نام "جهاد" و جنگ مقدس برعلیه شوروی داده شد. این شبکه از طرف ایالات متحده و عربستان سعودی پشتیبانی می شد. اما بخش اعظم کمک مالی این عملیات از طریق قاچاق مواد مخدر در "مثلث طلایی" (منطقه تولید تریاک در آسیای مرکزی و افغانستان م.) تامین می شد.

در سال ۱۹۸۵ ریگان رییس جمهور وقت آمریکا دستورالعمل امنیت ملی شماره ۱۶۶ را امضا کرد. براساس این دستورالعمل باید کمک نظامی را به مجاهدین افغان هرچه بیشتر تقویت نمود تا به از همپاشی قوای شوروی و خروج آنان از افغانستان منجر شود. کمک های نظامی به شدت افزایش یافت، به طوری که در سال ۱۹۸۷ سلاح های تحویلی به مجاهدین به ۶۵ هزار تن رسید. در طی این مدت سیل متخصصان سیا و پنتاگون به طور پنهانی

و بی وقفه راهی ستاد فرماندهی سازمان اطلاعات پاکستان - ای.اس.ای - واقع در شاهراه اصلی روالپندی شد. در همین محل کارشناسان سیا و پنتاگون برای سازمان دادن جنگ شورشیان افغان بر علیه قوای شوروی با ماموران اطلاعاتی پاکستان دیدار می کردند.

سازمان سیا از طریق سرویس اطلاعاتی پاکستان نقش کلیدی در تربیت نظامی مجاهدین افغانستان داشت. مدارس که توسط بنیادگرایان وهابی و پشتیبانی مالی عربستان تشکیل شده بودند تدریجا تدریس تکنیک های جنگ های چریکی سازمان سیا را در تعالیم خود گنجاندهند. ایالات متحده آمریکا از دیکتاتور پاکستان ژنرال ضیاالحق در تاسیس هزاران مدرسه علمیه در پاکستان پشتیبانی کرد، مدارس که از آنان " طالبان " سر بر آوردند. بدینسان سازمان سیا تلاش خود را بر ترویج این اندیشه گذاشته بود که از اسلام یک ایده سیاسی اجتماعی به سازد که تقدس آن توسط یک ارتش بی خدا مورد تجاوز واقع شده و اکنون مردم مسلمان افغانستان باید بدین منظور و برای استقلال خود رژیم چپ گرای افغانستان را که مسکو بر سر کار آورده سرنگون کند.

نقش سازمان اطلاعاتی نظامی پاکستان (ای.اس.ای)

سازمان سیا که نمی خواست مستقیما با مجاهدین در تماس قرار گیرد، "کمک های مخفی" خود را به "جهاد مقدس" از کانال سازمان اطلاعاتی نظامی پاکستان سازمان داد. به بیان دیگر برای موفقیت این عملیات مخفی واشنگتن باید نیت واقعی خود را که سرنگونی دولت وقت افغانستان و نابودی اتحاد شوروی بود پنهان می کرد. به همین دلیل با آن که **میلتون بردمن** از اعضای برجسته سازمان سیا ادعا می کند که این سازمان نبود که عرب ها را تعلیم نظامی می داد، براساس اطلاعات عبدالمنعم سید علی عضو مرکز تحقیقات استراتژیک قاهره، بن لادن و عرب های افغان تعلیمات نظامی خود را در سایه پشتیبانی سازمان سیا دریافت کردند.

میلتون بردمن تصدیق می کند که بن لادن از نقشی که واشنگتن به او داده بود هیچ اطلاعی نداشت. بن لادن خود مدعی است " نه من و نه برادرانم در جریان هیچ کمکی از آمریکا نبودیم ". سیا با تحریک احساسات ملی و مذهبی مجاهدین اسلامی به آنان اجازه نداد که بفهمند در حقیقت به نفع عمو سام مبارزه می کنند. بدینسان علیرغم ارتباط تنگاتنگ سرویس های جاسوسی بلند پایه با یکدیگر، افسران مجاهدین هیچ رابطه مستقیمی با واشنگتن و سیا نداشتند. با پشتیبانی سازمان سیا و کمک نظامی ایالات متحده سازمان اطلاعات پاکستان ای.اس.ای به یک سازمان موازی پر قدرت تبدیل شد که در تمام عرصه های حکومتی حضور داشت. پرسنل ای.اس.ای که متشکل از افسران نظامی، ماموران اطلاعاتی و اداری بودند به حدود ۱۵۰ هزار نفر رسید. پس از

برکناری بوتو و به قدرت رسیدن ضیالاحق مناسبات ای.اس.ای و سازمان سیای آمریکا به طرز محسوسی گرم تر شد. ضمن این که عملیات سیا موجب شد رژیم نظامی ضیالاحق روز به روز قدرتمند تر شود. در جریان جنگ داخلی در افغانستان رژیم پاکستان حتی بیش از ایالات متحده مواضع ضد شوروی می گرفت! در سال ۱۹۸۰ کمی بعد از ورود نظامی شوروی به افغانستان، ضیالاحق به رییس ای.اس.ای ماموریت داد برای اغتشاش در جمهوری های آسیای مرکزی شوروی دست به کار شود. این اقدامات را سازمان سیا بعدها و از اکتبر ۸۴ شروع کرد. در واقع سازمان سیا از ماموران پاکستانی محتاط تر عمل می کرد. پاکستان و ایالات متحده نیروهای درگیر در مسئله افغانستان را با عنوان این که حاضر به مذاکره و حل مسالمت آمیز مسئله افغانستان هستند فریب داده و به عملیات پنهانی برای ایجاد اغتشاش بیشتر ادامه می دادند.

" مثلث طلایی " مثلث قاچاق مواد مخدر

پرونده قاچاق مواد مخدر در آسیای مرکزی ارتباط تنگاتنگی با عملیات مخفی سازمان سیا دارد. قبل از جنگ شوروی - افغانستان، تولید تریاک در پاکستان و افغانستان فقط مصرف منطقه ای را تامین می کرد و تولید عمده هروئین محلی وجود خارجی نداشت. در این رابطه تحقیقات **آلفرد مک کوی** نشان می دهد که دو سال بعد از شروع عملیات سیا در افغانستان، منطقه مرزی افغانستان - پاکستان به بزرگترین تولیدکننده هروئین در جهان تبدیل شد. این تولیدات ۶۰ درصد مصرف داخلی ایالات متحده را تامین می کرد. تعداد معتادان به هروئین که در سال ۱۹۷۹ در **پاکستان** تقریباً ناچیز بود ناگهان به طرز سرسام آوری بالا رفت و در سال ۱۹۸۵ به **مرز یک میلیون و دویست هزار** نفر رسید که در جهان بی نظیر است.

تجارت هروئین مستقیماً زیر نظر سازمان سیا انجام می شد. با پیشروی مجاهدین افغان در خاک افغانستان، آنان کشت تریاک را به دهقانان تحمیل کردند تا "مالیات انقلاب" پرداخته شود. در آن سوی مرزها یعنی در پاکستان، **رهبران مجاهدین افغان و سازمان های محلی با پشتیبانی ای.اس.ای صدها لابراتوار تولید هروئین تاسیس کردند.** جالب آن که در تمام این دهه نمایندگی سازمان د.ای.ا. (سازمان مبارزه با مواد مخدر آمریکا) در پاکستان هیچ عملیات دستگیری یا توقیف مواد مخدر انجام نداد. ماموران آمریکایی از تحقیق در مورد قاچاق هروئین که "چهره مبارزان" افغان را مخدوش می ساخت امتناع می کردند. سیاست آمریکا در مورد قاچاق مواد مخدر در افغانستان تابع سیاست محدود ساختن یا از بین بردن نفوذ شوروی در این کشور بود. در سال ۱۹۹۵

مسئول سابق عملیات سیا در افغانستان ریچارد کوگنا اعتراف کرد که سازمان سیا مبارزه بر علیه قاچاق مواد مخدر را فدای مبارزه بر علیه شوروی نمود. وی می گوید: "ماموریت اصلی ما بالا بردن مشکلات و اشتباهات شوروی ها بود. ما واقعا نه وقت داشتیم و نه نیرویی که به مبارزه با قاچاق مواد مخدر اختصاص دهیم. فکر نمی کنم که از این جهت باید متاسف باشیم. هر موقعیتی اشکالات خود را دارد. واضح است که در مبارزه بر علیه قاچاق مواد مخدر کم کاری وجود داشته است. تصدیق می کنم. اما ما به هدف اصلی خود رسیدیم. شوروی افغانستان را ترک کرد."

بعد از جنگ سرد فقط منابع سرشار نفت و گاز نبود که آسیای مرکزی را به منطقه ای استراتژیک تبدیل کرد، بلکه افغانستان نیز بدلیل تولید ۷۵ درصد از هرویین جهان و سود سرشار آن که به میلیاردها دلار سرمایه زد مورد توجه سازمان های مافیایی و موسسات مالی و سرویس های اطلاعاتی قرار گرفت. با فروپاشی اتحاد شوروی تولید تریاک به شکل سرسام آوری بالا رفت. قاچاق هرویین در "مثلث طلایی" (بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیارد دلار) در پایان قرن بیستم یک سوم تولید جهانی مواد مخدر را تشکیل می داد.

براساس آمار سازمان ملل متحد درآمد مواد مخدر در سطح جهان سالانه حدود ۵۰۰ میلیارد است. سازمان رسمی مبارزه با مواد مخدر آمریکا معتقد است که در سال ۲۰۰۰ هفتاد درصد تولید تریاک جهانی و هشتاد درصد مواد مخدر مشتق از تریاک در اروپا از طریق افغانستان تامین شده است. مافیاهای قدرتمند مالی غربی و اتحاد شوروی سابق که در انجام جنایات سازمان داده شده متحد هستند، برای کنترل استراتژیک قاچاق هرویین جهانی رقابت دارند. براساس اطلاعات منتشره از طرف سازمان ملل متحد تولید تریاک در افغانستان در سال ۹۸-۹۹ حدود ۴۶۰۰ تن متریک بود که رکورد جدیدی در تولید تریاک است.

به بیان دیگر کنترل عبور و مرور مواد مخدر به دلایل گوناگون به یک مسئله استراتژیک تبدیل شده است. میلیاردها دلار عواید قاچاق مواد مخدر به سیستم بانکی غربی سپرده می شوند. اکثر بانک های بزرگ بین المللی - در هماهنگی با شعبه های خود در کشورهای بهشت مالیاتی - به سفید کردن و پولشویی مبالغ هنگفت دلارهای مواد مخدر مشغولند. نتیجتا تجارت بین المللی مواد مخدر که سود سالانه آن به ده ها میلیارد دلار سرمایه زند به اندازه تجارت نفت اهمیت پیدا می کند. از این لحاظ کنترل ژئوپولیتیک شبکه های مواد مخدر به همان اندازه کنترل لوله های نفت و گاز اهمیت استراتژیک دارد.

بعد از جنگ سرد

علیرغم فروپاشی اتحاد شوروی و با وجود از میان رفتن جنگ سرد، دستگاه عریض و طویل اطلاعاتی پاکستان - ای.اس.ای- از بین نرفت. سازمان سیا به کمک های خود به "جهاد اسلامی" ادامه داد. از آن فراتر عملیات مخفی جدیدی در آسیای مرکزی، قفقاز و کشورهای حوزه بالکان سازمان داده شد. سازمان جاسوسی پاکستان نقش مهمی در از هم گسیختگی اتحاد شوروی و ایجاد شش جمهوری مسلمان نشین آسیای مرکزی بازی کرد.

احیای قاچاق مواد مخدر توسط رژیم کرزای

در سال ۲۰۰۰ و پس از آن که طالبان کشت خشخاش را ممنوع کرد تولید تریاک نود درصد کاهش یافت. در همین سال "اتحاد شمال" به نیروی اصلی سیاسی حمایت کننده از تولید و تجارت تریاک خام تبدیل شد. جنگ واشنگتن بر علیه افغانستان در سال ۲۰۰۱ و استقرار حکومت مورد حمایت آمریکا تولید تریاک را به شدت افزایش داد و شبکه قاچاق مواد مخدر را بازسازی نمود. با حمایت دولت نخست وزیر موقت حامد کرزای کشت خشخاش به طور قابل ملاحظه ای افزایش پیدا کرد. بازارهای تریاک به سرعت احیا شدند و از فردای یازدهم سپتامبر قیمت تریاک در افغانستان سه برابر شد. در آغاز سال ۲۰۰۲ بهای هر کیلو تریاک به دلار ده برابر بهای سال ۲۰۰۰ بود. براساس ارزیابی صندوق توسعه ملل متحد - آنکتاد- تولید تریاک در سال ۲۰۰۲ نسبت به تولید آن در سال ۲۰۰۱ حدود ۶۷۵ درصد افزایش نشان می دهد.

کشت خشخاش در افغانستان

سال	زمین زیر کشت به هکتار
۱۹۹۴	۷۱,۴۷۰
۱۹۹۵	۵۳,۷۵۹
۱۹۹۶	۵۶,۸۲۴
۱۹۹۷	۵۸,۴۱۶
۱۹۹۸	۶۳,۶۷۴
۱۹۹۹	۹۰,۹۸۳
۲۰۰۰	۸۲,۱۷۲
۲۰۰۱	۷,۶۰۶
۲۰۰۲ آمار موقت	۴۵۰۰۰-۶۵۰۰۰

در همین زمان نیروهای اسلامی و فرقه وهابی عربستان سعودی با رخنه در نهادهای لایبیک دولتی راه خود را به سوی جمهوری های مسلمان نشین شوروی سابق و فدراسیون روسیه باز کردند. گروه های بنیادگرای اسلامی با وجود ایدئولوژی ضدآمریکایی به صورت غیرمستقیم به منافع استراتژیک واشنگتن خدمت می کردند. بعد از خروج نیروهای شوروی از افغانستان، جنگ داخلی به همان شدت سابق ادامه یافت. طالبان از طرف بنیادگرای پاکستان، جریان دئوباندی (منطقه ای در ایالت اوتپرداش هند) و حزب سیاسی شان "مجمع علمای اسلام" حمایت می شد. در سال ۱۹۹۳ حزب مجمع علمای اسلام با ائتلاف با نخست وزیر بی نظیر بوتو به قدرت حکومتی رسید و بین این حزب و سازمان اطلاعات پاکستان - ای.اس.ای - ارتباط برقرار شد. در سال ۱۹۹۶ با سقوط حکومت افغانستان، طالبان نه تنها یک حکومت اسلامی رادیکال را پایه گذاری کردند، بلکه پایگاه های تعلیم نظامی افغانستان را به بخش نظامی حزب "مجمع علمای اسلام" سپردند. این مجمع با پشتیبانی وهابیون عربستان سعودی نقش مهمی در به کارگیری داوطلبان جنگ در بالکان و شوروی سابق ایفا کرد. هفته نامه جینس دیفنس در همین مورد می نویسد: "نیمی از نفرت و مهماتی که به دست طالبان می رسیدند از طریق پاکستان و به واسطه گری ای.اس.ای انجام می شد."

چنین به نظر می رسد که بعد از خروج نیروهای شوروی، هر دو طرف رقیب در جنگ داخلی افغانستان یعنی اتحاد شمال و طالبان کمک های سازمان سیا را از طریق ای.اس.ای دریافت میکردند. با پشتیبانی ای.اس.ای که خود مورد حمایت سازمان سیا بود دولت اسلامی طالبان هم در خدمت منافع ژئوپولیتیک آمریکا قرار گرفت و از همین رو مصائبی که طالبان طی سالیان دراز به مردم افغانستان و مخصوصا زنان آن کشور تحمیل می کردند، مانند جلوگیری از تحصیل و اشتغال و اجرای قوانین شرعی(قصاص) با چشم پوشی واشنگتن روبرو شد. قاچاق مواد مخدر در هلال طلایی همچنین در خدمت تامین کمک مالی به ارتش مسلمان بوسنی در ۱۹۹۰ و بعدها به ارتش آزادیبخش کوسوو موسوم به "اوچیکا" قرار گرفت. حتی چند ماه قبل از حمله های تروریستی یازدهم سپتامبر، مزدوران مجاهدین شبکه القاعده زیر نظر مشاوران نظامی آمریکایی در کنار تروریست های اوچیکا در حمله به مقدونیه شرکت کردند.

جنگ چچن

اسماعیل باسایف و الخطاب رهبران اصلی شورشیان چچن - منطقه خودمختار فدراسیون روسیه - در پایگاه های نظامی افغانستان و پاکستان زیر نظر سازمان سیا تربیت و توجیه سیاسی شده بودند. طبق اظهارات ژوزف

بولانسی سرپرست گروه " تحقیق درباره تروریسم و جنگ های نامنظم " کنگره آمریکا، در سال ۱۹۹۶ طی یک جلسه سری در موگادیشو سوماتی جنگ چچن برنامه ریزی شد. شرکت کنندگان در این جلسه بن لادن و مقامات بلندپایه سرویس اطلاعاتی ایران و پاکستان بودند. (این جلسه مربوط به قبل از انتخاب محمد خاتمی است. م) نقش سرویس اطلاعات نظامی پاکستان به مراتب فراتر از تامین سلاح و تربیت شورشیان چچن بود. در حقیقت این سازمان و ماموران اسلامی رادیکالش رهبری این جنگ را عهده دار بودند.

لوله های اصلی نفت روسیه از چچن و داغستان می گذرد و حتی اگر واشنگتن تروریسم اسلامی در چچن را محکوم کند نباید فراموش کرد که سود برندگان اصلی از جنگ چچن شرکت های نفتی آمریکایی و انگلیسی هستند که در رقابت با روسیه قصد دست اندازی به منابع دریای خزر را دارند. ای.اس.ای پاکستان نقش مهمی در سازمان دادن و تربیت هر دو ارتش اصلی چچن دارد که نفرات آن ها به ۳۵ هزار تن سرباز و تحت رهبری باسایف و الخطاب قرار دارند. در سال ۱۹۹۴ ای.اس.ای از طریق نیروهای ارتشی خود ترتیبی داد که باسایف و افسران مورد اعتماد وی به صورت فشرده دوره های تربیت اسلامی و جنگ چریکی را در ایالت خوست در پایگاه امیر معاویه طی کنند. این پایگاه را سیا و ای.اس.ای در سال ۱۹۸۰ تاسیس کردند و **گلبدین حکمتیار** آن را اداره می کرد. در ژوئیه ۱۹۹۴ کمی بعد از اتمام تعلیمات در افغانستان باسایف به پایگاه " مرکزی داگر " در پاکستان برای تکمیل آموزش های جنگ چریکی فرستاده شد. در پاکستان باسایف با افسران ارشد امنیتی و نظامی پاکستان نظیر ژنرال آفتاب شعبان میرانی وزیر دفاع ، ژنرال نصرالله بابر وزیر کشور، و رهبر ای.اس.ای ژنرال اشرف که مستقیماً مسئول عملیات مخفی بود آشنا شد. (این افسران در حال حاضر همگی بازنشسته هستند) این تماس ها حقیقتاً برای باسایف مفید و مثبت بود. در سال ۱۹۹۵ باسایف با تعلیمات کافی و لازم مامور شد به قوای روسیه حمله کرده، نخستین جنگ چچن را آغاز کند. سازمان باسایف ارتباط محکمی با مافیای روس و ارتش آزادیبخش اوچیکا کوسوو برقرار کرد. براساس گزارشات سرویس اطلاعاتی روسیه اف.اس.ب. رهبران جنگ چچن با واسطه شرکت های مستغلاتی شروع به خرید ویلا در کوزوو کردند.

سازمان باسایف در فعالیت های غیرقانونی از قاچاق مواد مخدر، قاچاق اسلحه، چاپ اسکناس تقلبی، فحشا، آدم ربایی گرفته تا قاچاق سلاح هسته ای و خرابکاری لوله های نفت و گاز روسیه شرکت داشت. این فعالیت ها و همچنین سفید کردن پول های قاچاق مبالغ لازم را برای استخدام مزدور و خرید اسلحه در اختیار باسایف قرار می داد. در دوران تعلیمات در افغانستان باسایف با الخطاب سعودی که به عنوان فرمانده مجاهدین داوطلب در افغانستان می جنگید آشنا و متفق شد. باسایف به محض برگشت به گروزی در سال ۱۹۹۵ از الخطاب دعوت

کرد پایگاهی نظامی جهت تعلیم مجاهدین چینی برپا سازد. براساس گزارش‌های بی.بی.سی. بودجه اعزام الخطاب به چین از طرف "سازمان بین‌المللی کمک‌های اسلامی" مستقر در عربستان سعودی تامین شد. این سازمان از مساجد و ثروتمندانی که راه خود را به چین باز کرده اند کمک مالی دریافت می‌کند.

نابودی نهادهای لاییک شوروی سابق

نابودی نهادهای لاییک کشورهای مسلمان نشین شوروی سابق در جهت منافع استراتژیک آمریکا در منطقه قرار دارد. در جمهوری‌های آسیای مرکزی، چین و داغستان که عضو فدراسیون روسیه هستند سنت‌های لاییک پذیرای قوانین اسلامی نیستند. **جنگ نیروهای شورشی چین بر ضد مسکو در فاصله سال‌های ۱۹۹۶-** **۱۹۹۴ به اضمحلال نهادهای لاییک دولتی منجر شد.** زیر فشار شبه نظامیان اسلامی، در تعداد زیادی از موسسات دولتی چین سازمان‌های موازی تشکیل شد. در بعضی از دهات و شهرهای کوچک با توسل به رعب و وحشت دادگاه‌های اسلامی براساس قوانین شریعت ایجاد شدند. برپایی این دادگاه‌های شرعی از جمله شرط‌هایی بود که عربستان سعودی و کشورهای حوزه خلیج فارس برای کمک به ارتش شورشیان قرار داده بودند. مردم محلی شدیداً در برابر برپایی این دادگاه‌ها مقاومت کردند. قاضی القضاة دادگاه‌های اسلامی در چین شیخ ابوعمر است. او در سال ۱۹۹۵ به چین آمد تا در صف مجاهدینی که زیر رهبری الخطاب جنگ می‌کردند به بنیادگرایان اسلامی چین که از اسلام اطلاعات ناچیزی داشتند تعلیمات دینی بیاموزد. در همین دوران در روسیه زیر رهبری یلتسین، براساس سیاست تحمیلی **صندوق بین‌المللی پول**، نهادهای دولتی و اجتماعی فدراسیون روسیه یکی پس از دیگری به ورشکستگی کشیده می‌شدند. در نتیجه بنیادهای شرعی که از طرف عربستان سعودی تامین مالی می‌شد، به تدریج جانشین نهادهای دولتی و اجتماعی فدراسیون روسیه در چین می‌شدند. جنبش وهابیت عربستان سعودی نه تنها سعی می‌کرد نهادهای اجتماعی در داغستان و چین را در کنترل خود بگیرد بلکه می‌کوشید جای رهبران موسوم به صوفی مسلک این نواحی را اشغال کند، چون درحقیقت هم رهبران این سازمان‌های محلی و هم صوفی‌ها با شورشیان اسلامی مقابله می‌کردند. گروه‌های وهابی هرچند اقلیت کوچکی را تشکیل می‌دهند، از پشتیبانی مالی و نظامی قابل ملاحظه‌ای برخوردارند. آنان در چین می‌خواهند با پاشیدن تخم وحشت در میان توده‌ها و با ایجاد آنا‌رشی و نقض قوانین موجود ایدئولوژی اسلامی انحصار طلب خویش را بر جامعه تحمیل کنند. حتی اعتقادات اسلامی موجود مردم محلی نیز پذیرای چنین گروه

هایی نیست. هدف آنان بیشتر ایجاد نفاق برای رسیدن به اهداف خویش است تا برقراری یک حکومت اسلامی. این گروه ها در حقیقت فرقه های آنارشیستی هستند که از اتیکت اسلامی استفاده می کنند.

پشتیبانی از گروههای جدایی طلب هندوستان

سازمان اطلاعات پاکستان - ای.اس.ای - به موازات فعالیت های مخفیانه در شوروی سابق و بالکان، از سال ۱۹۸۰ پشتیبانی از شورش های اسلامی جدایی طلب جامو- کشمیر هندوستان را آغاز کرد. هرچند این شورش ها به صورت رسمی از جانب واشنگتن محکوم شده است اما سرویس امنیتی پاکستان در کلیه این عملیات از حمایت نهانی آمریکا برخوردار بوده است. هم زمان با امضای قرارداد صلح در ژنو و خروج نیروهای شوروی از افغانستان ای.اس.ای در تشکیل " جنبش مجاهدین حزب الله کشمیر " مشارکت کرد. سپاه طیبه و جیش محمد دو گروه ایجاد شده توسط پاکستان مسئول حمله تروریستی به پارلمان هند در سال ۲۰۰۱ بودند که هند و پاکستان را به آستانه جنگ کشاند. این دو گروه به صورت مخفی زیر حمایت ای.اس.ای پاکستان قرار دارند. تهاجم هماهنگ به پارلمان هند و بدنبال آن شورش های قبیله ای در گوجار در اوایل سال ۲۰۰۲ اوج عملیاتی بود که ای.اس.ای از سال ۱۹۸۰ با پول های بدست آمده از قاچاق مواد مخدر آغاز کرده بود. تکراری است اگر بگوییم این عملیات تروریستی که زیر حمایت ای.اس.ای انجام می شود در خدمت منافع ژئوپولیتیک ایالات متحده آمریکاست. این امر نه تنها در جهت بی ثباتی، تجزیه و تضعیف اتحاد هندوستان عمل می کند بلکه می تواند مقدمه جنگ منطقه ای بین هند و پاکستان نیز باشد.

منابع موثق

شورای پر قدرت روابط خارجی آمریکا - سی.اف.ار. - که به صورت پنهانی خطوط عمده سیاست خارجی آمریکا را تعیین می کند، حمایت ای.اس.ای پاکستان از دو گروه نامبرده جیش محمد و سپاه طیبه را به روشنی تایید می کند. در گزارش این شورا از جمله تاکید می شود که " دولت پاکستان از طریق ای.اس.ای پول، اسلحه و پایگاه تمرینات نظامی در اختیار دو گروه جیش و سپاه گذاشته و آن ها را در عبور از مرز یاری کرده است. " این کمک ها با این امید انجام می شد که " جهاد " و جنگ مقدسی نظیر آنچه بریگاد بین المللی اسلامی بر علیه اتحاد شوروی در افغانستان به راه انداخته بود در کشمیر نیز به صورت طولانی مدت توسط اسلامگرایان به راه افتد.

(از پرسش و پاسخ شورای روابط خارجی آمریکا)

- سوال: گروه های مذکور (سپاه طیبه و جیش محمد) منبع مالی دیگری به جز حکومت پاکستان داشتند؟

- پاکستانی ها و کشمیری های مقیم انگلیس سالانه میلیون ها دلار برای آنان می فرستادند. وهابیون خلیج فارس هم به آنان کمک می کردند.

- سوال: تروریست های اسلامی کشمیر با القاعده در ارتباط هستند؟

- در سال ۱۹۹۸ فاروق کشمیری خلیل رهبر "حرکت" زیر اعلامیه بن لادن را که در آن حمله به منافع ایالات متحده و متحدانش و غیرنظامیان آمریکا خواسته شده بود امضا نمود. براساس سخنگویان آمریکا و هندوستان بن لادن گروه جیش را از نظر مالی تامین می کرد و "مولانا مسعود ازهر" موسس گروه جیش به کرات برای ملاقات بن لادن به افغانستان مسافرت کرده بود.

- سوال: طرفداران این گروه های اسلامی در کجا تعلیم دیده بودند؟

- بیشتر آن ها در همان مدارس و آموزشگاه هایی تحصیل کرده اند که طالبان و مبارزان خارجی افغانستان در آنجا تعلیم می دیدند. ولی دوره های نظامی را در پایگاه های واقع در افغانستان و یا در دهات کشمیر که به وسیله پاکستان اداره می شود به پایان رسانده اند. گروه های افراطی اسلامی جدیداً مدارس علمیه در کشمیر تاسیس کرده اند.

مطلبی را که شورای روابط خارجی آمریکا بدون ذکر از آن می گذرد ارتباطات بین این گروه ها و سازمان سیای آمریکاست. همان طور که برژینسکی که خود عضو شورای روابط خارجی هست متذکر می شود بریگاد اسلامی بین المللی یکی از تولیدات سازمان سیاست.

شورشهای ایجاد شده در چین توسط ایالات متحده

برای درک بهتر مفهوم "جنگ نوین" ایالات متحده حائز اهمیت است که به کمک ای.اس.ای به شورش های اسلامی در مرزهای غربی چین با افغانستان و پاکستان نیز اشاره کنیم. در حقیقت چند جنبش اسلامی که در جمهوری های مسلمان نشین شوروی سابق فعال هستند، در چین نیز در دل جنبش جدایی خواه ترکستان و ایغور در منطقه زین جیانگ ایغور حضور فعال دارند. این گروه های جدایی خواه که شامل گروه های تروریست ترکستان شرقی "حزب اصلاح طلب اسلامی"، "اتحاد و وحدت ملی ترکستان شرقی"، "سازمان آزادی ایغور" و "حزب جهاد ایغور" آسیای مرکزی می باشند از طرف گروه القاعده تعلیم نظامی و پشتیبانی مادی می شوند.

هدف این شورش های اسلامی در چین که به پشتیبانی ای.اس.ای پاکستان و القاعده انجام می شوند ایجاد یک خلافت در منطقه است.

این دستگاه خلافت، کشورهای ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان و منطقه خودمختار ایغور در چین (ترکستان شرقی) را دربرمی گیرد. طرح خلافت در حقیقت اقدامی برعلیه تمامیت ارضی چین است. این جنبش های جدایی خواه با حمایت مالی "بنیادهای" وهابیون و دولت های حوزه خلیج فارس در مرزهای غربی چین در خدمت منافع استراتژیک ایالات متحده در آسیای مرکزی هستند. علاوه بر آن برخی از محافل قدرتمند آمریکایی از جدایی خواهان تبت نیز حمایت می کنند. واشنگتن با پشتیبانی نهایی از جدایی خواهی در منطقه زینگ جیانگ ایغور که توطئه ای.اس.ای انجام می دهد در حقیقت به دنبال ایجاد آشوب و هرج و مرج در جمهوری خلق چین است. علاوه بر این "عملیات مخفی" ایالات متحده به صورت علنی پایگاه های نظامی خود را در افغانستان و چند جمهوری اتحاد شوروی سابق، در جوار مرزهای غربی چین مستقر کرده است. میلیتاریزاسیون دریای چین (جنوبی) و تنگه تایوان در خدمت همین استراتژی قرار دارد.

سیاست خارجی ایالات متحده در جهت جلوگیری از بنیادگرایی اسلامی نیست، بلکه دقیقا برعکس بالا بردن موج بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه و آسیای مرکزی از اهداف پنهانی واشنگتن است. سیاستهای جدید ایالات متحده بیش از پیش در جهت پشتیبانی از بنیادگرایی و تروریسم بین المللی قرار دارد. هدف ایالات متحده دامن زدن به آشوب در جوامع مختلف برای جلوگیری از اتحاد جنبش های اجتماعی است که می توانند به مخالف با امپراطوری آمریکا اقدام نماید. به همین لحاظ واشنگتن از طریق عملیات مخفی سازمان سیا به رشد بنیادگرایی اسلامی در چین و پاکستان کمک می نماید. **در کلیه کشورهای در حال توسعه رشد سازمان های بنیادگرا و سکتاریست در جهت تامین منافع آمریکا است.** این جنبش های گوناگون و شورش های مسلحانه بیشتر در کشورهای بروزی می کند که نهادهای ملی دولتی زیر تاثیر اصلاحات اقتصادی تحمیلی از طرف صندوق بین المللی پول نابود شده اند. سیاست های اقتصاد درمانی صندوق بین المللی پول تقریبا همیشه موجب برخورد های قومی و اجتماعی است و به نوبه خود این وضعیت باعث ظهور بنیادگرایی و خشونت می شود. سازمان های بنیادگرا نهادهای لایبیک را نابود می کنند و خود جانشین آن ها می شوند. به بیان دیگر بنیادگرایی به تفرقه قومی و اجتماعی کمک می کند و باعث می شود مردم نتوانند به صورت یکپارچه با امپراطوری آمریکا مخالفت کنند. این سازمان ها مثل طالبان می توانند "مواضع ضد عمو سامی" به خود بگیرند که به هیچ عنوان نمی تواند منافع اقتصادی و ژئوپولیتیک آمریکا را به طور واقعی تهدید کند.

جنگ و جهانی شدن

فصل سوم

جنگ شیعه با شیعه

خطری که ایران را تهدید می کند

ایران با اطلاع و نظارت دولت آمریکا مقادیر مهمی راکت های ۱۰۷ میلیمتری و ۱۲۲ میلیمتری و همچنین موشک انداز و.ب.ر- ۲۳۰ چینی را که در ایران ساخته می شود به ارتش بوسنی تحویل داد. علاوه بر این چهارصد نفر از اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با تجهیزات کامل وارد بوسنی شدند. سازمان سیا در جریان این عملیات بود و می دانست که تعدادی از این ۴۰۰ نفر با هدف انجام عملیات تروریستی در اروپای غربی به بوسنی اعزام شده اند. (از کتاب تحقیقاتی "جنگ و جهانی شدن")

تحقیقات بسیار ارزشمند "میشل شوسودفسکی" تحت عنوان "جنگ و جهانی شدن"، می توانست در اوج جنجال تبلیغات جهانی برای آماده سازی افکار عمومی جهان جهت حمله نظامی به عراق، به عنوان یک تحقیق پایه ای مورد توجه قرار گیرد، اما چنین نشد. یورش شبکه های تلویزیونی جهانی فرصت تفکر برای کسی باقی نگذاشت. میشل شوسودفسکی استاد دانشگاه در اوتاوا کانادا است و تحقیقات وی به زبان های انگلیسی و فرانسه و چندین زبان دیگر منتشر شده است.

آنچه در این کار تحقیقی ارزنده (در کنار روابط کاخ سفید با صدام حسین) برای مردم ایران حائز اهمیت تاریخی است، نقشی است که بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی که اکنون نیز قدرت واقعی را در این حاکمیت در اختیار دارد در حوادث مورد بررسی در این تحقیق داشته است. بخشی که از دخالت در افغانستان و قرار گرفتن در

کنار مرتجع ترین گروه های مذهبی آلت دست سازمان های جاسوسی جهان درس لازم را نگرفت و ارتش امریکا را در مرزهای شرقی کشور به صف کرد. آن ها را با شعار "ضد امریکائی" و به آتش کشیدن مسمم کننده و پوچ ارتش امریکا در خیابان های تهران، در عمل پایگاه های هوائی استراتژیک "شیندان" و "خوست" را به سکوهای پرش ارتش امریکا علیه تمامیت ارضی ایران تبدیل کرده و زمینه ساز استقرار امریکا در افغانستان و این پایگاه ها شدند!

آن ها از جنگ فرسایشی با عراق نیز درس نگرفتند. یکصد میلیارد دلار خسارت جنگی، حاصل صدور جمهوری اسلامی به جهان اسلام و فتح کربلا و رسیدن به قدس شریف شد!

در نمازهای جمعه تهران آیت الله جنتی و هاشمی رفسنجانی از فتوحات پیاپی علیه ارتش صدام و فتح قریب الوقوع کربلا و نجف سخن گفتند و خطبه خواندند. هر بار و هر جمعه مردم سه بار صلوات فرستادند و برای امریکا و صدام حسین طلب مرگ کردند و این درحالی بود که سرخ ادامه جنگ در دست امریکا بود و طرفداران شعار "جنگ جنگ تا پیروزی" خزانه کشور را همراه لوله های نفت به جیب بزرگ ترین کمپانی های نفتی و تسلیحاتی امریکا وصل کرده بودند.

جنگ پایان یافت، خسارات باقی ماند، هزاران نیروی جوان انقلابی آرمان خواه کشور درکنار یک میلیون کشته و مجروح جنگی در جبهه به خاک افتادند، شهرهای بزرگ خوزستان نابود شدند، از درون شبکه های خرید اسلحه جمهوری اسلامی، سازمان های جاسوسی امریکا وانگلیس تا مغز استخوان ستاد جنگ، فرماندهی سپاه، شورای تبلیغات اسلامی و سرانجام "حاکمیت مافیائی بازار- روحانیون" نفوذ کردند، که بخش عمده حوادث ۶ سال گذشته و امیدوار ساختن مردم به نجات دهنده ای از خارج کشور (که جز امریکا نیروی دیگر نمی تواند باشد!) حاصل آن است.

پایان جنگ با عراق و به زانو در آمدن خزانه کشور و به خاک افتادن یک میلیون ایرانی، هم زمان شد با فروپاشی اتحاد شوروی و تغییر فاجعه بار توازن قدرت جهانی. رویدادی که سهم و نقش حاکمیت جمهوری اسلامی در آن کم نبود.

جهان سرمایه داری به رهبری امریکا جبهه جدیدی را در اروپای شرقی گشود. تجزیه جمهوری چکسلواکی به دو جمهوری اسلواک و چک، تبدیل آلبانی به سکوی نظامی در بالکان و پاره پاره کردن جمهوری فدراتیو یوگسلاوی، که دشوارترین و پیچیده ترین عملیات در همین بخش سوم صورت گرفت. ماجراجویانی که می خواستند از کربلا به قدس شریف بروند، هنوز جنازه ده ها هزار قربانی جنگ با عراق را از بیابان های جبهه

جنگ با عراق به ایران منتقل نکرده راهی بوسنی شدند. آیت الله جنتی، روحانی فاجعه آفرینی که علاوه بر ریاست بر شورای نگهبان و شورای تبلیغات اسلامی، پدرخوانده انصار حزب الله و گروه های فشار و ترور داخلی است مبتکر اعزام نیروی نظامی و تبلیغاتی به بوسنی شد و خود نیز علنی و غیر علنی بارها راهی آن دیار شد. در بخش سوم گزارش تحقیقی شوسودفسکی به این ماجراجویی نیز پرداخته شده است. شرکت تازه تاسیس هوآئی هاشمی رفسنجانی "ماهان" از دل این ماجراجویی پرهزینه جدید سر برآورد، همچنان که تیم های ترور در اروپا و امریکای لاتین از کنار آن بیرون آمدند. پول حاصل از نفت ایران این بار در بوسنی به جیب امریکائی ها و شرکت های بزرگ اسلحه سازی رفت و جمهوری اسلامی جاده صاف کن کاخ سفید در بوسنی شد. چند سردار و خبرنگار جنگی ماجراجویی اسلامی در بوسنی به اروپا گریختند و پناهنده شدند و قاچاقچیان عتیقه و شبکه شستشوی پول قاچاق مواد مخدر از تهران به بوسنی و از بوسنی به پراگ (پایتخت جمهوری چک) پل ارتباطی زدند. وقتی حاکمیت بوسنی کاملاً در اختیار حاکمیت امریکائی قرار گرفت و این جمهوری مسلمان نشین یوگسلاوی سابق به مهم ترین پایگاه نظامی امریکا در بالکان تبدیل شد، پاسدار و مبلغ اعزامی جمهوری اسلامی را یا بیرون کردند و یا به شبکه القاعده وصل کردند تا بعداً در حوادث دیگری به خدمت گرفته شوند. هیچ مقامی در جمهوری اسلامی تاکنون پیرامون این نقش جمهوری اسلامی در بوسنی سخن نگفته است، اما مگر اسناد این گونه نقش آفرینی ها تا پایان مخفی می ماند؟ بی شک نه!

فرماندهان سپاه، واحد جنبش های رهاییبخش اسلامی سپاه پاسداران و مبلغان شورای تبلیغات اسلامی همراه فرمانده آن "آیت الله جنتی" و فرماندهان سه لشکر **قدس**، **محمد** و **بدر** که با القاعده عهد اخوت اسلامی دارند دست از پا دراز تر از بوسنی بازگشتند! و بزرگراه بالکان را برای امریکا باقی گذاشتند تا به مثلث طلائی در مرزهای مشترک ایران-افغانستان-پاکستان وصل کند: **در خدمت امریکا، با شعار مرگ بر امریکا!**

ارتش امریکا که عزم خود را برای برداشتن دوست و همکار قدیمی خویش در منطقه جزم کرد، صدام حسین یک هفته هم در بغداد دوام نیاورد. نوبت به حکومت جانشین رسیده است. رویای حضور و صدور جمهوری اسلامی با ترور سید مجید خوئی در نجف آغاز شد. تروری که سرآغاز جنگ شیعه با شیعه در عراق است و از دل آن شاید ابتدا منطقه خودمختار و فقیر نجف در کنار کردستان و دولت مرکزی بیرون بیاید. در ابتدا، زیرا در گام های بعدی می تواند تجربه یوگسلاوی در منطقه پیاده شده و بخش هائی از خوزستان ایران نیز بدان ضمیمه شود. مهم جرقه اول است و تشویق آن ها که در ۲۴ سال گذشته هر جا آشی پخته شده فراش و خطیب آن شده اند و حالا زیر عبای سید باقر حکیم و مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق رویاهای خود را می پروراندند. شاید در آینده ای

که چند سالی بیش نخواهد پائید اسناد جنگ شیعه با شیعه در خلیج فارس نیز نوشته شود و نام نقش آفرینان مذهبی - حکومتی آن در جمهوری اسلامی نیز در فصل از تاریخ ثبت شود!

بخش سوم از کتاب جنگ و جهانی شدن

پشتیبانی و اشنگتن از تروریسم بین‌المللی

دولت بوش " شبکه اسلامی بنیادگرا" را خطری جدی برای ایالات متحده اعلام می‌کند و آن را مسئول حملات تروریستی یازدهم سپتامبر می‌داند. اما همین شبکه اسلامی یکی از اجزای مهم " عملیات مخفی" سیا در بسیاری از کشورهای جهان بوده و منجمله در کشورهای حوزه بالکان، اتحاد شوروی سابق، هند و چین در خدمت سیاست خارجی آمریکا قرار گرفته است.

در همان زمانی که مجاهدین بنیادگرا به نفع آمریکا در حال جنگ هستند، اف.بی.آی. که سازمان پلیس داخلی ایالات متحده است - و از بعضی جهات مستقل از سازمان سیا عمل می‌کند - بر علیه همین مجاهدین که آنان را تروریست مینامد اعلام جنگ می‌کند، و این در حالی است که سازمان سیا از زمان حضور ارتش شوروی در افغانستان تاکنون به همین تروریست‌های بین‌المللی مخفیانه کمک می‌رساند.

با توجه به این که **سازمان سیا** اعتراف کرده که در دوران جنگ سرد از **بن لادن** به عنوان یک **"ابزار اطلاعاتی"** استفاده می‌کرده، دولت ایالات متحده نمی‌تواند رابطه خود را با بن لادن انکار نماید ولی مدعی است این ارتباط مدت زمان زیادی است که دیگر قطع شده است!

سازمان سیا اصطلاح **"ابزار اطلاعاتی"** را چنین تعریف می‌کند که برخلاف یک مامور مستقیم اطلاعات که باید در صورت لزوم تا حد فدا کردن خود برای منافع آمریکا پیش رود، یک **"ابزار"** اطلاعاتی کفایت که در جهت منافع سیاست خارجی ایالات متحده قرار داشته باشد. این ابزارهای اطلاعاتی غالباً خود نمی‌دانند که در حال انجام وظیفه‌ای هستند که سازمان سیا برعهده آنان گذاشته و به اجرای آن در صفحه شطرنج ژئوپولیتیک مامور کرده است. برای این که این ماموریت‌ها **"موفق"** شود، سازمان سیا از سرویس‌های مختلف جاسوسی نظیر سازمان اطلاعات نظامی پاکستان موسوم به ای.اس.ای استفاده می‌کند.

نظریه "چرخش" (۱)

از یازدهم سپتامبر بدین سو برخی رسانه های گروهی آمریکا با پذیرش ارتباط بن لادن با سازمان سیا آن را واقعه ای مربوط به دوران جنگ شوروی و افغانستان اعلام می کنند. آنان بدین وسیله اقداماتی را که سازمان سیا بعد از جنگ سرد در جهت تقویت و رشد سازمان های بنیادگرا کرده است مسکوت می گذارند و واقعیت را در مورد عملیات تروریستی یازدهم سپتامبر تحریف می کنند.

مثال روشن در این مورد تئوری موسوم به "چرخش" است که رسانه ها سعی می کنند آن را به نحوی عنوان کنند که گویی "ابزار اطلاعاتی" بر ضد کسانی که آن را تربیت کرده اند "چرخش" کرده است. یا به قول آنان "چیزی که خودمان درست کردیم در دامن خودمان منفجر شد". اینان با سفسطه گرایی خاصی سیاست آمریکا را توجیه می کنند و می خواهند وانمود کنند که آمریکا و سازمان سیا مظلوم واقع شده اند.

مثلا به نوشته روزنامه گاردین "سلاح هایی که ایالات متحده و بریتانیای کبیر به همراه متدهای پیشرفته جنگی در اختیار مجاهدین قرار دادند به فاجعه در غرب ختم شد و براساس پدیده "چرخش" برعلیه کسانی مورد استفاده قرار گرفت که آن ها را تهیه دیده بودند". با آن که رسانه های گروهی آمریکا خود اعتراف می کنند که روی کار آمدن دولت طالبان در افغانستان ناشی از کمک های پنهانی است که ایالات متحده به مجاهدین و گروه های بنیادگرا کرده است، اما بلافاصله پس از قبول این واقعیت آن را رها کرده و به سراغ توطئه ای که اسامه بن لادن با حيله گری برعلیه سیا ترتیب داده است می روند و چنان مطرح می کنند که گویی پسری به پدرش خیانت کرده است. تئوری "چرخش" دروغ محض است. **سیا به هیچ عنوان ارتباط خود را با شبکه بنیادگرایان اسلامی قطع نکرده است.**

تکرار "ایران گیت" در بوسنی

چه کسی می تواند الیورنورث و گروه مخالفان دولت نیکاراگوئه موسوم به "کنترا" را از یاد ببرد؟ آیا می توان اسلحه های خریداری شده از عواید قاچاق مواد مخدر در دروان دولت ریگان و تجهیز کنترا را برای جنگ برعلیه دولت ساندینست ها از سوی واشنگتن از یاد برد؟ همین روش در سال ۱۹۹۰ در بالکان برای تحویل اسلحه به مجاهدین اسلامی در پیش گرفته شد. مجاهدینی که در صف ارتش مسلمان بوسنی برعلیه فدراسیون یوگسلاوی مبارزه می کردند.

در طول دهه نود، سیا به واسطه سرویس اطلاعات نظامی پاکستان به ارتش مسلمان بوسنی در جنگ داخلی یوگسلاوی مزدور و "مجاهد" تحویل می داد. در سی یکم اکتبر ۱۹۹۴ سرویس خبری دفاعی بین‌المللی لندن گزارش داد که "براساس منابع موثق ایالات متحده به نیروهای مسلمان بوسنی - هرزه گوین در تمرینات نظامی کمک کرده و اسلحه در اختیار آنان قرار می دهد و بدین سان آشکارا توافق نامه های سازمان ملل را نقض می کند." براساس همین گزارش سازمان های آمریکایی به مسلمانان بوسنی اسلحه های ساخت چین، کره شمالی و ایران را تحویل می دهند. همین منابع گزارش می دهند که **ایران با اطلاع و نظارت دولت آمریکا مقادیر مهمی راکت و تجهیزات نظامی تحویل ارتش مسلمان بوسنی داده است.** از جمله این مهمات راکت های ۱۰۷ میلیمتری و ۱۲۲ میلیمتری و همچنین موشک انداز و ب.ر - ۲۳۰ چینی را که در ایران ساخته می شود می توان نام برد. علاوه بر این چهارصد نفر از اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با تجهیزات کامل وارد بوسنی شده اند. همین منابع عنوان می کنند که سازمان سیا در جریان این عملیات نیز بوده و گفته می شود تعدادی از این ۴۰۰ نفر با هدف انجام عملیات تروریستی در اروپای غربی به بوسنی اعزام شده بودند. در همین دوران یعنی در سپتامبر و اکتبر ۱۹۹۴ تعداد قابل ملاحظه ای از مجاهدین "افغان" مخفیانه به پلوس در کرواسی منتقل و از آنجا با پاسپورت های جعلی برای خدمت در ارتش مسلمان بوسنی به کوپرز، زنیکا و بانچالوکا اعزام شدند. تا پایان سال ۱۹۹۴ این نیروها به پیروزی های قابل توجهی دست یافتند. براساس منابع مطلع در سارایوو، نیروهای اسلامی از کمک یک گروه بنگلادشی حافظ صلح سازمان ملل در یوگسلاوی برخوردار بودند که در اوایل سپتامبر ۱۹۹۴ جانشین یک گروه فرانسوی شده بود.

"واحد های واکنش سریع آمریکایی که مجهز به وسایل ارتباطی و شناسایی بودند مجاهدین را هنگام ورود به کروواسی همراهی می کردند. براساس منابع ما نظامیان آمریکایی ماموریت داشتند شبکه فرماندهی کنترل ارتباطات و اطلاعات را ایجاد کرده و حمله های ارتش مسلمان بوسنی را - در همراهی با مجاهدین و نیروهای کروات بوسنی - در کوپرز، زنیکا و بانچالوکا پشتیبانی و هماهنگ نمایند. اخیرا (سال ۹۴) چند حمله از بانچالوکا و زنیکا که منطقه تحت حفاظت سازمان ملل متحد هستند به نیروهای یوگسلاو صورت گرفته است. دولت آمریکا در تمام مراحل جنگ تحریم سازمان ملل و ممنوعیت مسلح کردن نیروهای درگیر در یوگسلاوی سابق را نقض کرده و فعالیت های مخفی خود را همچنان ادامه می دهد. در دو سال گذشته (۱۹۹۴) ایالات متحده سه هیئت بلند پایه را برای ترغیب دولت یوگسلاوی به تبعیت از آمریکا به آنجا اعزام نموده است که موفقیتی بدست

نیاورده است. قابل ذکر است که یوگسلاوی تنها کشور منطقه است که تاکنون سیاست های آمریکا را نپذیرفته است. " (همان منبع)

منابع موثق

شاید باورکردن این امر مشکل باشد که حزب جمهوریخواه آمریکا خود در گزارشی به کنگره، ارتباط دولت کلینتون را با شبکه بنیادگرایان اسلامی بوسنی با ارائه اسناد کامل فاش کرده است. کمیته حزب جمهوریخواه در این گزارش به کنگره آمریکا جزئیات کامل ارتباط دولت کلینتون با بنیادگرایان اسلامی را جهت تبدیل بوسنی به یک پایگاه نظامی بنیادگرایان آشکار ساخته است. به نوشته گزارش "این اقدام با به خدمت گرفتن هزاران مجاهد" از شبکه مبارزان اسلامی دنیای اسلام صورت گرفته است. در این گزارش که اسناد کامل آن نیز ارائه شده گفته می شود: "بدترین تهدید برای نیروهای حفظ صلح در بوسنی و هرزه گوین و مهمتر از آن برای نظامیان آمریکایی مامور در منطقه آن است که دولت کلینتون همکاری خود را با ایران برای تحویل اسلحه به نیروهای اسلامی ساریوو از مردم و کنگره آمریکا مخفی کرده است. این تصمیمی است که کلینتون مستقیماً در آوریل ۹۴ به درخواست آنتونی لیک (وی اکنون در مقام ریاست شورای امنیت ملی است) و سفیر ایالات متحده در کروواسی پیترو گالبریت اتخاذ کرده است. (اطلاعیه به کنگره در شانزده ژانویه ۱۹۹۷)

براساس گزارش لوس آنجلس تایمز (که به منابع اطلاعاتی مخفی متکی است) این تصمیم نقش مهمی در نفوذ نیروهای ایرانی به بوسنی بازی کرده است. هم زمان با ورود نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران و نیروهای اطلاعاتی آن (وزارت اطلاعات و امنیت) به بوسنی، هزاران "مجاهد" دیگر نیز از چندین کشور اسلامی وارد بوسنی شدند. این مجاهدین به همراه بعضی از سازمان های بنیادگرا از کشورهای نظیر برونی، مالزی، پاکستان، عربستان سعودی، سودان و ترکیه به این کشور اعزام شدند. در این میان می توان از جمله به ورود داوطلبان سازمان به اصطلاح "بشردوستانه" تی.دبلیو.ا.ا. که مقر آن در سودان است اشاره کرد.

دولت کلینتون در مسلح ساختن گروه های بوسنی شرکت مستقیم داشت و از جمله وظیفه آزمایش و بررسی فنی موشک های ساخت ایران برعهده مستشاران آمریکایی گذاشته شده بود. سازمان تی.دبلیو.ا.ا. اشاره شده در بالا نیز که به دروغ سازمان بشردوستانه معرفی شده در سودان تاسیس و یکی از عوامل مهم مسلح ساختن گروه های مسلمان بوسنی می باشد. این سازمان با شخصیت های مهم شبکه تروریسم اسلامی از جمله شیخ عمر

عبدالرحمان (که در رابطه با حمله تروریستی به مرکز تجارت جهانی در سال ۹۳)، مجرم شناخته شد و اسامه بن لادن که منبع تامین مالی تعداد زیادی از گروه های بنیادگراست در ارتباط می باشد. گزارش حزب جمهوریخواه بدون هیچ نوع شبهه ای همکاری دولت کلینتون را با تعداد زیادی از گروه های بنیادگرای اسلامی منجمله شبکه بنیادگرای القاعده تایید می کند. اما قصد جمهوری خواهان در حقیقت مبارزه با دولت کلینتون بود و نه زیر سؤال بردن این اقدامات. و چون در آن زمان چشم تمام مردم آمریکا به مسئله رابطه نامشروع کلینتون و مونیکا لوینسکی دوخته شده بود، جمهوری خواهان ترجیح دادند یک افتضاح "ایران گیت" دیگر این بار در رابطه با بوسنی به راه نیاندازند و توجه مردم آمریکا را از ماجرای **مونیکا لوینسکی** (معشوقه و منشی کلینتون) منحرف نکنند. جمهوری خواهان در این دوران برکناری کلینتون را به دلیل آن که به مردم آمریکا درباره رابطه خود با لوینسکی دروغ گفته بود می خواستند. اما در مورد دروغ بزرگ تر که در رابطه با قاچاق مواد مخدر و عملیات مخفی در بالکان بود، دمکرات ها و جمهوری خواهان زیر فشار پنتاگون و سیا به توافق رسیدند و ماجرا را ختم کردند.

از بوسنی تا کوزوو

مدل بوسنی که در گزارش کمیته حزب جمهوریخواه به کنگره با اسناد کامل افشا شده بود، دقیقا در کوزوو نیز اجرا شد. تنها تفاوت آن با مدل بوسنی در این بود که در کوزوو دولت آمریکا و ناتو متحد عمل کردند. در سال های ۱۹۹۸-۱۹۹۹ مزدوران "مجاهد" از کشورهای خاورمیانه و آسیای مرکزی برای مبارزه در کنار "جبهه آزادیبخش کوزوو" موسوم به "اوپیکا" به کوزوو اعزام شدند. اوپیکا بعدا با ناتو در قسمت اعظم جنگ برعلیه یوگسلاوی از نزدیک همکاری کرد. براساس گزارش های منابع نظامی بریتانیا وظیفه **تعلیم و مسلح کردن اوپیکا** به سازمان ضداطلاعاتی دفاعی آمریکا د.ای.ا. (دیفنس انتلیجنت ایجنسی)، سرویس مخفی بریتانیا (ام.آی.۶)، اعضای فعال و قدیمی گروه هوابرد بریتانیا (اس.آ.اس.) و به سه شرکت خصوصی سرویس های امنیتی بریتانیا و ایالات متحده واگذار شد. مقامات بلند پایه بریتانیا معتقدند که سازمان ضداطلاعاتی ارتش آمریکا - د.ای.ا. - برای تعلیم نظامی اوپیکا نیازمند سرویس مخفی بریتانیا می باشد. متعاقب آن ام.آی.۶ با دو شرکت خصوصی سرویس امنیتی بریتانیا به توافق رسید. این دو شرکت به نوبه خود با اعضای تیپ هوابرد تماس گرفتند و لیست سلاح و مهمات مورد نیاز اوپیکا را تهیه کردند.

هم زمان با این عملیات و قبل از آن که ناتو بمباران یوگسلاوی را آغاز کند، اعضای گروه هوابرد بریتانیا (اس.آ.اس.) در ماه مارس ۱۹۹۹ در کوزوو مستقر شدند. هنگامی که نیروهای ویژه بریتانیا در شمال آلبانی سرگرم تعلیم نظامی جبهه آزادیبخش کوزوو بودند، نظامیان ترک و افغان که با کمک مالی "شبکه اسلامی" به آنجا اعزام شده بودند با بریتانیایی ها درمورد تاکتیک های جنگ چریکی و جنگ های نامنظم همکاری و هماهنگی داشتند. بن لادن نیز شخصا به آلبانی مسافرت کرد. او یکی از گروه های متعدد بنیادگرایان را که به آنجا اعزام کرده بودند رهبری می کرد. وی احتمالا در سال ۹۴ نیز اقداماتی را در آلبانی انجام داده بود. منابع آلبانیایی مطلعند که "سالی بریسا" که در حال حاضر رییس‌جمهور آن کشور است با گروه هایی که اکنون به عنوان بنیادگرا معروفند ارتباط داشته است. گزارش فرانک سیلوفر درمقابل کمیته قضایی مجلس نمایندگان آمریکا موضوعی را که به طور کامل از مردم آمریکا پنهان نگه داشته شده فاش می کند و نشان می دهد که بخش اعظم بودجه اوچیکا از طریق قاچاق مواد مخدر تامین می شود. آلبانی و کوزوو در قلب "بزرگراه بالکان" قرار دارند، بزرگراهی که "مثلث طلایی" افغانستان و پاکستان را به بازار مواد مخدر اروپا متصل می کند و هشتاد درصد هرویین اروپا از آن عبور می کند.

گزارش کنگره آمریکا ۱۳ دسامبر ۲۰۰۰

از اظهارات رالف موچک از مسئولان سازمان پلیس بین‌الملل - انترپول - در مقابل همین کمیته قضایی چنین برمی آید که وزارت خارجه آمریکا اوچیکا را یک گروه تروریستی می داند که بودجه خود را از طریق قاچاق مواد مخدر و کمک مالی بعضی کشورهای اسلامی و شخصیت ها که در میان آنان بن لادن قرار دارد تامین می کند. موضوع دیگری که بن لادن را به اوچیکا مرتبط می نماید حضور برادر یکی از رهبران اسلامی "جهاد" مصر است که به مثابه فرمانده یکی از گروه های اوچیکا در جنگ کوزوو شرکت داشته است. این شخص یکی از فرماندهان نظامی شبکه اسلامی القاعده اسامه بن لادن می باشد. (گزارش کنگره آمریکا ۱۳ دسامبر ۲۰۰۰)

مادلن البرایت از اوچیکا پشتیبانی می کند

اما دولت آمریکا به هیچ عنوان ارتباط اوچیکا با تروریسم بین‌المللی و جنایت های سازمان داده شده را که در کنگره آمریکا با جزییات تمام فاش شده بود در نظر نمی گرفت. چند ماه قبل از بمباران یوگسلاوی، مادلن البرایت وزیر امور خارجه آمریکا سعی نمود به اوچیکا "مشروعیت سیاسی" بدهد و ناگهان این گروه شبه نظامی

به یکی از "نیروهای دمکراتیک" کوزوو تبدیل شد. اولبرایت از این طریق به دیپلماسی بین‌المللی خود سرعت بخشید و به اوچیکا نقش مهمی در "مذاکرات صلح" به نتیجه نرسیده رامبویه در آغاز سال ۹۹ واگذار شد. در همین دوره اوچیکا روابط خود را با گروه‌های بنیادگرا و منجمله شبکه بنیادگرای القاعده گسترش داده و محکم تر می‌کرد.

کنگره آمریکا با سکوت از تروریسم دولتی حمایت می‌کند

درحالی که مدارک موجود همکاری مشترک اوچیکا و گروه القاعده اسامه بن‌لادن را تصدیق می‌کند، این امر مانع از آن نمی‌شود که دولت کلینتون و بعدا دولت بوش به این گروه کمک کنند و به آن اسلحه و مهمات تحویل دهند. این اسناد نشانگر آن است که تمام اعضای سنا و مجلس نمایندگان از ارتباط حکومت آمریکا با تروریسم بین‌المللی و القاعده مطلع بوده‌اند. به قول جان کاسیت از اعضای کنگره در مقابل کمیته نیروهای مسلح مجلس: ما در سال ۹۸-۹۹ با اوچیکا رابطه برقرار کردیم در حالی که می‌دانستیم این ارتباط به نحوی از انحا به بن‌لادن کمک می‌کند.

کمیته نیروهای مسلح کنگره آمریکا

اعضای کنگره آمریکا کاملا از ارتباط دولت آمریکا با بن‌لادن خبر داشتند. آن‌ها دقیقا می‌دانستند که بن‌لادن کیست: پیاده شطرنجی در اختیار دولت کلینتون و بعدا دولت بوش. نتیجتا همگی اعضای کنگره اعم از دموکرات و جمهوریخواه می‌دانستند که جنگی که از فردای یازدهم سپتامبر برعلیه "تروریسم بین‌المللی" به راه افتاد براساس برنامه‌ای بود که از قبل پیش‌بینی آن شده بود و به همین دلیل متحدا پشتیبانی خود را از دولت بوش در جنگ برعلیه بن‌لادن اعلام کردند.

در سال ۱۹۹۹ سناتور جو لیبرمن آشکارا اعلام کرد: "مبارزه برای اوچیکا مبارزه برای دفاع از حقوق فردی و ارزش‌های آمریکایی است." او درحالی این را می‌گفت که از ارتباط تنگاتنگ میان اوچیکا و گروه القاعده بن‌لادن با خبر بود. چند ساعت بعد از حمله موشک‌های آمریکایی به افغانستان در ۷ اکتبر ۲۰۰۱ همین سناتور خواهان حمله هوایی به عراق برای مجازات تروریست‌ها شد و گفت: "ما در حال جنگ با تروریسم هستیم. ما نمی‌توانیم حملات خود را محدود به بن‌لادن و طالبان نماییم." لیبرمن در حالی ناگهان ضدتروریست شد که به عنوان عضو گروه سناتوری نیروهای مسلح، به کلیه اسناد کنگره در مورد رابطه اوچیکا و بن‌لادن دسترسی

داشت. این موضع گیری ها نشان می دهد که او هنگامی که حمایت از اوچیکا را حمایت از ارزش های آمریکایی عنوان می کرد دقیقا می دانست که دستگاه دولتی آمریکا و ناتو حامی و پشتیبان بن لادن هستند.

جنگ مقدونیه

در سال ۱۹۹۹ در هیاهوی جنگ در یوگسلاوی، سازمان آزادیبخش کوزوو دامنه فعالیت تروریستی خود را به جنوب کوزوو و مقدونیه گسترش داد و پس از تغییر نام خود به "بريگاد حفاظت از کوزوو" (تی ام کا) سازمان ملل آن را به رسمیت شناخت. یعنی از آن زمان به بعد از یک منبع مشروع تامین مالی می شد و درعین حال از کمک های نظامی مستقیم ایالات متحده بهره می برد. فرماندهان تی ام کا - یا همان اوچیکا- دو ماه پس از آن که زیر حمایت سازمان ملل تاسیس شد، با استفاده از کمک های مادی سازمان ملل خود را آماده حمله به مقدونیه کردند. این امر دنباله منطقی سیاست تروریستی آن ها در کوزوو بود. روزنامه "اسکوپیه دنویک" در ۲۱ مارس ۲۰۰۰ گزارش داد که "تی ام کا" ششمین پایگاه عملیاتی خود را در جنوب صربستان و در مقدونیه تاسیس کرد. "براساس منابع موثق بريگاد حفاظت از کوزوو (مرتبط با تی ام کا و زیر حمایت سازمان ملل) در مارس ۲۰۰۰ ستادهای فرماندهی خود را در شهرهای تتوو، گستپورا و اسکوپیه ایجاد کرده و در حال تاسیس پایگاه های دبار و استروگا (در همسایگی آلبانی) هستند و اعضای آن ها کدهای شخصی معینی دارند." (همان منبع و اخبار بی بی سی ۲۴ مارس).

همکاری شبکه اسلامی و ناتو در مقدونیه

مزدوران خارجی که در سال ۲۰۰۱ در مقدونیه و در صف ا.ا.ل. ان. (که خود را وابسته به اوچیکا می داند) مبارزه می کردند، مجاهدینی بودند که از کشورهای شوروی سابق، خاورمیانه و آسیای مرکزی به آنجا اعزام شده بودند. در داخل مجموعه ای که با دولت مقدونیه می جنگیدند علاوه بر مزدوران مجاهد، مشاوران نظامی آمریکایی، تعدادی از اعضای یک سازمان مزدوران حرفه ای که با پنتاگون قرارداد دارد و همچنین گروه "سربازان سرنوشت" که متشکل از مزدوران بریتانیا، هلند و آلمان است به اوچیکا برای مبارزه بر علیه دولت مقدونیه پیوسته بودند. بعضی از این مزدوران قبلا در صفوف اوچیکا و ارتش مسلمان بوسنی در جنگ بوسنی شرکت داشتند. رسانه های گروهی و دولت مقدونیه بدون هیچ شبهه ای اعتقاد دارند که حکومت ایالات متحده و شبکه اسلامی دست در دست ا.ا.ل. ان. در اقدامات تروریستی در مقدونیه شرکت داشتند. ا.ا.ل. ان. یکی از شعبه های اوچیکاست.

این گروه و ت.ام.کا که تحت حمایت سازمان ملل قرار دارند، گروه یگانه ای هستند که فرماندهان و پرسنل مشترک دارند. فرمانده ت.ام.کا از سازمان ملل حقوق می گیرد اما در کنار مجاهدینی قرار دارد که برضد نیروهای دولتی مقدونیه مبارزه می کند. نیروهای ا.ال.ان. و اوچیکا در همان حالی که از طرف شبکه القاعده بن لادن حمایت مالی می شوند، از پشتیبانی ناتو و سازمان موقت ملل متحد مستقر در کوزوو نیز برخوردارند.

مناسبات ریشه دار

بدینسان مشاهده می شود که ارتباط آمریکا با بن لادن به سال های جنگ شوروی محدود نمی شود، بلکه همچنان "شبکه اسلامی" یکی از عناصر اصلی "عملیات مخفی" نظامی امریکا است. این شبکه همچنان با واسطه ای.اس.ای. پاکستان مورد حمایت سیا آمریکا قرار دارد و عملیات نظامی و اطلاعاتی را در مقدونیه و جنوب صربستان زیر نظر واشنگتن اجرا می کند. به عبارت دیگر گروه های تروریستی ا.ال.ان. و اوچیکا، هم از کمک مالی برنامه سازمان ملل برای حفظ صلح استفاده می کنند و هم از کمک گروه های اسلامی که در بین آن ها شبکه القاعده قرار دارد برخوردارند. در این میان عواید قاچاق مواد مخدر را هم که با همکاری دولت آمریکا به دست می آید نیز باید به منابع این سازمان ها اضافه کرد.

چندین گروه اسلامی مجاهدینی را که در صف ا.ال.ان. مبارزه می کنند جمع آوری می کنند. مستشاران نظامی آمریکایی و مزدوران غربی که از کشورهای عضو ناتو می باشند همراه با مجاهدین به خدمت گرفته شده از کشورهای خاورمیانه و آسیای مرکزی دوش به دوش هم در کنار ا.ال.ان. می جنگند و در همان حال رسانه های گروهی ایالات متحده از تئوری "چرخش" دم می زنند و مدعی هستند که "ابزارهای اطلاعاتی" بر علیه کسانی که در گذشته آن ها را ایجاد کرده اند چرخش کرده اند! در سال ۲۰۰۱ و در همان حوالی حوادث یازدهم سپتامبر در مقدونیه شبکه القاعده با واشنگتن و ناتو همکاری داشت. ارتباط بین حکومت آمریکا و گروه های تروریسم بین المللی به وسیله گزارش های رسانه های گروهی، شهود عینی، سندهای تصویری، و همچنین بیانیه رسمی نخست وزی مقدونیه (که آمریکا و کشورهای غربی را به پشتیبانی مستقیم از تروریست ها متهم می کند) افشا شده است. در همین دوران آژانس رسمی مقدونیه از ارتباط فرستاده ویژه واشنگتن جیمز پارديو و تروریست های ا.ال.ان. پرده برمی دارد. تمام این ها نشان می دهد که "ابزارهای اطلاعاتی" همچنان در خدمت منافع واشنگتن قرار دارند.

سفیر ایالات متحده جیمز پارديو

جیمز پارديو وظایف خود را در بالکان از سال ۱۹۹۳ آغاز کرد. وی به مثابه مامور عالی‌رتبه اطلاعاتی در نزد فرماندهی کل نیروهای آمریکایی در منطقه و به منظور کمک به ارتش مسلمان بوسنی اعزام شد. سرهنگ پارديو ماموریت داشت تا برای ارتش مسلمان بوسنی کمک‌های بیشتری را جمع‌آوری کند. این کمک‌ها در آن زمان ب‌مثابه "کمک‌های اجتماعی" قلمداد می‌شد. اما گزارش کمیته حزب جمهوریخواه به کنگره نشان داد که ایالات متحده مصوبات سازمان ملل را در مورد تحریم اسلحه به ارتش بوسنی نقض می‌کرده است. پارديو در گروه مسئولان اطلاعاتی که از نزدیک با رییس شورای امنیت ملی تونی بلیک رابطه داشتند نقشی مهم برعهده داشت. او بعداً در مذاکرات صلحی که در ۱۹۹۵ در "دایتون" برگزار شد به عنوان نماینده وزارت دفاع آمریکا شرکت کرد. قبل از شروع بمباران یوگسلاوی در سال ۹۹ از بیل کلینتون به عنوان فرستاده مخصوص برای ثبات نظامی کوزوو ماموریت گرفت. به او به ویژه وظیفه کمک به اوچیکا که در آن زمان از طرف بن‌لادن نیز حمایت مالی می‌شد واگذار گردید. پارديو نقش مهمی در پیاده کردن "مدل بوسنی" در کوزوو و بعداً در مقدونیه ایفا کرد.

تلاش دولت بوش برای گمراه کردن مردم آمریکا

دولت بوش جنگ بیسابقه‌ای را در آسیای مرکزی به راه انداخته و ادعا می‌کند که در حال مبارزه با "تروریسم بین‌المللی" است. در حالی که در حقیقت این تروریسم بین‌المللی یکی از عناصر مهم پیشبرد سیاست خارجی ایالات متحده را تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر توجیه شروع جنگ در آسیای مرکزی چیزی بیش از یک بهانه ساختگی نیست. دولت آمریکا آگاهانه و به عمد مردم آمریکا را فریب می‌دهد و گمراه می‌کند. به یاد بیاوریم که دقیقاً چند ساعت بعد از حمله تروریستی به مرکز تجارت جهانی بدون هیچ مدرکی اسامه بن‌لادن به عنوان دشمن شماره یک معرفی گشت و در سیزدهم سپتامبر هنگامی که هنوز تازه تحقیقات اف.بی.ای. شروع شده بود بوش قول داد که دنیا را به پیروزی رهنمون خواهد کرد.

علاوه بر این کلیه نمایندگان کنگره و مجلس - به استثنای تنها یک نماینده با جرات و شریف - دولت بوش را در راه اندازی جنگ تایید کردند. این نمایندگان همگی به اسناد محرمانه‌ای که نشانگر ارتباط سازمان‌های دولتی آمریکا با تروریسم بین‌المللی بود دسترسی داشتند و نمی‌توانند این واقعیت را کتمان کنند. ضمن این که بسیاری از این اسناد به طور عمومی و علنی نیز منتشر شده بود.

قطعنامه تاریخی کنگره آمریکا که در چهاردهم سپتامبر توسط نمایندگان مجلس و سنا به تصویب رسید مقرر می‌دارد: "رئیس جمهور حق دارد از تمام نیروهای موجود استفاده نماید و ملت‌ها، سازمان‌ها و اشخاصی را که تشخیص می‌دهد در انجام و یا قصد انجام و یا همکاری در حمله تروریستی یازدهم سپتامبر شرکت داشته‌اند و یا این به سازمان‌ها و اشخاص پناه داده‌اند (برای جلوگیری از اعمال تروریستی آن‌ها در آینده) سرکوب و مجازات کند" تمام تحلیل‌های ما نشان می‌دهد که سازمان‌های دولتی آمریکا و همچنین ناتو بعد از پایان جنگ سرد به چنین سازمان‌هایی پناه داده‌اند و به آن‌ها کمک کرده‌اند. قطعنامه کنگره در چهاردهم سپتامبر می‌تواند در یک زمان خاص با تئوری "چرخش" منطبق شده و برعلیه مسئولان آمریکایی تروریسم بین‌المللی چرخش کند. اگر این قطعنامه بخواهد واقعا اجرا شود آنگاه شاید رسوایی جدیدی از نوع "اسامه گیت" را شاهد باشیم که متهمان آن، سازمان‌ها یا مسئولان بلندپایه دولت کلینتون یا بوش، سیا یا کنگره آمریکا خواهند بود که با بن‌لادن و شبکه القاعده همکاری کرده‌اند.

(۱) مترجم اصطلاح "چرخش" را در برابر واژه انگلیسی **blowback** و فرانسه **revirement** به کار گرفته است. مفهوم این اصطلاح بازگشت یک عمل برضد عامل آن است. رسانه‌های گروهی آمریکا این اصطلاح را در مورد بن‌لادن و شبکه اسلامی به کار می‌گیرند و منظورشان این است که بن‌لادن با وجودی که دست پرورده سازمان اطلاعاتی آمریکا بوده است، اما بعد از جنگ سرد این دست پرورده برضد پدید آورندگان خود یعنی ایالات متحده "چرخش" کرده است. بحث نویسنده در این فصل این است که نشان دهد آیا واقعا بن‌لادن بعد از جنگ سرد برضد آمریکا "چرخش" کرده یا این که آمریکا از وی و سازمان القاعده تا همان سپتامبر ۲۰۰۱ نیز برای پیشبرد سیاست خود در جهان استفاده می‌کرده است.

جنگ و جهانی شدن

فصل چهارم

پس از پایان ماموریت

پناهگاه طالبان ایران

در کجا آماده شده؟

در مرزهای مشترک ایران-افغانستان-پاکستان مثلثی وجود دارد که آن را مثلث طلائی می گویند. در این مثلث طلائی که بخش عمده آن در خاک افغانستان است، بزرگ ترین معاملات بین المللی مواد مخدر انجام می شود. دو ضلع بزرگ این مثلث در پاکستان و افغانستان پایه های اساسی مثلث های دیگری اند که امریکا ضلع بزرگ آنست. در اینجا قتل، ترور، جنگ و توطئه سازماندهی می شود. حوادث یازدهم سپتامبر در نیویورک با این مثلث در ارتباط بود، همچنان که چنگ اندازی طالبان بر افغانستان، قتل فجیع رئیس جمهور وقت افغانستان (دکتر نجیب الله)، ترور احمد شاه مسعود در آستانه سقوط طالبان و حضور نظامی امریکا در افغانستان و توطئه های پرشمار دیگری با این مثلث پیوند خورده است. از مثلث طلائی هروئین و تریاک به ایران سرازیر می شود و از ایران به جهان. از مثلث امریکا-افغانستان-پاکستان چه چیز جز پیوند دادن سرنوشت ایران به استراتژی نوین امریکا برای حضور در منطقه می تواند می تواند صادر شود؟

بخش چهارم کتاب "جنگ و جهانی شدن" از مثلث افغانستان-پاکستان-امریکا می گوید و آخرین ماموریتی که بعد از به توپ بسته شدن مجسمه های بودا در کوه های بامیان این کشور، یا به کمک طالبان انجام شد و یا بنام طالبان: ترور احمد شاه مسعود! در فاصله نهم تا یازدهم سپتامبر پاکستان عملاً در کانون بزرگ ترین حادثه

ای قرار داشت که بعدها در تاریخ جهان همانگونه ثبت خواهد شد که حریق در رایشتاک آلمان و آغاز جنگ جهانی سوم!

از ۱۱ تا ۱۳ سپتامبر نیز طرح توطئه ها برای حضور امریکا در افغانستان همینگونه پیش رفت و آنها که جاده حضور نظامی امریکا در افغانستان را فراهم ساختند، در پاکستان آهسته و بی جنجال از مقامی به مقامی دیگر کوچ کردند، آنچنان که ملامعمر و بن لادن از مخفیگاهی به مخفیگاهی دیگر! هموار کنندگان راه حضور امریکا در ایران، پس از پایان ماموریتی که در حاکمیت کنونی کشور و بنام دفاع از ارزش ها ایفا می کنند به کدام یک از این دو گروه و در کدام نقطه از منطقه خواهند پیوست؟

فصل چهارم

نقش سازمان ای.اس.ای. پاکستان در عملیات تروریستی

دولت آمریکا همواره و با آگاهی کامل از "تروریسم بین‌المللی" برای پیشبرد سیاست خارجی خود بهره برداری کرده است و سرویس اطلاعاتی نظامی پاکستان را واسطه این امر قرار داده است. طنز تاریخ اینجاست که در حالیکه همه میدانند شبکه القاعده بن لادن با پشتیبانی ای.اس.ای. پاکستان تشکیل شده، دولت بوش در هیاهوی حوادث یازدهم سپتامبر از همین سازمان اطلاعاتی پاکستان میخواهد که "در مبارزه علیه تروریسم بین‌المللی" به آمریکا کمک کند.

روز سیزدهم سپتامبر یعنی دو روز پس از واقعه یازدهم سپتامبر، مطبوعات آمریکا خبر دادند که یک هیئت بلندپایه پاکستانی به ریاست ژنرال محمد احمد - رییس ای.اس.ای.- برای مذاکره با مقامات وزارت خارجه آمریکا به واشنگتن آمده است.

رسانه های گروهی آمریکایی چنین وانمود کردند که دولت پاکستان این هیئت را براساس دعوت رسمی دولت آمریکا و بعد از وقایع یازدهم سپتامبر به آمریکا اعزام نموده، در حالیکه واقعیت چیز دیگری است. براساس گزارش نیویورک تایمز رییس سازمان جاسوسی پاکستان "به هنگام وقایع تروریستی یازدهم سپتامبر" در ایالات متحده حضور داشت. براساس همین گزارش ژنرال احمد برای "مشورت های رسمی ادواری" با همتایان آمریکایی خود به آمریکا رفته بود. اما نیویورک تایمز به "فعالتهایی که وی درست یک هفته قبل از عملیات

تروریستی در آمریکا انجام داده" اشاره نمی کند. به گزارش نیوزویک " ژنرال احمد به هنگام عملیات تروریستی در واشنگتن بوده و بدلیل ممنوعیت پروازهای بین‌المللی همچون بقیه مسافران در آنجا ماند"

درواقع ژنرال احمد در چهارم سپتامبر ۲۰۰۱ یعنی یک هفته قبل از عملیات تروریستی در نیویورک و واشنگتن وارد آمریکا شد. اما تنها پس از حوادث یازدهم سپتامبر و اعلام دعوت بوش از پاکستان برای کمک به مبارزه علیه "تروریسم بین‌المللی" بود که خبر **جلسه ۱۳ سپتامبر** وی با مقامات وزارت امور خارجه آمریکا منتشر شد.

روزنامه نیویورک تایمز تأیید می کند که ژنرال احمد با ریچارد آرمیتاژ معاون وزارت امور خارجه آمریکا در روزهای ۱۲ و ۱۳ سپتامبر پشت درهای بسته ملاقات کرده است. در همین روزها ژنرال احمد با سناتور ژوزف بیدن مسئول کمیته قدرتمند سناتوری روابط خارجی نیز دیدار میکند. بتدریج خبرهای گوناگونی از دیدارهای "مشورتی" که ژنرال احمد با همقطاران آمریکایی اش در هفته قبل از وقایع واشنگتن و نیویورک داشته، منتشر شد. براساس این خبرها احمد با مقامات سازمان جاسوسی آمریکا - سیا-، پنتاگون و شورای امنیت ملی در این دوران ملاقات و گفتگو می کرده است.

از مسائل مورد بحث در این "ملاقات‌های مشورتی ادواری" هیچ خبری منتشر نشده است. آیا موضوع این جلسات به نحوی از انحا مربوط به تصمیماتی است که در دیدارهای دوازدهم و سیزدهم سپتامبر اتخاذ شد و براساس آنها پاکستان برای دوران پس از یازدهم سپتامبر به همکار آمریکا تبدیل شد؟ آیا برنامه ریزی جنگ در دستور این جلسات بوده است؟

محور ای.اس.ای. - اسامه - طالبان

در نهم سپتامبر ۲۰۰۱ احمد شاه مسعود رهبر اتحاد شمال افغانستان ترور شد. اتحاد شمال و دولت بوش از دخالت احتمالی سرویس جاسوسی پاکستان در این واقعه خبر دادند. اطلاعیه رسمی اتحاد شمال تأکید کرد "محور ای.اس.ای. - طالبان و اسامه" **ترور احمد شاه مسعود** را بوسیله دو عرب سازمان داده بودند. ... ما معتقدیم که اتحاد مثلث اسامه بن لادن - طالبان و سرویس جاسوسی ارتش پاکستان در پشت این واقعه **میباشد**" البته اگر این اطلاعیه هم نبود قضیه اتحاد میان طالبان - ای.اس.ای. و اسامه بن لادن برهمه عیان بود و از جمله در کنگره آمریکا با جزییات کامل مورد بحث قرار گرفته و اسناد آن منتشر شده بود. (به فصل سوم مراجعه شود)

برنامه کاری رییس سازمان جاسوسی نظامی پاکستان در بازدید رسمی از ایالات متحده

آمریکا - چهارم تا سیزدهم سپتامبر ۲۰۰۱

تابستان ۲۰۰۱ - ژنرال محمود احمد رییس سازمان جاسوسی پاکستان مبلغ ۱۰۰ هزار دلار به حساب محمد عطا واریز میکند. (دولت آمریکا بعدا محمد عطا را هدایت کننده نخستین هواپیمایی که برجهای مانهاتان اصابت کرد، معرفی کرد).

چهارم سپتامبر - ژنرال احمد برای دیدار رسمی به ایالات متحده آمریکا وارد میشود چهارم تا نهم سپتامبر - او با همتاهاى آمریکایی خود از جمله ژرژ تنت رییس سیا دیدارهایی انجام میدهد نهم سپتامبر - احمد شاه مسعود رهبر اتحاد شمال به قتل میرسد. اطلاعیه رسمی اتحاد شمال مثلث همکاری اسامه بن لادن، طالبان و ای.اس.ای. را مسئول قتل مسعود معرفی میکند

یازدهم سپتامبر - عملیات تروریستی علیه مرکز تجارت جهانی و پنتاگون صورت میگیرد. دوازدهم و سیزدهم سپتامبر ژنرال احمد با ریچارد آرمیتاژ معاون وزارت خارجه آمریکا ملاقات می کند و در نتیجه آن تصمیم به همکاری میان آرمیتاژ و ژنرال احمد اتخاذ میشود

۱۳ سپتامبر - ژنرال احمد با ژوزف بیدن رییس کمیته روابط خارجی سنا ملاقات می کند علیرغم آنکه دولت بوش از روابط بین اسامه بن لادن، طالبان و سرویس جاسوسی پاکستان و نقش آنها در ترور احمد شاه مسعود اطلاع داشت، دو روز قبل از وقایع یازدهم سپتامبر دولت بوش در جلسه وزارت امور خارجه تصمیم گرفت "بصورت مستقیم" با سرویس اطلاعات نظامی پاکستان ای.اس.ای. همکاری کند.

رسانه های گروهی غربی از دخالت ای.اس.ای. در ترور احمد شاه مسعود بی اعتنا گذشتند و این توطئه را حادثه ای عادی جلوه دادند. این رسانه ها درباره ارتباط ترور مسعود با وقایع یازدهم سپتامبر که سرانجام آن به اشغال افغانستان ختم شد هیچ پرسشی را مطرح نکردند. بدون هیچ بحث و گفتگویی پاکستان به مقام دوست و هم پیمان ایالات متحده ارتقا یافت.

تمام رسانه های گروهی آمریکا تقریباً همصدا با هم منطق فوق العاده عجیبی را مطرح کردند که براساس آن چون پاکستان بر رهبران طالبان که واشنگتن آنان را به پناه دادن بن لادن متهم می کند نفوذ دارد، به همین دلیل مسئولان آمریکایی از این کشور تقاضای "همکاری" نموده اند.

درورای اعلام "مبارزه بر علیه" تروریسم بین المللی " دروغ بزرگی اختراع شده بود که بنظر میرسد بجز یک خبرنگار کسی آن را مطرح نکرد. این خبرنگار هنگام مصاحبه مطبوعاتی کالین پاول در وزارت خارجه آمریکا در

سیزدهم سپتامبر از او پرسید: آیا ایالات متحده پاکستان را یک دوست میدانند یا این کشور را آنطور که در گزارش "الگو های تروریسم جهانی" عنوان شده محلی برای آموزش تروریستها؟ پاکستان را جزو کدام گروه باید به حساب آورد؟" پاسخ کالین پاول چنین بود: "ما فهرستی از اقداماتی را که تشخیص داده ایم به نفع ماست به دولت پاکستان ارائه داده ایم و از این کشور خواسته ایم که در این موارد با ما همکاری کند. در مورد این اقدامات امروز بعدازظهر با رییس جمهور پاکستان صحبت خواهیم کرد."

سندی که خبرنگار به آن اشاره می کرد یکی از سندهای منتشره از جانب وزارت خارجه امریکاست. عبارت دیگر اسناد رسمی خود دولت آمریکا جواب بی ربط آقای پاول را نقض می کند. ما عینا قسمتی از این سند رسمی را نقل میکنیم: "... پاکستان به طالبان از لحاظ تجهیزات، سوخت، منابع مالی و همکاری و مشاورت نظامی کمک می کند. پاکستان مانع نمی شود که تروریستهای این کشور به افغانستان رفته و در کنار طالبان بجنگند. حکومت اسلام آباد در جهت محدود کردن فعالیتهای بعضی از مدارس علمیه که در خدمت گرفتن نیرو برای تروریستها هستند هیچ مانعی نگذاشته است."

این اسناد بدون هیچ نوع شبهه ای ارتباط بین رییس جمهور پاکستان (و همچنین سرویس جاسوسی پاکستان) را با "تروریسم بین المللی" تایید میکنند. و نگاه دولت بوش به دنبال "کمک" کسانی نظیر سرویس جاسوسی پاکستان است که خود آن را حامی تروریستها میدانند. درخواستی که شاید ابلهانه باشد اما با اهداف استراتژیک واشنگتن در آسیای مرکزی و خاورمیانه هماهنگی دارد.

جلسه سیزدهم سپتامبر وزارت امور خارجه که بین معاون وزارت امور خارجه ریچارد آرمیتاژ و ژنرال محمود احمد در پشت درهای بسته برگزار شد، در برنامه ریزی جنگ نقشی مهم بازی کرد. "آقای ریچارد آرمیتاژ معاون وزارت امور خارجه فهرست تدابیری را که دولت پاکستان باید براساس خواست واشنگتن اتخاذ کند در اختیار رییس ای.اس.ای. قرار داده است" " بعد از یک مکالمه تلفنی بین کالین پاول وزیر امور خارجه آمریکا و پرویز مشرف رییس جمهور پاکستان سخنگوی وزارت امور خارجه اعلام کرد که "پاکستان قول همکاری داده است" کمی بعد در همان روز سیزدهم سپتامبر رییس جمهور جرج بوش اعلام کرد پاکستان قبول نموده با ما در مورد تعقیب کسانی که این حمله ناجوانمردانه بر علیه آمریکا را انجام داده اند همکاری نمایند.

ماموریت رییس سازمان جاسوسی پاکستان در افغانستان

در همان روز سیزدهم سپتامبر پرویز مشرف رییس‌جمهور پاکستان قول می‌دهد که رییس‌ای، اس‌ای. را به افغانستان اعزام نماید تا با طالبان و برای استرداد بن‌لادن مذاکره نماید. بدنبال اعلام این مطلب که تصمیم آن احتمالاً به درخواست واشنگتن در دیدار بین آرمیتاژ و ژنرال احمد گرفته شد، رییس سازمان جاسوسی پاکستان به اسلام‌آباد برای سازمان دادن ماموریتی ناممکن مراجعت می‌کند.

"ژنرال احمد به درخواست امریکاییها به قندهار در افغانستان رفت و درخواست گستاخانه خود را با محمد عمر رهبر طالبان در میان گذاشت و از وی خواست که یا باید بن‌لادن را تحویل دهد یا آنکه آمریکا و متحدانش جنگ بر علیه طالبان را آغاز میکنند."

دوبار مذاکرات ژنرال احمد و طالبان نتیجه‌ای نداد و با شکست مواجه شد. در عین حال "شکست" این مذاکرات در مورد استرداد بن‌لادن خود جزیی از برنامه ریزی امریکاییان برای شروع به جنگ و دخالت نظامی در منطقه بود. یعنی در صورتیکه طالبان حاضر میشد بن‌لادن را تحویل دهند جنگ بر علیه "تروریسم بین‌المللی" از مهمترین توجیه خود محروم میشد و در آن موقع اگر جنگی بر علیه افغانستان صورت می‌گرفت مشخص میشد که این حمله بر اساس منافع استراتژیکی - اقتصادی آمریکا قبل از وقایع یازدهم سپتامبر برنامه ریزی شده است. همزمان با این وقایع مقامات بلندپایه پنتاگون و وزارت خارجه آمریکا جهت بررسی نهایی نقشه جنگ به اسلام‌آباد رفت و آمد میکردند. یکشنبه قبل از شروع بمباران شهرهای اصلی افغانستان (یکشنبه قبل از هفت اکتبر) ژنرال احمد از پست خود تحت عنوان "جایجایی عادی" برکنار شد. بعداً مشخص شد که وی به مقام بسیار مهم فرمانداری پنجاب در مرزهای غربی با هند منصوب شده است.

حلقه مفقوده

چند روز بعد از برکناری ژنرال احمد، روزنامه **تایمز هند** در مقاله‌ای که تقریباً تمام روزنامه‌های غربی آن را ندیده گرفتند؛ روابط **میان ژنرال احمد و محمد عطا** مسؤل حادثه تروریستی یازدهم سپتامبر را برملا ساخت. برای کسانی که در پی درک واقعیت یازدهم سپتامبر هستند از بسیاری جهات این مقاله حلقه مفقوده زنجیری است که آنان را به حقیقت رهنمون می‌کند. **تایمز هند** در شماره نهم اکتبر ۲۰۰۱ مینویسد "در حالیکه سخنگوی دولت پاکستان وانمود می‌کند ژنرال احمد رییس‌ای، اس‌ای. روز هشتم اکتبر تقاضای بازنشستگی کرده است (روزی که امریکاییها بمباران افغانستان را شروع کردند) منابع کاملاً آگاه روز سه شنبه نهم اکتبر تصدیق

کردند که ژنرال احمد بدلیل اسنادی که احتمالا هند در مورد رابطه وی با یکی از عاملان عملیات تروریستی یازدهم سپتامبر افشا نموده از کار برکنار شده است. مقامات آمریکایی بعد از آگاهی از اینکه ژنرال احمد بواسطه "عمر شیخ" مبلغ صد هزار دلار به یکی از هواپیماربایان یعنی محمد عطا پرداخت کرده است برکناری وی را خواستار شدند. مقامات دولتی تایید میکنند که هند نقش بسیار مهمی در افشای این مسئله ایفا نموده است. این مقامات بدون ذکر جزئیات مسئله اذعان دارند که اطلاعاتی که هند مخصوصا در رابطه با تلفن جیبی عمر شیخ افشا نموده به اف.بی.آی. کمک موثری در کشف این ارتباط نموده است. وجود رابطه مستقیم بین سازمان ای.اس.ای. و عملیات تروریستی یازدهم سپتامبر میتواند پیامدهای سنگینی بدنبال داشته باشد. ایالات متحده نمیتواند باور کند که دیگر نظامیان بلندپایه پاکستان در جریان این ارتباط نبوده اند. شواهد وجود توطئه ای وسیع میتواند اعتماد ایالات متحده را در مورد مشارکت پاکستان در اتحاد ضد تروریستی خدشه دار کند"

براساس تحقیقات اف.بی.آی. محمد عطا هواپیماربابی است که اولین برج ساختمان تجارت جهانی را مورد هدف قرار داده و احتمالا وی طراح عملیات بوده است. مقاله تایمز هند براساس اطلاعات رسمی تهیه شده که سرویس اطلاعاتی هند رسما به واشنگتن ارائه داده است. خبرگزاری فرانسه در دهم اکتبر ۲۰۰۱ در همین مورد چنین گزارش میدهد: برپایه اطلاع یک مقام بلندپایه دولتی هند به خبرگزاری فرانسه ارتباط ژنرال احمد با محمد عطا و انتقال پول به نامبرده جزئی از اطلاعاتی است که هند رسما به مقامات آمریکایی داده است. وی میگوید: "اطلاعاتی که ما به ایالات متحده داده ایم خیلی بیش از دادن یک برگه اطلاعاتی ساده بود که روابط یک ژنرال "شور" را با یک اقدام تروریستی نشان دهد"

تحقیقات بعدی اف.بی.آی. اطلاعات سرویس اطلاعاتی هند در مورد ارتباط سرویس مخفی پاکستان - ای.اس.ای. - با تروریستها و انتقال پول بدانان را تایید کرد.

اف.بی.آی. بدون اینکه به ارتباط ای.اس.ای. با تروریستها اشاره کند به مشخص شدن افرادی اشاره میکند که با بن لادن مرتبط بوده اند و در حقیقت حواله کنندگان پول به تروریستها می باشند. مسولان اف.بی.آی. در رابطه با حوادث یازدهم سپتامبر به اژانس ا.ب.ث نیوز اعلام کردند که آنها توانسته اند منبع صد هزار دلار پولی را ردگیری کنند که از بانکهای پاکستانی به دو بانک در فلورید به حسابهای محمد عطا متهم به هواپیماربابی واریز شده است. امروز صبح (۲۹ سپتامبر) مجله تایمز نوشت که بخشی از این مبلغ تنها چند روز قبل از عملیات تروریستی به آمریکا رسیده است و میتوان بدون تردید منشا آن را که افراد مرتبط با بن لادن هستند پیگیری نمود. تمام این

کشفیات تا این لحظه نتیجه تحقیقاتی است که اف.بی.آی. انجام داده و رهبر توطئه و فرستندگان پول و کسانی که برنامه ریزی و هماهنگی عملیات تروریستی را بعهدہ داشته اند ردیابی کرده است.

آیا سرویس اطلاعات نظامی پاکستان در جریان توطئه بوده است؟

افشاگری های "تایمزهند" و تایید اف.بی.آی. از چند جهت قابل بررسی است و نشاندهنده آن است که نه تنها رییس سازمان ای.اس.ای. (مظنون به فرستادن پول) و رهبر تروریستهای مرکز تجارت جهانی محمد عطا با هم رابطه داشته اند، بلکه بقیه رهبران ای.اس.ای. هم احتمالاً با تروریستها مرتبط بوده اند. تایمز هند تاکید می کند که یازدهم سپتامبر یک "تروریسم خودجوش" نیست که توسط یک هسته از شبکه القاعده انجام شده باشد. این عملیات مطمئناً توسط یک گروه امنیتی برنامه ریزی و هماهنگی شده که منشا آن ای.اس.ای. پاکستان است. همچنین این مقاله سعی می کند دلیل حضور ژنرال احمد و هیئت نمایندگی سرویس اطلاعاتی پاکستان را از یک هفته قبل از عملیات تروریستی در آمریکا پیگیری نماید و از این احتمال پرده برمیدارد که آنان طی این مدت با تروریستها در تماس بوده اند. اما علیرغم آنکه تحقیقات اف.بی.آی. شرکت پاکستان در عملیات تروریستی یازدهم سپتامبر را تایید می نماید دولت بوش با تکیه به همکاری دولت پاکستان قصد "مبارزه برعلیه تروریسم بین المللی" را دارد.

در اینجا لازم است یادآوری کنیم که ژنرال احمد با حمایت ایالات متحده به ریاست سرویس اطلاعاتی پاکستان منصوب شد. احمد از سال ۱۹۹۹ بمثابه رییس ای.اس.ای. با همتایان آمریکایی خود در سازمان سیا، سرویس اطلاعات دفاعی آمریکا - د.ای.آ. - و پنتاگون رابطه مسقیم داشت. همچنین باید یادآوری کرد که از پایان جنگ سرد تا کنون سازمان ای.اس.ای. بعنوان سکوی پرتاب "عملیات مخفی سیا در کشورهای حوزه بالکان، قفقاز و آسیای مرکزی را عمل کرده است"

بعبارت دیگر ژنرال احمد در خدمت منافع ایالات متحده قرار داشت. برکناری مشکوک وی که براساس دستور واشنگتن صورت گرفت نمیتواند برآمده از یک اختلاف بنیادین سیاسی باشد. اگر پشتیبانی ایالات متحده از طریق ای.اس.ای. پاکستان نبود، طالبان به هیچ عنوان نمیتوانست در افغانستان حکومت تشکیل دهند. مجله جنیس دیفنس در همین رابطه است که مینویسد: "نیمی از مهمات و قوای کمکی به طالبان از طریق پاکستان و بوسیله سازمان ای.اس.ای. وارد افغانستان میشدند، سازمانی که از حمایت ایالات متحده برخوردار بود."

علاوه بر این قتل رهبر اتحاد شمال احمد شاه مسعود - که احتمالا ای.اس.ای. در آن دست داشت به هیچ عنوان در سیاست خارجی ایالات متحده تاثیر نگذاشت. ایالات متحده از پایان دهه هشتاد در جهت تضعیف احمد شاه مسعود عمل کرد و در این مسیر گاه از طالبان و گاه از گروههای شیعی مذهب و گلبدین حکمتیار بهره میگرفت. دلیل دیگر مخالفت آمریکا حمایت مسکو از مسعود بود. بعد از ترور مسعود اتحاد شمال به چند شاخه تقسیم شد. اگر مسعود زنده می ماند پس از سقوط طالبان بر اثر بمباران آمریکایی ها، وی می توانست در راس حکومت قرار گیرد.

همانطور که کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان آمریکا تایید می کند کمک آمریکایی ها به طالبان از طریق ای.اس.ای. پاکستان و بن لادن، بخشی از سیاست حکومت ایالات متحده در دوران پس از پایان جنگ سرد است. و چنانکه در گزارش ۱۲ ژوئیه مجلس نمایندگان آمریکا به صراحت گفته میشود: "در تمام این مدت ایالات متحده آمریکا از طالبان پشتیبانی و حمایت مالی نموده است در پاکستان یک حکومت نظامی زیر رهبری رییس جمهور مشرف وجود دارد که در حال مسلح کردن طالبان تا دندان است اجازه بدهید اضافه کنم که کمکهای آمریکا همواره به قسمتهای اشغلی توسط طالبان سرازی می شود ما از طالبان پشتیبانی میکنیم به همین دلیل کمکهای ما فقط متوجه این گروه است و زمانی که دیگران از خارج سعی میکنند به بقیه مناطق کمک برسانند وزارت خارجه ما با برنامه های آنان مخالفت می کند همزمان با این مسایل پاکستان به یک عملیات بزرگ جهت تجهیز دوباره طالبان دست زده است که میتواند شکست تمام نیروهای ضدطالبان را در منطقه در پی داشته باشد."

جنگ و جهانی شدن

فصل پنجم

فصل دوم کارنامه بوش

با "ایران" آغاز شده است

آنچه که فصل دوم کارنامه جورج بوش را تشکیل خواهد داد، متکی به استراتژی است که ۱۱ سپتامبر از درون آن بیرون آمد و جهان طی چهار سال زمامداری بوش شاهد پیاده شدن گام به گام آن بود. از اشغال افغانستان تا تصرف عراق. فصل دوم این کارنامه می خواهد با عنوان "ایران" آغاز شود و به همین دلیل است که باید ریشه های این استراتژی را دانست تا بتوان استراتژیک اندیشید. در غیر اینصورت پیوسته می توان در چاله های سیاسی ناشی از حوادث افتاد و تا پایان به مسلخ رفت. تمام مسئله اینست، و این همان نکته محوری است که بنظر ما رهبران جمهوری اسلامی فاقد درک درستی از آن هستند و به همین دلیل نیز اغلب با واکنش های لحظه ای، تن دادن به ماجراجویی هائی که در نجف و کربلا شاهدش بودیم، عملا به سیاست استراتژیک امریکا کمک می کنند.

کتاب ارزنده "جنگ و جهانی شدن" بدلیل موشکافی در این استراتژی دارای چنان ارزش و اعتباری است که هنوز هم، پس از چهار سال که از یازدهم سپتامبر می گذرد به آن مراجعه می شود، از داده های تحلیلی آن می توان بهره مند شد.

در فصل پنجمی که ترجمه آن را می خوانید، زیربنای نفتی سیاست تهاجمی امریکا و یورش سیاسی- نظامی خارجی بوش تشریح شده است. یورشی که آسیا را در چشم انداز دارد و در راس آن "ایران" را. این سیاست اکنون بدست "کوندالیزارایس" سپرده شده است. از طراحان استراتژی ۱۱ سپتامبر! این فصل را می خوانید:

تصرف ذخایر نفتی و لوله های عبور گاز

"جنگ جدید آمریکا"، که ۱۱ سپتامبر کلید آن خورده شد، در جهت فروپاشی مرزهای اقتصاد ملی کشورهای منطقه و گسترش "بازار آزاد" است. حمله نظامی به افغانستان به رهبری آمریکا (با همکاری تنگاتنگ بریتانیای کبیر) پیش از همه به منافع اتحاد غولهای نفتی "آمریکایی - انگلیسی" و کمپانی های بزرگ تولید کننده اسلحه (لوکهاید مارتین، ریتون، بویینگ، نورث روپ گرومن و ژنرال دینامیک) خدمت می کند.

"محور انگلیسی - آمریکایی" در آسیای مرکزی و خاورمیانه در حال شکل دادن به ماشین نظامی خویش در عرصه دفاعی و سیاست خارجی است. همسویی منافع اقتصادی بریتانیا و آمریکا در عرصه بانکی، نفت و صنایع دفاعی به هم پیمانی دو کشور انجامیده است. اتحاد دو شرکت بزرگ نفت انگلیس "بریتیش پترولیوم" و شرکت نفتی آمریکایی "آموکو" منجر به تشکیل بزرگترین شرکت نفتی جهان شد و در جهت نزدیکی روابط انگلیس و آمریکا نقش مهمی داشت.

ز فردای جنگ یوگسلاوی در ۱۹۹۹ غول صنایع نظامی انگلیس، یعنی "بایس ب ای" به گروه شرکت های طرف قرارداد وزارت دفاع آمریکا اضافه شد. جنگ جدید آمریکا در افغانستان تقریباً سه سال قبل از وقایع یازدهم سپتامبر در دست تهیه و برنامه ریزی بود. یعنی از همان زمان آغاز جنگ در یوگسلاوی و گسترش ناتو (سازمان اتلانتیک شمالی) با - پذیرفتن مجارستان، لهستان و جمهوری چک. گسترش ناتو برضد یوگسلاوی و روسیه بود. در آوریل ۱۹۹۹ حدود یکماه پس از بمباران یوگسلاوی دولت کلینتون گسترش ناتو در شوروی سابق را هم به مرحله اجرا گذاشت. در مراسم پنجاهمین سالگرد بنیادگذاری ناتو روسای دولتهای گرجستان، اوکراین، آذربایجان، ازبکستان و مولداوی در آمفی تئاتر "آندرو ملون" در واشنگتن گرد هم آمدند و در همانجا پیمان "گوام" را امضا کردند. بنوشته مطبوعات این پیمان "یک اتحاد نظامی - منطقه ای در چارراه مخازن نفت و گاز دریای خزر است و در ضمن دو کشور مولداوی و اوکراین میتوانند در صادرات نفت نقش مهمی به طرف غرب، از طریق لوله های نفتی داشته باشند."

گرجستان، آذربایجان و ازبکستان اعلام کردند که از "اتحاد امنیتی" جامعه کشورهای مستقل با روسیه بیرون می روند، اتحادی که در چارچوب همکاری های نظامی بین کشورهای شوروی سابق بوجود آمده بود.

۱- شکل گیری گوام با حمایت ناتو و بودجه کشورهای غربی با هدف جدایی هرچه بیشتر کشورهای جامعه ملل مستقل (از روسیه و از یکدیگر) صورت گرفت. هرچند جنگ سرد به صورت رسمی پایان گرفته است اما هنوز به

شکل دیگری ادامه دارد. نه تنها این گروه تازه شکل گرفته حمایت کامل خود را از ناتو در حمله به یوگسلاوی اعلام کرد بلکه در عملیات نظامی "کم شدت" نیز شرکت دارد. و درعین حال ادعا می‌شود که یک پیمان نظامی بر علیه دیگر کشورها (روسیه) نیست.

سازمان گوام در جهت خدمت به منافع آمریکا و انگلیس در منطقه سعی دارد روسیه را از دسترسی به منابع دریای خزر محروم و این کشور را از نظر سیاسی منفرد سازد.

میلیتاریزه کردن دالان اوراسیا

در نوزدهم مارس ۱۹۹۹، یعنی دقیقاً پنج روز قبل از اینکه ناتو بمباران یوگسلاوی را شروع کند، کنگره آمریکا "قانون استراتژیک جاده ابریشم" (سیلک رود استراتژیک اکت) را تصویب کرد. هدف از این قانون تامین منافع آمریکا از دریای مدیترانه تا آسیای مرکزی است. "استراتژی جاده ابریشم" یا به اختصار "اس.ا.اس" امپراتوری تجاری آمریکا را در دالان اوراسیا پی ریزی می‌کند. جاده قدیم ابریشم شاه‌رگ اقتصادی آسیای مرکزی و ماورای قفقاز بود و از کشورهای که اکنون ارمنستان، آذربایجان، ترکمنستان، تاجیکستان و قرقیزستان را تشکیل می‌دهند عبور میکرد. این منطقه در سده پیش صحنه انواع نزاع‌ها میان روسیه تزاری، بریتانیای استعمارگر، فرانسه ناپلئونی و امپراتوری‌های ایران و عثمانی در آسیای مرکزی بود. اما هیچیک از این امپراتوری‌ها نتوانستند بر این منطقه تسلط کامل پیدا کنند. بعد از صد سال، با فروپاشی اتحاد شوروی دوباره بازی جدیدی در این منطقه شروع شده ولی این بار کمپانی هند شرقی جای خود را به **یونوکال** و **توتال** و شمار زیادی از موسسه‌ها و سازمانهای مالی و تجاری داده است و کشور جدیدی وارد ماجرا شده که در سابق وجود نداشت. یعنی ایالات متحده آمریکا. پنج جمهوری سابق اتحاد شوروی یعنی تاجیکستان، ترکمنستان، قرقیزستان، ازبکستان و قزاقستان درصدد اتحاد با آمریکا هستند. قزاقستان و ترکمنستان دارای منابع عظیم گاز و نفت در حوزه دریای خزر میباشند که قصد دارند هر چه زودتر از آن بهره برداری کنند. ازبکستان هم دارای منابع گاز و نفت میباشد.

۱۰۴

ایالات متحده می‌کوشد رقبای خود، مخصوصاً روسیه، **ایران** و چین را در چارچوب "استراتژی جاده ابریشم" تضعیف و **بی ثبات** کند. هدف سیاست ایالات متحده آمریکا رسیدن به منافع انرژی منطقه از طریق ایجاد جدایی

میان این کشورها با روسیه، برقراری هرچه بیشتر ارتباط آنان با غرب، شکستن مونوپول روسیه در انتقال نفت و گاز طبیعی و بوجود آوردن فروشندگان متفاوت متعدد انرژی، تشویق و ترغیب آنها برای ایجاد لوله های نفت از شرق به غرب، بدون عبور از ایران و جلوگیری از نفوذ ایران در آسیای مرکزی میباشد. بنوشته منابع غربی "آسیای مرکزی محیط مناسبی برای کمپانی های مختلف غربی در بخشهای گوناگون میباشد. این امر به رشد اقتصادی منطقه کمک خواهد کرد. ژاپن، ترکیه، ایران، اروپای غربی و چین هم که به رشد اقتصادی خود اهمیت میدهند تسلط کامل اقتصادی روسیه در منطقه را خواستار نیستند. برای سیاست گذاران آمریکایی فوق العاده مهم است که موقعیت آسیای مرکزی و اهداف تعیین شده در آن را دقیقاً در جهت منافع ایالات متحده و سرمایه گذاران آمریکایی درک کنند." برای اتخاذ یک سیاست درست.

همزمان با آنکه جاده ابریشم راه ورود جمهوری های شوروی سابق را به سمت اقتصاد آمریکایی باز می کند، **اتحاد نظامی گوام** " راه همکاری های نظامی را در آنچه مربوط به تاسیس پایگاه های نظامی آمریکایی ها در این جمهوریهاست هموار مینماید. مثلاً زیر نظر گوام در ازبکستان یک پایگاه نظامی ایجاد کرد که از آن برای حملات هوایی به افغانستان در ۲۰۰۱ استفاده نمود.

با تشکیل جاده نوین ابریشم باید ارتباط تنگاتنگ سیاسی، اقتصادی و امنیتی بین کشورهای ماورای قفقاز و آسیای مرکزی زیر نظر واشنگتن و در مخالف با روسیه برقرار شود. به همین منظور زیر نظر ایالات متحده و در ارتباط با صندوق بین المللی پول و بانک جهانی جمهوری های سابق شوروی دعوت میشوند تا "به ایجاد بازار آزاد و تشکیل حکومت های دموکراتیک اقدام نمایند. که این امر محرک اساسی برای سرمایه گذاری های بین المللی و رشد تجارت و دیگر مبادلات بازرگانی خواهد شد." (در این مورد نگاه کنید به بحث های کنگره آمریکا بر سر قانون استراتژی جاده ابریشم)

یعنی در حقیقت آمریکایی ها می کوشند با "جهش لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی" در این کشورها و تحمیل رفرم های پیشنهادی بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی به هدف اساسی خود دست یابند که ایجاد یک "بازار آزاد" از نظر جغرافیایی وسیع برای موسسات و سازمان های مالی آمریکایی است. شکل گیری جاده ابریشم در سرزمینی که از دریای سیاه تا مرزهای چین امتداد پیدا می کند و هشت جمهوری سابق شوروی را در برمی گیرد قصد ایجاد یک منطقه "تبادل آزاد کالا" تحت کنترل ایالات متحده را دارد. یعنی این منطقه وسیع که تا همین اواخر از نواحی تحت نفوذ مسکو بود در مدت زمانی نه چندان طولانی به یک منطقه موزاییکی تحت الحمایه آمریکا مبدل خواهد شد. از طرف دیگر در "استراتژی جاده ابریشم" اسرائیل نیز بعنوان

شریک ایالات متحده در پروژه استعماری دالان "اوراسیا" در نظر گرفته شده است: بنویشته مطبوعات غرب "چندین کشور مسلمان ولی لایبیک که در ترانس قفقاز و آسیای مرکزی قرار دارند که بدنبال برقراری روابط با ایالات متحده و از آن طریق روابط دیپلماتیک و دوستانه با اسرائیل میباشند."

دیپلماسی نفتی

افغانستان از چندین زاویه کشوری استراتژیک به حساب میاید. این کشور نه تنها جاده ابریشم را به مرزهای غربی چین متصل می کند، بلکه در جوار پنج کشور دارای قدرت اتمی یعنی چین، روسیه، هند، پاکستان و قزاقستان نیز قرار دارد. حدود یک ماه پس از آغاز بمباران افغانستان یک "حکومت موقت" براساس دستور ایالات متحده و از طریق "جامعه بین المللی" در کابل تشکیل شد. هدف ایالات متحده میلیتاریزه کرده افغانستان از طریق حضور دائمی گروههای نظامی تحت عنوان "نیروهای حافظ صلح" میباشند.

در ضمن افغانستان از نظر استراتژیکی در مسیر عبور چندین دالان لوله های نفت و گاز نیز قرار دارد و در پروژه "لوله های گازی" که از ترکمنستان کشیده شده است، نقش پل ارتباطی را دارد. همین لوله های گاز موضوع مورد بحث شرکت یونوکال و حکومت طالبان بود. این لوله ها میباید افغانستان را طی کنند تا به دریای عمان و سواحل پاکستان برسند. جمهوریهای سابق شوروی در آسیای مرکزی ترکمنستان، ازبکستان و مخصوصا "کویت جدید" یعنی قزاقستان دارای ذخایر عظیم نفت و گاز میباشند. روسیه پیشنهاد آمریکا را برای عبور نفت و گاز این کشورها از لوله های گاز و نفت خود رد کرده است. ایران هم برای آمریکا یک مسیر خطرناک به حساب میاید. در این میان تنها کشوری که باقی می ماند افغانستان است. شرکت نفتی آمریکایی شورون که کندالیزا رایس مشاور بوش (اکنون وزیر خارجه بوش) در "مسایل امنیت ملی" از اعضای هیئت اجراییه این شرکت در سالهای نود بود، منافع عمیقی در قزاقستان دارد. از طرف دیگر شرکت یونوکال که در گذشته اتحاد نفتی شرکت های کالیفرنیا نام داشت، به یک توافق هشت میلیارد دلاری با ترکمنستان برای صدور گاز طبیعی دست یافته که گاز ترکمنستان را از طریق افغانستان به پاکستان از طریق لوله های گازی که سه میلیارد دلار هزینه تاسیس آن است رسانده خواهد شد. منابع غربی مدعی هستند مخازن گاز و نفت "دالان اوراسیا" بسیار قابل توجه و حداقل معادل ذخایر نفتی خلیج فارس است.

منطقه ترانس قفقاز و آسیای مرکزی میتواند بحد کافی گاز و نفت تولید کند و وابستگی انرژی ایالات متحده به کشورهای خلیج فارس را که از نظر سیاسی بی ثبات تشخیص داده میشوند کاهش دهد. به گفته ویلیام اودوم " ایالات متحده باید سیاست محوری خود را تنگاتنگ با سیاستهای خارجی و کمکهای بین المللی در جهت استقلال سیاسی و اقتصادی این مناطق سوق داده و در مسیر ایجاد دموکراسی و تبادل آزاد و حقوق فردی و جذب اقتصاد منطقه تلاش نماید.

کوندولیزا رایس

وزارت خارجه امریکا سهام گریز ناپذیر او بود

بخش ششم از کتاب تحلیلی

"جنگ و جهانی شدن"

دولت بوش همانند دولت کلینتون اوضاع سیاسی- نظامی منطقه را مانعی در برابر منافع آمریکا می بیند. به گفته اودوم "این منطقه به میدان تاخت و تاز دولتهایی تبدیل شده که هدفشان زیر سلطه گرفتن آن است. نه تنها روسیه، بلکه چین، ترکیه، ایران، پاکستان و عربستان سعودی بصورتی غیرسازنده در آنجا در حال رقابتند ... اگر ما و متحدینمان نتوانیم بر اوضاع و احوال منطقه مسلط شویم آنوقت صدور نفت و گاز طبیعی آنجا به سمت بازارهای ما به صورت پراکنده و شاید غیرممکن شود و خیلی گران تمام خواهد شد. همزمان بی ثباتی سیاسی که در نتیجه منطقه را دربرخواهد گرفت، می تواند آن را به یک کانون جنگ داخلی تبدیل کند، جنگی که به کشورهای همجوار هم سرایت خواهد کرد.

با در نظر گرفتن این که **از همین الان** در منطقه خلیج فارس دخالت نظامی ایالات متحده ضروری است برای ما فوق العاده مشکل خواهد بود نفوذ سیاسی خود را حتی از طریق نظامی در صورت وارد شدن ایران، ترکیه، روسیه و چین ادامه دهیم."

(اودوم همانجا)

به عبارت دیگر بهره برداری از جاده ابریشم مستلزم **میلیتاریزه** کرده "دلان اوراسیا" جهت کنترل منابع نفت و گاز منطقه و حفاظت از انتقال آن برای شرکت های امریکایی- انگلیسی است. ربرت وی باریسکی یکی از تحلیلگران سیاسی سابق سازمان سیا، این امر را به شکل زیر فرمولبندی می کند:

"کسی میتواند لوله های نفت و سرمایه گذاری را در منطقه کنترل کند که دارای قدرت ژئوپولیتیک در آنجا باشد. این قدرت باید یک قدرت بالقوه در تمام زمینه ها و نه فقط در محدوده نفتی باشد. روش هیتلری با یورش به قفقاز برای استفاده انحصاری از نفت در دوران جنگ دوم جهانی در مورد تعداد زیادی از کشورهای جهان سوم کارایی ندارد و سیاستی جدید لازم است تا بتوان منابع طبیعی این منطقه را تحت کنترل داشت."

براساس قانون جاده ابریشم واشنگتن خود را متعهد می داند " ثبات سیاسی این منطقه آسیب پذیر را در برابر فشارهای سیاسی و اقتصادی وارده از جنوب، شمال و مشرق " پاسداری کند. این امر نشاندهنده آن است که برای آمریکا "تهدید ثبات منطقه " فقط از جانب مسکو از شمال نیست بلکه چین از طرف مشرق و ایران و عراق از طرف جنوب نیز برای این ثبات خطرناکند. سیاست احداث جاده ابریشم همچنین در جهت جلوگیری از تشکیل ارتباطات سیاسی، اقتصادی و نظامی با چین، ایران، ترکیه و عراق نیز می باشد.

"عملیات مخفی" در جهت منافع غول های بزرگ نفتی

در دولت بوش غول های نفتی آمریکایی در مقام های برنامه ریزی عملیات نظامی و اطلاعاتی از نفوذ خاصی برخوردارند. لابی قدرتمند نفتی تگزاس در انتصاب " رهبران سابق شرکتهای نفتی " در پست های کلیدی دفاعی و سیاست خارجی دخالت دارد. خانواده جرج بوش از سال ۱۹۵۰ چند کمپانی نفتی را اداره میکنند، معاون رییس جمهور دیک چنی در حدود پایان دهه ۹۰ مدیر کل "هالی برتون" بزرگترین موسسه نفتی جهان بود، مشاور امنیت ملی (وزیر خارجه جدید) **کوندلیزا رایس** عضو هیئت اجرایی شرکت شورون بود. دونالد ایوانس وزیر بازرگانی بیشتر از یک دهه مدیر کل شرکت تام براون یک کمپانی گاز طبیعی بود که در تگزاس، کلرادو و وایومینگ دارای معادنی است. این ارتباطات به همین جا ختم نمی شود. خانواده بن لادن و دیگر ثروتمندان عربستان سعودی به عنوان سهامدار در شرکت های نفتی متعلق به خانواده بوش در همان زمان که اینها سعی می کردند بوش را به ریاست جمهوری برسانند شرکت داشتند. از میان ده شرکتی که از فعالیت های جنگ طلبانه بوش حمایت می کنند شش شرکت یا از بخش نفتی هستند یا در شرکت های نفتی سهامدارند.

حفاظت از لوله های نفتی

واشنگتن با ایجاد گوام و استرتژی جاده ابریشم، تشکیل حکومت های دست نشانده طرفدار آمریکا در طول لوله های نفتی را دنبال می کند. گوام و دیگر اتحادهای نظامی پشتیبان این حکومت ها خواهند بود و می کوشند روسیه از منابع نفت و گاز موجود در حوزه دریای خزر محروم کنند.

جنگ و جهانی شدن - قسمت هفتم

آذربایجان

سرکوبگران نقاب

برداشتند و کار گزار

امریکا شدند

واشنگتن با ایجاد گوام و استرژری جاده ابریشم، تشکیل حکومت های دست نشانده طرفدار امریکا در طول لوله های نفتی را دنبال می کند. گوام و دیگر اتحادهای نظامی پشتیبان این حکومت ها خواهند بود و می کوشند روسیه را از منابع نفت و گاز موجود در حوزه دریای خزر محروم کنند.

هدف استراتژیک غولهای نفتی کنترل مخازن نفتی آذربایجان و دالانهای مختلف عبور لوله های نفتی از پایتخت آذربایجان "باکو" در سواحل دریای خزر است. از سال ۱۹۹۳ حیدر علی اف در چارچوب اجرای فرامین امریکا در آذربایجان روی کار آمد. علی اف قبلا عضو هیئت سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی و یکی از اعضای بلندپایه ک. گ. ب بود. وی در اتحاد با "صورت حسین اف" "رئیس کلان جواداف" و طی یک کودتا به قدرت رسید. در سال ۱۹۹۴ "معامله قرن" با توسعه میدان استخراج نفت در منطقه باکو بین آذربایجان و کنسرسیوم نفتی بریتیش پترولیوم- آموکو به امضا رسید. کلان علی اف با تسلط کامل بر شرکت نفتی دولتی آذربایجان "سوکار" با کنسرسیوم مذکور یک شرکت مشترک تشکیل داد. بعلاوه چون وی با قاچاق مواد مخدر ارتباط داشت، موفق شد دولت آذربایجان را وادار کند مواد خام، مخصوصا مس و نیکل را در بازار سیاه به فروش رساند و از اینطریق سودی کلان به دست آورد. موسسه های مالی غربی مثل بانک جهانی به شکلی فعال در استخراج نفت و گاز آذربایجان به نفع فراملی های غربی شرکت کردند. هیئت حاکمه آذربایجان و همچنین کارمندان عالیرتبه این کشور کمیسیون های قابل توجهی دریافت کردند. فساد عمیق در دولت آذربایجان ورود سرمایه های خارجی به این کشور را تسهیل نمود. "در حالیکه ششصد هزار آذری در زیر خط فقر زندگی می کردند، رهبران آذربایجان در ضیافت های پرزرق و برق کمپانی های نفتی شرکت می کردند. با این ضیافتها کمپانی های نفتی سعی می کردند امتیازاتی برای خود از رهبران آذربایجانی که منابع ملی مملکت را به نفع

شخصی خود به حراج گذاشتند دریافت نمایند. در همان زمان که در باکو حکومت علی اف شش میلیارد دلار بعنوان سود از امضای قراردادها دریافت نموده بود، بخشی از مردم این کشور در اردوگاه های پناهندگی زندگی میکردند. (این مبلغ بیشتر از کمکی است که به دو کشور ارمنستان و گرجستان روی هم داده شده بود).

به منظور کاهش نفوذ روسیه در دریای خزر " طرح جابجایی " لوله های مختلف نفتی منطقه پیش بینی شد. لوله های نفتی باکو – سوپسا در سال ۱۹۹۹ بهنگام جنگ یوگسلاوی افتتاح شد. اتحاد "گوام" این لوله ها را از نظرامنیتی حفاظت می کند. این لوله ها در مناطق زیر نفوذ روسیه قرار ندارند، یعنی نفت لوله ها از باکو به سوپسا در گرجستان وارد و از آنجا توسط کشتی های نفتی به ترمینال پیودونی در نزدیکی ادسا به اوکراین صادر می شود. دو کشور گرجستان و اوکراین عضو اتحاد نظامی گوام می باشند. ترمینال پیودنی با موافقت رییس جمهور اوکراین "لئونید کوچما" از اعتبار و وام مالی غربی ها برخوردار شد. نفت وارداتی به این ترمینال میتواند از طریق لوله های نفتی دروژبا که قبلا احداث شده و از اسلواکی، مجارستان و جمهوری چک عبور می کند و به منطقه جنوب وارد می شود. گسترش ناتو کمی قبل از افتتاح لوله های نفتی باکو – سوپسا انجام شد، که قسمت ارتباطی جنوب را که در خاک مجارستان و جمهوری چک قرار دارد حفاظت می کند. بعبارت دیگر مسیر لوله های نفتی از سواحل دریای خزر تا اروپای غربی کشورهایی هستند که زیر نفوذ و حفاظت ناتو قرار دارند.

جنگ و جهانی شدن - قسمت هشتم

حسن روحانی دست خالی از مسکو بازگشت

نتایج همسوئی

با القاعده در چین

امروز خود را نشان می دهد

کمک مالی - تسلیحاتی عظیمی که به امید صدور جمهوری اسلامی به چین خرج شد، حاصلی نداشت جز خدمت به استراتژی نفتی امریکا در حوزه دریای خزر و بی اعتمادی کامل به حاکمیت جمهوری اسلامی، که امروز در سفر حسن روحانی به مسکو خود را نشان می دهد!

در دوران اتحاد جماهیر شوروی شبکه لوله های نفتی، بندر باکو در آذربایجان واقع در سواحل جنوبی دریای خزر را به "تیخورتسک" در گرجستان متصل می کرد. این شبکه ارتباطی به "نوورسیسک" در دریای سیاه می رسید و توسط قوای شوروی حفاظت می شد. چین در میان این مسیر استراتژیک لوله های نفتی قرار دارد. بعد از پایان جنگ سرد و بازگشایی بازارهای نفتی دریای خزر به روی سرمایه های خارجی، واشنگتن سعی کرد **اوکراین و گرجستان** را به کشورهای زیر نفوذ خود اضافه کند. عضویت این دو کشور در اتحاد "گوام" برای پروژه مسیر لوله های نفتی به سمت غرب و دور زدن "نوورسیسک" و کاهش نفوذ مسکو فوق العاده مهم بود. به محض پایان جنگ سرد واشنگتن از طریق کمک به دو گروه شبه نظامی چینی سعی کرد این منطقه را از فدراسیون روسیه جدا کند. این کمک ها بصورت "عملیات مخفی" زیر نظر سازمان سیا انجام گرفت. شورشیان چین از کمک های سازمان ای.اس.ای پاکستان و شبکه القاعده بن لادن نیز برخوردار بودند. (به فصل دوم مراجعه شود - ضمنا جمهوری اسلامی نیز با زیر عنوان حمایت از مسلمانان چین همین سیاست را پی گرفت و عملا در خدمت استراتژی امریکا عمل کرد. کمک های مالی و تسلیحاتی عظیمی چه مستقیم و توسط سپاه پاسداران و شورای تبلیغات اسلامی (آیت الله احمد جنتی) به چین سرازیر شد و چه بصورت غیر مستقیم و توسط القاعده ای که خود را آلت سیاسی سپاه پاسداران نشان میداد اما در واقع ساز مستقل خود را می زد و از درون رهبری تحت کنترل سازمان های جاسوسی امریکا و انگلستان بود. خشم روسیه و بی اعتمادی دولت روسیه

نسبت به رهبران جمهوری اسلامی، امروز خود را در ملاقات حسن روحانی با پوتین نشان داد، که همانا همسوئی بیشتر با امریکا و رد درخواست حمایت از فعالیت های اتمی ایران بود- **راه توده**)

در سال ۱۹۹۴ مسکو برای حفاظت از لوله های نفتی خود با شبه نظامیان چین وارد جنگ شد. در ۱۹۹۹ به هنگام ورود ارتش چینی به داغستان، لوله های نفتی روسیه بطور موقت از کار افتادند. بدنبال این وقایع بود که روسیه نیروهای نظامی خود را به چینی اعزام کرد. تمام شواهد حاکی از آن است که **سازمان سیا از طریق ای.اس.ای پاکستان عامل اصلی کمک به شورشیان چین بود**. اهداف مخفی واشنگتن کاهش نفوذ روسیه در مسایل نفتی بخصوص لوله های نفتی بود که از مسیر چینی و داغستان عبور می کردند. اما قصد واقعی واشنگتن جدا کردن چینی و داغستان از فدراسیون روسیه است که در آن صورت صدور نفت از دریای خزر تا دریای سیاه زیر کنترل و حفاظت اتحادهای نظامی غربی قرار خواهد گرفت. براساس این سناریو روسیه بطور کامل از دریای خزر جدا خواهد شد و شبکه های کنونی و آینده لوله های نفت و راه های حمل مواد سوختی بین دریای خزر و دریای سیاه به این ترتیب به دست غول های نفتی آمریکایی - انگلیسی خواهد افتاد.

کنسرسیوم بی پی اموگو

با پشتیبانی بی پی - اموگو رییس جمهور آذربایجان حیدر علی اف مقام های دولتی را بین افراد خانواده اش تقسیم کرد. تخمین زده می شود هشت میلیارد دلار سرمایه گذاری در آذربایجان بیش از چهل میلیارد دلار سود به شرکت های نفتی می رساند. کنسرسیوم بی پی اموگو در پی خارج کردن رقیب روسی خود "لوک اویل" است. کنسرسیوم نفتی آمریکایی انگلیسی که توسط بی پی اموگو رهبری می شود کمپانی های دیگری مثل یونوکال و مکدرموت پنس اویل و یک شرکت ترکی به نام ت.پ.آ.او را نیز در برمی گیرد. یونوکال در جریان عبور لوله های نفتی از افغانستان نیز دخالت دارد. (مراجعه کنید به فصل ششم) کنسرسیوم بی پی اموگو صاحب شصت درصد سهام شرکت بین المللی آذربایجان است. آ.ای.او.سی. در سال ۱۹۹۷ به کمک الگور که معاون رییس جمهور وقت (کلینتون) بود زمینه امضای یک قرارداد نفتی با شرکت ملی نفت جمهوری آذربایجان را فراهم کرد. طی این قرارداد کمپانی شورون (که اکنون در تکزاگو ادغام شده است) قسمت زیادی از ذخیره های نفتی آذربایجان را به تصرف خود درآورد. شرکت شورون در قسمتهای شمالی دریای خزر یعنی در قزاقستان هم بوسیله کمپانی "تنگیزشور اویل" فعالیت می کند. این بدان معناست که قبل از انتخابات ریاست جمهوری سال

۲۰۰۰ دو رقیب کاندیدای ریاست جمهوری یعنی بوش و الگور نسبت به دو غول نفتی رقیب در حوزه دریای خزر تعهداتی داده بودند.

قسمت نهم "نفت و جهانی شدن"

روی شعله های

جنگ منطقه ای

کدام شرکت ها

نفت می پاشند!

شرکت های نفتی آمریکایی انگلیسی که از طرف نیروهای نظامی آمریکا پشتیبانی می شوند با غول نفتی اروپا یعنی "توتال الف فینا" که شریک شرکت نفتی ایتالیا یعنی "ای.ان.آی" است رقابت دارند. غول های اروپایی در منطقه کاشگان قزاقستان (منطقه شمال شرقی نفت خیز دریای خزر) دخالت زیادی دارند. این منطقه از اهمیت زیادی برخوردار است، زیرا گفته می شود ذخایر نفتی کاشگان از مقدار ذخایر موجود در دریای شمال می تواند بیشتر باشد.

اما کنسرسیوم اروپایی کنترل حمل و نقل نفت دریای خزر را که باید از طریق دریای سیاه و عبور از بالکان برای رسیدن به اروپای غربی انجام شود در اختیار ندارد. قسمت اعظم لوله های نفتی در اختیار رقیب آمریکایی - انگلیسی آنهاست. از طرف دیگر کنسرسیوم نفتی فرانسوی بلژیکی یعنی "توتال فینال الف" با شراکت کمپانی نفتی ایتالیا در ایران هم سرمایه گذاری کرده است. توتال با مشارکت "گازپروم" روسیه و "پتروناس" مالزی و شرکت ملی نفت ایران یک شرکت سهامی ایجاد کرده است. همانطور که انتظار میرفت واشنگتن به بهانه اینکه فرانسه قانون مجازات ایران و لیبی را زیر پا گذاشته است به کرات سعی کرده این قرارداد تهران و فرانسه را لغو نماید. می شود چنین نتیجه گرفت که شرکت های بزرگ نفتی اروپا زیر نفوذ منافع فرانسه ایتالیا با مشارکت ایران و روسیه می توانند اتحادی بر علیه کنسرسیوم های آمریکایی - انگلیسی که توسط واشنگتن حمایت می شوند ایجاد نمایند.

فراملی های نفتی روسی

با وجود داشتن ارتباط با کنسرسیوم فرانسوی- ایتالیایی، شرکت های بزرگ نفتی روسیه با گروه آمریکایی- انگلیسی نیز شرکت های مشترک دارند. با وجود حمایت دولت روسیه و نیروهای نظامی آن از شرکت های نفتی این کشور چندین کمپانی بزرگ روسیه از قبیل لوک اویل و شرکت دولتی روس نفت در پروژه لوله های نفتی شرکت های آمریکایی- انگلیسی بعنوان "شرکای جونیور" (کوچک) مشارکت دارند. شرکت های آمریکایی- انگلیسی بصورت جدی با در اختیار گرفتن کمپانی های روسی قصد دارند دولت روسیه را بطور کامل از حوزه دریای خزر دور کنند. از طرف دیگر، کنسرسیوم فرانسه- ایتالیایی که بنوبه خود با منافع ایران و روسیه در ارتباط است با رقابت گروه های انگلیسی آمریکایی روبروست. میلیتاریزاسیون دالان "اوراسیا" بطور کامل در طرح واشنگتن قرار دارد. از این دیدگاه کوشش های ایالات متحده برای کنترل دالان اوراسیا و لوله های نفتی بنفع غول های آمریکایی - انگلیسی فقط برعلیه روسیه نیست، بلکه آنها قصد تضعیف منافع شرکت های اروپایی در ماورای قفقاز و آسیا را هم در نظر دارند.

بخش دهم "جنگ و جهانی شدن"

نباید اجازه داد

ماشین جنگی امریکا

به ایران برسد

ماشین جنگی امریکا، پس از پایان جنگ سرد، برای جنگی گرم سوخت گیری شد. یازدهم سپتامبر در نیویورک فرمانی بود برای حرکت این ماشین. بوش پدر در یوگسلاوی کاربردهای نوین این ماشین را آزمایش کرده بود و در فاصله پایان جنگ یوگسلاوی و اشغال افغانستان نواقص و کمبودهای این ماشین جبران شد. به شهادت آنچه که در زیر می خوانید، در جریان اشغال افغانستان از سلاح هائی استفاده شد که نواقص آنها در جبهه عملی جنگ و درواقع بمباران وحشیانه یوگسلاوی کشف شده بود و به همین دلیل در غارهای "تراپورای" افغانستان توانستند بمب های مینیاتوری اتمی را به بهانه کشتن بن لادن امتحان کنند. اشغال عراق و افزایش شمار جنگ افزارها و نظامیان امریکا در اطراف ایران، فشار به سوریه برای خروج از لبنان و زمینه سازی هائی که برای دخالت مستقیم در ایران می شود، همگی یک استراتژی است. این استراتژی برخلاف تصور حاکمیت ایران با تصور تبدیل عراق به ویتنامی دیگر و یا تبدیل ایران به ویتنامی دیگر برای امریکا متوقف نخواهد شد، زیرا آنها برای میهمانی به منطقه نیامده اند که از کشته شدن سرباز امریکائی دچار تردید شوند و یا حادثه جوئی های انفجاری آنها را ناچار به تغییر استراتژی کند. این استراتژی از دل سرمایه داری گرفتار بحران اقتصادی بیرون آمده و هر اندازه که این بحران تشدید می شود (همچنان که می شود) پافشاری بر این استراتژی جدی تر نیز خواهد شد. چنان، که در واقع رویارویی میان اروپا و امریکا عملا در کشورهای نظیر عراق و افغانستان و لبنان و احتمالا ایران ادامه خواهد یافت. سرمایه بزرگ، قصد بلعیدن سرمایه کوچک را دارد. آغاز پذیرش برخی کشورهای اروپائی کوچک بعنوان "اروپای دوم" (مانند اصطلاح جهان سوم) گوشه ای از واقعیاتی را که جهان به سمت آن می رود را به نمایش می گذارد. حاکمیت کوتاه اندیش جمهوری اسلامی قادر به درک این شرایط نیست و به همین دلیل است که گام به گام، با سیاستی که در داخل کشور علیه وحدت ملی دارد و ماجراآفرینی هائی که در منطقه می کند، با استراتژی امریکا همسوئی می کند.

با این مقدمه، بخش دهم از کتاب "جنگ و جهانی شدن" را می خوانید:

جنگ یوگسلاوی در سال ۱۹۹۹، که همزمان با تشکیل اتحاد گوام و گسترش ناتو در کشورهای اروپای شرقی آغاز شد، بر روابط شرق و غرب تاثیر بسزایی گذاشت. الکساندر ارباتوف معاون رئیس کمیته دفاعی "دوما" یا شورای عالی روسیه در خصوص روابط بین ایالات متحده و روسیه، جنگ یوگسلاوی را به مثابه وضعیتی بمرابت بدتر از بحران برلین و کوبا توصیف نمود.

وی معتقد است: استارت ۲ و همکاری با ناتو متوقف شده است. موردی برای همکاری در خصوص "دفاع ضد موشکی" وجود ندارد. تمایل مسکو برای عدم کاهش آنها تا به این حد پایین نبوده است. بعلاوه در روسیه آمریکایی ستیزی به یک واقعیت غیرقابل انکار و همه گیر تبدیل شده است و شعار "امروز یوگسلاوی فردا روسیه" عمیقا در روح مردم روسیه نفوذ کرده است.

علیرغم تمایل آشتی پذیر "بوریس یتسین" در جلسه سران کشورهای هشت در سال ۱۹۹۹ در کلن، مقامات نظامی روسیه عدم اتحاد خود با ایالات متحده را به روشنی نشان دادند:

"بمباران یوگسلاوی می تواند در آینده ای نه چندان دور درمورد روسیه به اجرا درآید."

براساس اظهارات "ماروین اشفورد" رییس انجمن بین المللی پزشکان برای جلوگیری از جنگ هسته ای (تی پ پ آن دوبلیو) روسیه قبل از جنگ یوگسلاوی به سمت نزدیکی با اروپای غربی موضع گرفته بود، اما از فردای شروع جنگ، روسها بزرگترین تهدید را از جانب غرب می دید. مقامات بلندپایه وزارت خارجه روسیه اظهار داشتند که روسیه تنها می تواند روی سلاحهای هسته ای خود حساب کند، زیرا نیروهای دیگرش در وضعیت مناسبی قرار ندارند. تغییر رویه روسیه نسبت به غرب و افزایش سلاحهای اتمی که بصورت هزاران موشک در حال آماده باش هستند و عدم اعتماد این کشور به حقوق بین المللی ما را برآن می دارد که به وقوع یک فاجعه مشکوک باشیم. بحران کنونی بیش از هر زمان خلع سلاح اتمی را در دستور روز قرار می دهد.

افزایش پتانسیل نظامی در سال ۱۹۹۹

در همین زمان در واشنگتن نیز یک برنامه وسیع برای افزایش سلاحهای نظامی در جریان بود. هدف واشنگتن رسیدن به هژمونی نظامی در صحنه جهانی بود. در سال ۲۰۰۲ مخارج دفاعی از مرز ۳۰۰ میلیارد دلار گذشت.

این مبلغ برابر با درآمد ناخالص ملی روسیه بود. (درآمد ناخالص ملی روسیه ۳۲۵ می‌دولار در سال است) یعنی مخارج نظامی ایالات متحده بعد از حمله به افغانستان در اکتبر ۲۰۰۱ بازم افزایش یافت. بیشتر از یک سوم اعتبار شصت و هشت میلیاردی پیش بینی شده در بودجه سال ۲۰۰۳ به سلاحهای پیشرفته دوران جنگ سرد اختصاص داده شد. چندین میلیارد دلار به تولید بمب های خوشه ای اختصاص داده شد، که در تمام دنیا توسط گروههای مختلف دفاع از حقوق فرد مورد اعتراض قرار داشت. هیچ چیزی نمی تواند این هزینه های را بجز اینکه ایالات متحده قصد دارد امپراتوری جدید نظامی - اقتصادی خود را به هر قیمتی، حتی میلیتاریزه کردن فضا بر دنیا حاکم کند ، توجیه نماید.

در چارچوب افزایش قابل توجه پتانسیل نظامی، دولت بوش (پدر) قصد دارد در ۵ سال آینده مخارج نظامی را به ۱۲۰ میلیارد دلار افزایش دهد. به نحوی که بودجه نظامی به رقم نجومی ۴۵۰ میلیارد دلار در سال خواهد رسید. این بودجه فقط به ماشین نظامی - جنگی آمریکا تعلق دارد. بودجه سرویس اطلاعاتی " سیا " که بطور رسمی ۳۰ میلیارد دلار در سال، یعنی ده درصد درآمد ناخالص ملی روسیه است شامل این بودجه نمی شود. هنوز میلیارد ها دلار که باید از قاچاق مواد مخدر و هم از طریق موسسات ساختگی به حساب "سیا" ریخته می شود به این مبالغ اضافه شود. بعلاوه میلیارد ها دلار (در بودجه دفاعی) به نوسازی سلاحهای هسته ای آمریکا اختصاص یافته است. یک نوع موشک خوشه ای جدید، مجهز به چند کلاهک هسته ای که قادرند (از یک گلوله موشکی) تا ده کلاهک هسته ای را به **ده شهر** مختلف را هدف بگیرد. این موشکها در حال حاضر روسیه را هدف گرفته اند. این موضوع در چارچوب دکترین (اولین حمله) نخستین ضربه هسته ای قرار دارد. این موشکها به سمت کشورهای " شرور " نشانه رفته اند. ولی در حقیقت امر آنها چین و روسیه را هدفگیری کرده اند.

ایالات متحده یک نسل جدید از سلاحهای اتمی " تاکتیک " را هم به خدمت گرفته است. این سلاح ها بنام " مینی نوک " برای جنگهای کنوانسیونل در نظر گرفته شده اند. در زمان دولت کلینتون پنتاگون استفاده از سلاحهای **B ۶۱** و " انتی بلوک هاوست " را به این بهانه تجویز کرد که انفجارهای زیرزمینی آنها تولید رادیواکتیو نمی کنند و برای مردم عادی خطرناک نیست! مسئولین نظامی و آزمایشگاههای هسته ای ایالات متحده بکارگیری نسل جدید سلاحهای هسته ای دقیق با شدت کم " (مینی نوک) را که به هنگام جنگ های کنوانسیونل با کشورهای جهان سوم می توانند مورد استفاده قرار گیرند تشویق می کنند.

سلاح هسته ای تاکتیک آمریکایی

در جریان جنگ افغانستان در سال ۲۰۰۲ نیروی هوایی آمریکا از بمب های انتی بلوک هاوست (جی بی او - ۲۸) که قادر به انفجار های عظیمی در زیر زمین هستند استفاده کرد. این بمب ها باید رسماً شبکه غارهای تونلی را در منطقه کوهستانی جنوب افغانستان هدف قرار میدادند که احتمال می دادند بن لادن در آنجا مخفی شده است. این بمب های جی بی او که در پنتاگون به آنها نام مستعار بیگ - وانس داده اند بمب هایی هستند که توسط لیزر پنج هزار لیوری هدایت می شوند.

قسمت یازدهم - جنگ و جهانی شدن

گذار کنونی جهان

به چه قیمت

تمام خواهد شد؟

یازدهم سپتامبر نشانه شروع یک چرخش مهم سیاسی در جهان است. زیر نام "مبارزه با تروریسم" در حقیقت جنگی استیلا گرانه ای آغاز شده که عواقب آن، آینده بشریت را به مخاطره می‌اندازد.

"جنگ نوین آمریکا" فقط به آسیای مرکزی محدود نمی‌شود. دولت بوش به بهانه "جنگ با تروریسم" سمت عملیات نظامی خود را متوجه عراق، ایران و کره شمالی کرده است. (این کتاب قبل از جنگ با عراق نوشته شده است. مترجم)

واشنگتن این کشورهای "به اصطلاح شرور" را به ساختن سلاح های کشتار جمعی متهم می‌کند و استفاده از سلاح اتمی در جنگ با تروریسم را نامحتمل نمی‌داند.

در کنار آن اسرائیل که صاحب زرادخانه‌ای با حداقل دویست سلاح پیشرفته اتمی است، خود تهدیدی جدی برای کشورهای عربی به شمار می‌رود.

لازم به گفتن نیست که جنگ اسرائیل با فلسطین در هماهنگی کامل با استراتژی جنگ نوین آمریکاست. حمله به عراق بدون تردید شعله‌های نزاع در خاور میانه را گسترش خواهد داد و اسرائیل خود را باز هم بیشتر در صف آمریکا- انگلستان قرار خواهد داد. طراحان پنتاگون از هم اکنون طرح حمله به عراق را آماده کرده‌اند که قرار است از دو جبهه با حضور صد هزار سرباز آمریکائی انجام شود.

توپ خانه‌های آمریکا در دریای عمان به حال آماده باش درآمده‌اند و طرح‌هایی را در مورد عراق، سودان، سومالی، اندونزی و یمن آماده می‌کنند. نیروهای مخصوص و سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا به صورت آشکار و پنهان در حال فعالیت در بین نیروهای نظامی و شبه نظامی این کشورها هستند.

ایالات متحده آمریکا از بریتانیای کبیر تقاضا کرده در حمله به نیروهای القاعده در سومالی با آن همکاری کند.

جنگ غیر قانونی

دولت بوش با همکاری دولت بریتانیا و پشتیبانی کشورهای غربی در ۷ اکتبر ۲۰۰۱ با افغانستان وارد جنگ شد. این اقدام نقض حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود و جنگی است غیرقانونی زیرا آشکارا اصول منشور سازمان ملل متحد را زیر پا می‌گذارد. این جنگ نه تنها غیرقانونی بلکه در حقیقت جنایتکارانه است و می‌توان آن را در زمره موارد "جنایت بر علیه صلح" قرار داد که "دادگاه نورنبرگ" آن را "ما فوق جنایت" نامیده است. رهبران سیاسی دولت‌هایی که مسئول قتل عام هزاران بی‌گناه در افغانستان هستند؛ در کشورهای خود - به بهانه قانونگذاری ضد تروریستی - به تجدیدنظر جدی در تعریف حقوقی "تروریسم" و "جنایت جنگی" دست زده‌اند.

به عبارت دیگر مجریان تروریسم دولتی - یعنی نمایندگان سیاسی - می‌توانند از طریق دادگاه‌هایی که براساس این قوانین تشکیل شده و می‌شوند، خودسرانه هرکس را بخواهند بعنوان تروریست و جنایتکار جنگی معرفی کنند. مضحک است که خود جنایتکاران واقعی جنگی که مقام‌های بالای سیاسی را در اختیار دارند، حال می‌توانند تصمیم بگیرند چه کسانی را تحت عنوان جنایت جنگی تحت تعقیب قرار داد. آنان با زیرپا گذاشتن معیارهای حقوقی و تشکیل دادگاه‌های خارج از موازین ضمنا مسئولیت را به گردن دیگران می‌اندازند. چون در نهایت دادگاه‌های نظامی هستند که تصمیم می‌گیرند چه کسانی باید به عنوان جنایتکار جنگی اعدام شود. بدینسان کشورهای غربی به سرعت به سمت نظامی توتالیتر می‌روند که در آن سیاستمدارانی که خود جنایتکار جنگی هستند با مشروعیت تمام و زیر پوشش دمکراسی مقام‌های بالای مملکتی را در اختیار گرفته و به نام مردم هر تصمیم خودسرانه‌ای را اجرا می‌کنند.

امپراطوری آمریکا

جنگ با افغانستان همزمان با رکود اقتصاد جهانی آغاز شد، رکودی که به فقر میلیون‌ها تن انجامیده است. در شرایطی که اقتصاد اجتماعی به سقوط خود ادامه می‌دهد، مؤسسه‌های مالی سرمایه‌های خود را در تقویت ماشین جنگی آمریکا به کار انداخته‌اند. مجتمع‌های بزرگ صنعتی - نظامی آمریکائی در حال حاضر سیستمی تسلیحاتی را تدارک می‌بینند که ایالات متحده را به بزرگترین نیروی نظامی و اقتصادی جهان تبدیل می‌کند.

کند. این نیرو تنها در قبال چین و روسیه نیست، بلکه در برابر اتحادیه اروپا نیز هست که آمریکا آن را به زیان هژمونی جهانی خود می‌داند.

جنگی را که آمریکا زیر نام "جنگ با تروریسم" رهبری می‌کند در حقیقت مستلزم نظامی کردن و میلناریزاسیون منطقه وسیعی از جهان است که به استحکام به اصطلاح "امپراطوری آمریکا" کمک خواهد نمود. از جنگ یوگسلاوی در سال ۱۹۹۹ میان آمریکا و انگلیس اتحادی نظامی بوجود آمد که متکی بر ارتباط تنگاتنگ این دو در مسائل نظامی، سیاست خارجی و سرویس‌های اطلاعاتی است. اسرائیل هم به عنوان نماینده آمریکا-انگلیس در خاور میانه عمل می‌نماید. هدف نهایی و اعلام نشده "جنگ با تروریسم" مستعمره ساختن دوباره نه تنها چین و کشورهای بلوک شوروی سابق، بلکه ایران و عراق و شبه جزیره هند می‌باشد.

جنگ و جهانی شدن شانه به شانه هم حرکت می‌کنند. بنگاه‌های مالی وال استریت، شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکائی-انگلیسی، تولیدکنندگان آمریکائی-بریتانیائی اسلحه، ستون‌های محوری هستند که به دنبال تصرف مرزهای جدید اقتصادی است.

هدف نهائی "جنگ نوین آمریکا" آن است که کشورهای مستقل را خواه از طریق نظامی، خواه با تحمیل "اصلاحات" اقتصادی ویرانگر، به کشورهایی در خدمت بازار آزاد تبدیل کند.

جنگ نوین آمریکا-همانگونه که در استراتژی جاده ابریشم در سال ۱۹۹۹ تاکید شده- در حال نابودی منطقه‌ای است که در مسیر تاریخ به مثابه گهواره تمدن باستان و پل ارتباطی اروپای غربی و شرق دور شناخته شده است. واشنگتن از طریق سازمان سیا و با همکاری سرویس‌های اطلاعاتی نظامی پاکستان به شورش‌های اسلامی در جمهوری‌های سابق شوروی، هند و چین شکلی کاملاً آگاهانه داده و با کمک‌های مخفی خود از این شورش‌ها همچون وسیله‌ای برای تضعیف اقتصادی این کشورها و جدائی اقوام و ملل آن‌ها استفاده می‌کند.

به طور کلی جنگ و "آزاد سازی بازار"، دست در دست هم، در حال نابودی تمدن آسیای مرکزی و خاور میانه از طریق فقیر ساختن آن‌ها هستند.

هم پیمانان ناتو

علیرغم اختلافات شدید در اتحاد نظامی غرب، هم پیمان‌های آمریکا در سازمان نظامی ناتو یعنی آلمان، فرانسه و ایتالیا از حمله نظامی آمریکا-انگلیس به افغانستان در سال ۲۰۰۱ حمایت کردند.

چنین به نظر می‌رسد که بین این کشورها در مورد "استعمار مجدد" و تقسیم منطقه وسیعی که شامل اروپای شرقی و بالکان تا مرزهای غربی چین می‌شود، اختلافی وجود ندارد. ولی در داخل این منطقه وسیع، بویژه میان آلمان و آمریکا، رقابت بر سر تقسیم مجدد "حوزه‌های نفوذ" بالا گرفته است. این تقسیم مجدد باید بر مبنای تاریخی درک شود. از بعضی لحاظ وضع شبیه توافق قدرت‌های اروپائی در کنگره برلین و تصرف قاره آفریقا در پایان قرن نوزدهم است. سیاست استعماری در چین کمی قبل از جنگ جهانی اول (در ارتباط با بنادر) نیز از جانب همان قدرت‌های امپریالیستی به شکلی کاملاً هماهنگ پذیرفته شده بود.

ماشین نظامی و اطلاعاتی

بتدریج در بیشتر دموکراسی‌های غربی مانند بریتانیا، آمریکا و کانادا سازمان‌های اجتماعی-دولتی به سازمان‌هایی تشریفاتی تبدیل می‌شوند. تصمیمات در جایی دیگر ولی بنام منتخبان و نمایندگان سیاسی مردم گرفته می‌شود. در این کشورها نظامی توتالیتار قدرت می‌گیرد و سرویس‌های اطلاعاتی و پلیسی جانشین سازمان‌های اجتماعی-دولتی می‌شوند. سازمان سیا در ایالات متحده به "دولت موازی" تبدیل شده و تهیه و تنظیم سیاست خارجی آمریکا را برعهده گرفته است. به علاوه در این کشور، سازمان اطلاعاتی سیا بصورت عضوی از مؤسسه‌های مالی درآمدی است. مقامات ارشد سرویس‌های نظامی و اطلاعاتی به شرکای بزرگترین مؤسسه‌های مالی وال استریت تبدیل شده‌اند.

بودجه رسمی سازمان سیا، همان‌گونه که قبلاً متذکر شدیم، به سی میلیارد دلار در سال بالغ می‌شود. این بودجه رسمی غیر از درآمدهای حاصل از فعالیت‌های مخفی است که سر به چندین میلیارد دلار می‌زند. از نمونه این عملیات مخفی سودآور می‌توان به قاچاق مواد مخدر اشاره کرد. تحقیقات آلفرد مک کوی فاش می‌کند که از زمان جنگ ویتنام، سازمان سیا برای پیشبرد سیاست‌های واشنگتن، از قاچاق مواد مخدر جهت پشتیبانی مالی "عملیات مخفی" خود استفاده می‌کند.

سازمان سیا در سایه سودهای کلان قاچاق مواد مخدر به یکی از مؤسسه‌های مالی پر قدرت تبدیل شده است. این سازمان زیر پوشش شبکه‌ای از شرکت‌ها، بانک‌ها و بنیادهای مالی فعالیت می‌کند که موجب قدرت و نفوذ فراوان آن شده‌اند. شرکت‌هایی که زیر چتر سازمان اطلاعاتی آمریکا کار می‌کنند با گذشت زمان در کمپانی‌های بزرگ تولید اسلحه، شرکت‌های نفتی، بانک‌ها و مؤسسات مالی و شرکت‌های مستغلاتی نفوذ کرده‌اند.

بدین ترتیب میلیاردها دلار سود به دست آمده از قاچاق مواد مخدر، با کمک سازمان سیا، به عملیات بانکی " قانونی " وارد می شوند و در بخش‌های مختلف اقتصادی سرمایه گذاری می شوند. به عبارت دیگر عملیات مخفی سازمان سیا نقشی مهم در جهت منافع مؤسسه‌های مالی و بانکی دارد و پول‌های به دست آمده از قاچاق مواد مخدر را در خدمت این مؤسسه‌ها قرار می دهد. از این لحاظ افغانستان به مثابه بزرگترین تولید کننده هرویین در جهان به منطقه‌ای استراتژیک تبدیل می شود. حکومت طالبان به دلیل اینکه زیر فشار سازمان ملل متحد ناگزیر شد تولید تریاک را به میزان ۹۰ درصد کاهش دهد از نظر دولت بوش یاغی محسوب می شد. بمباران افغانستان را ه را برای قاچاق مواد مخدر زیر حمایت سازمان سیا هموار نمود که میلیاردها دلار سود آن خواهد بود. چنانکه به محض روی کار آمدن دولت جدید افغانستان زیر رهبری حامد کرزای تولید تریاک به میزان قبلی خود نزدیک شد.

" جنگ به مثابه یک عملیات سودآور "

جنگ ضمناً عملیاتی بسیار سودآور است. سازمان‌های اطلاعاتی و نظامی فعالیت‌های اقتصادی بسیار سودآوری را در بخش خصوصی و در زمینه سرویس‌های دفاعی، اطلاعاتی، استخدام مزدور و غیره به راه انداخته اند. مقامات بالای دولت بوش - از جمله دیک چنی از طریق شرکت هالی برتون - رابط بین مؤسسه‌های مختلف در این زمینه می باشند.

زیر شعار برقراری "نظم نوین جهانی"، کسب سود از هر طریق و بر پایه فریب، رشوه به مقامات بلند پایه، عملیات مخفی در زمینه اطلاعاتی دنبال می شود. در پشت همه اینها منافع اقتصادی عظیمی نهفته است. گروه‌های شبه نظامی زیر چتر حمایت ایالات متحده تعلیم می بینند و مزدورانی از بخشی خصوصی که پنتاگون آن‌ها را استخدام کرده به آنان می پیوندند.

در مجموع به جای اینکه دولت در مورد جنگ تصمیم بگیرد، این تصمیم‌گیری تابع منافع اقتصادی خصوصی شده است. به علاوه ماموران اطلاعاتی بجزارتباط‌هایی که با وال‌استریت دارند، از طریق سازمان سیا مخفیانه با سندیکاهای آدم کشی ارتباط گرفته اند. این سندیکاها در سایه "پول شوئی" به سرمایه‌گذاری‌های بزرگ در "شرکت‌های تابع قانون" دست زده اند .

نظم نوین جهانی به شکلی عمل می کند که بین " جنایت سازمان یافته " و " سرمایه سازمان یافته " هیچ نوع مرزی قابل تشخیص نیست. به عبارت دیگر تجدید ساختار تجاری و مالی در مقیاس

بین‌المللی در جهت تسهیل "جهانی شدن" همزمان اقتصاد جنائی نیز هست، اقتصادی که به نحوی ارگانیک با سرمایه‌های کلان در ارتباط است. دستگاه دولتی هم به نوبه خود "جنایتکارانه" می‌شود. اکنون شواهد زیادی از ارتباط میان تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی دولت بوش و کارتل‌های مواد مخدر در دست است.

دلاریزه کردن

واشنگتن با هدف کنترل لوله‌ها و ذخائر عظیم نفتی دالان "اورآسیا" و قرار دادن آن در خدمت گول‌های نفتی آمریکائی - انگلیسی، قصد دارد چین و روسیه را تضعیف و در نهایت به مستعمره خود تبدیل کند. بدین منظور واشنگتن بر سیستم مالی و پولی ملی این کشورها دست گذاشته و می‌کوشد دلار را جایگزین پول ملی این کشورها کند. این امر در بعضی از جمهوری‌های سابق شوروی اجرا شده و دلار تقریباً جای پول ملی آنها را گرفته است.

چند هفته پس از یازدهم سپتامبر و در شرایطی که ایالات متحده حضور نظامی خود را در مرزهای غربی چین تحکیم می‌کرد "سازمان تجارت جهان" چین را به عضویت پذیرفت. این امر به معنای آن بود که نظام بانکی این کشور بر روی بانک‌ها و نهادهای مالی غرب باز شود.

تلاش غرب در چین آن است که سیستم بانکی دولتی را که دهنده اعتبار به ده‌ها هزار شرکت و تولیدکننده کشاورزی است تضعیف کند. تعجب آور اینجاست که همین سیستم بانکی بود که از نقش چین به مثابه بزرگترین "مستعمره صنعتی" غرب در ساخت تولیدات دستی با قیمت ارزان برای صدور به اروپا و آمریکا حمایت نمود. برجیدن سیستم اعتباری دولتی آغازگر موجی از ورشکستگی خواهد بود که چهره اقتصاد چین را دگرگون خواهد کرد. تجدید ساختار نهادهای مالی چین به نوبه خود در چند سال آینده منجر به کاهش ارزش پول ملی در نتیجه سفته‌بازهای تحمیلی از جانب بازار ارز خواهد شد و راه استعمار اقتصادی و سیاسی هرچه بیشتر این کشور را توسط سرمایه خارجی خواهد گشود.

به عبارت دیگر، همانگونه که بحران شرق آسیا در سال ۱۹۹۷ نشان داد، کنترل کامل "سفته‌بازهای نهادی" بر مبادلات ارزی به وسیله‌ای برای نابودی اقتصاد ملی مبدل شده است.

در این مفهوم، "جنگ مالی" تمام امکانات سفته‌بازی نظیر عملیات تبدیل ارز در کوتاه مدت، حق انتخاب ارز و غیره را به خدمت می‌گیرد. از این امکانات سفته‌بازی برای تصاحب ثروت‌های مالی و تسلط بر سیستم تولید استفاده می‌شود. همان‌طور که "ماتاهیر محمد" نخست‌وزیر مالزی تأکید می‌کند: "این به سقوط کشاندن

عمدی ارزش پول یک کشور فقط بخاطر کسب سود، نقض شدید حقوق کشورهای مستقل محسوب می شود."

"جنگ مالی" ابزار فتوحات

در کره جنوبی، اندونزی و تایلند سفته بازها، در جریان بحران مالی آسیایی سال ۱۹۹۷، نقدینگی بانک های مرکزی این کشورها را غارت کردند، آن هم در شرایطی که مقامات محلی تلاشی بی نتیجه برای حفظ ارزش پول ملی می کردند. در جریان این عملیات بورس بازی، ظرف مدت چند ماه، بیش از صد میلیارد دلار از ذخیره بانک های مرکزی این کشورها به صندوق مؤسسه های مالی خصوصی غربی انتقال یافت. نظیر همان سناریو برای پول ملی چین نیز طراحی شده است.

در حالی که کشورهای مزبور از جنگ جهانی دوم تاکنون رشدی قابل ملاحظه داشته اند؛ این انتقال عظیم سرمایه باعث سقوط باورنکردنی ارزش پول های ملی، رشد بیکاری و فقیر شدن یک شبه قشر وسیعی از مردم شد. ثقل مالی در بازار ارز، اقتصاد ملی این کشورها را بی ثبات کرد و راه را برای غارت آنها توسط سرمایه گذاران خارجی معروف به "لاشخور" هموار نمود.

این واقعه بوضوح نشان داد که حاکمان محلی ناتوان از مقابله با بورس بازان در اینگونه موارد هستند و بانک های مرکزی این کشورها قدرت اداره اقتصاد ملی را از دست داده اند. به عبارت دیگر وقتی بانک های بزرگ خصوصی ذخیره ملی یک کشور را در اختیار داشته باشند، بر قدرت محدود دستگاه مالی دولتی غلبه خواهند کرد و بانک های مرکزی قادر نیستند به تنهایی یا بصورت جمعی با آنها مقابله کنند. سیاست های مالی در اختیار و وامدار بستانکاران خصوصی است که به همین دلیل می توانند از صرف هزینه های عمومی بودجه جلوگیری کنند، مانع واریز کردن حقوق میلیون ها کارگر و کارمند شوند (همان کاری که در کشورهای شوروی سابق انجام می دهند) و تولید و برنامه های اجتماعی را متلاشی کنند. به موازات تشدید بحران حمله های بورس بازان بر علیه بانک های مرکزی در چین، آمریکای لاتین و خاورمیانه شدت می گیرد و خطر بروز فاجعه های اقتصادی را افزایش می دهد.

به موازات لیبراسیون تجارت و حذف مقررات در امور کشاورزی و صنعتی، طبق قواعد سازمان تجارت جهانی، به انفجار اجتماعی در چین دامن زده می شود.

عملیات مخفیانه سازمان سیا تحت رهبری دولت آمریکا در تبت و منطقه خود مختار " سین چیانگ"، از جمله ایغور، می خواهد با تکیه بر جنبش های جدائی طلب، شرایط مطلوبی برای بی ثباتی سیاسی بوجود آورد که به نوبه خود پروسه دلاریزاسیون را تقویت خواهد کرد .

در تمام نقاط دنیا تضعیف مؤسسه های بانکی ملی فاجعه همراه داشته است. هدف واشنگتن در واقع تضعیف یورو و جایگزینی آن توسط دلار به عنوان " پول جهانی" است که در تقابل و رویارویی با منافع عظیم بانکی اروپائی دنبال می شود .

میلیتاریزاسیون منطقه وسیعی از جهان، از جمله در آنجا که دلار و یورو در حال مبارزه هستند، در جهت آن است که این رقابت را به سود دلار به پایان رساند .

میلیتاریزاسیون و دلاریزاسیون نیمکره غربی

مرکز سرمایه داری ایالات متحده آمریکا یعنی "وال استریت" با کنار زدن مؤسسه های مالی ملی قاره آمریکا و گرفتن جای آنها، اقتصاد این قاره را زیر نظر خود گرفته است . واشنگتن با کمک " صندوق بین المللی پول " کشورهای آمریکای لاتین را ملزم کرده دلار را به مثابه " پول ملی" بپذیرند . تا کنون دلار آمریکا در پنج کشور اکوادور، آرژانتین، پاناما، السالوادور و گواتمالا به مثابه پول ملی تحمیل شده است .

دلاریزاسیون عواقب اجتماعی - اقتصادی اسف باری دارد. "وال استریت" و بانک مرکزی آمریکا موسوم به "ذخیره فدرال آمریکا" سیاست های پولی این کشورها را مستقیماً زیر نظر گرفته‌اند. تمام ساختار هزینه‌های عمومی به صورت کامل در اختیار بستانکاران آمریکائی است. دستمزدهای واقعی سقوط کرده‌اند، برنامه‌های اجتماعی از هم پاشیده‌اند و قشرهای عظیمی از مردم این کشورها به ورطه فقر افتاده‌اند.

دلاریزاسیون و میلیتاریزاسیون دو ستون "امپراطوری" آمریکا را تشکیل می‌دهند. از این لحاظ

طرح موسوم به "برنامه کلمبیا" که هزینه آن توسط کمک نظامی آمریکا تامین می‌شود، پایه میلیتاریزاسیون در منطقه " آندین" در آمریکای جنوبی است که هدف آن رشد " مبادله آزاد تجاری" و دلاریزاسیون منطقه است. همان شرکت های نفتی انگلیسی -آمریکایی (شورون، بریتیش پترولیوم و اکسون) که به دنبال غارت ثروت کشورهای شوروی سابق هستند در منطقه آندین آمریکای جنوبی نیز همدیگر را پیدا کرده‌اند. سیاست خارجی آمریکا به بهانه مبارزه با مواد مخدر و جنگ با تروریسم، میلیتاریزه کردن منطقه آندین را دنبال می کند .

هدف از این میلیتاریزاسیون در واقع حفاظت لوله‌های نفتی و منافع سرشار مالی حاصله از تجارت مواد مخدر است که سر به میلیاردها دلار می‌زند.

آمریکا زیر پوشش "برنامه کلمبیا" هزینه گروه‌های شبه نظامی متعددی را که مسئول هزاران قتل و ناپدید شدن افراد در کلمبیا هستند، تامین می‌کند.

اجرای "برنامه کلمبیا" با احترام اکید به رهنمودهای تحمیلی صندوق بین‌المللی پول انجام می‌شود. در راستای اجرای این رهنمودهاست که نسخه‌های اقتصادی تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول به عنوان نمونه در کلمبیا به نابودی صنایع پیشه‌وری و کشاورزی ملی منجر شده است. در مجموع میلیتاریزاسیون قاره بطور کامل در جهت برنامه لیبرالیزاسیون تجاری قرار دارد. "منطقه آزاد تجاری آمریکائیان" (ZLEA) به موازات پروتکل همکاری نظامی بین ۲۷ کشور آمریکائی و با هدف کنترل کامل ایالات متحده آمریکا بر این منطقه تشکیل شده است. (این پروتکل "بیانیه مانائوس" نام گذاری شده است). بحران اجتماعی-اقتصادی آرژانتین نیز نتیجه سیاست‌های اعمال شده در جهت پروسه دلاریزاسیون است که "وال استریت" و "ذخیره فدرال آمریکا"، که سیاست مالی این کشور را به طور کامل در اختیار دارند، مسبب آن هستند.

در آرژانتین نیز نحوه مصرف هزینه‌های عمومی به طور کامل در اختیار صاحبان سرمایه آمریکائی است. دستمزدها سقوط کرده‌اند، برنامه‌های اجتماعی به فراموشی سپرده شده و اکثریت مردم به ورطه فقر غلطیده‌اند. هیچ کس در اینکه پروژه آرژانتین توسط "وال استریت" برنامه ریزی شده تردیدی ندارد و در هر گوشه دیگر از دنیا که امپراطوری آمریکا دست نامرئی خود را به روی آن بگذارد همین وضع تکرار خواهد شد.

قسمت دوازدهم - جنگ و جهانی شدن

افغانستان

مثل توپ فوتبال میان

شرکت های بزرگ نفتی

ترجمه جعفرپویا

اشاره- ترجمه دو فصل از کتاب "جنگ و جهانی شدن" دچار وقفه شد. خیال داشتم این دو بخش را برای تکمیل آن ترجمه جهت انتشار آن در یک مجلدی که به خوانندگان وعده داده اید ارسال کنم، اما از آنجا که حوادث در افغانستان شتاب گرفته و بار دیگر طالبان را در این کشور برای حوادث آینده علیه ایران پیش کشیده اند، تصمیم گرفتم پیش از تکمیل شدن هر دو ترجمه، ابتدا این بخش ها از آن دو فصل مستقل کرده و بفرستم که منتشر کنید، تا فصل دیگر را برسانم. در این بخشی که فرستاده ام اشاره به ریشه های طالبان در کاخ سفید دارد که امیدوارم خوانندگان دقیق به آن توجه کنند و ببینید که بودن دمکرات ها و یا جمهوریخواهان در کاخ سفید هرگز ملاک سیاست های امریکا و شرکت های نفتی نیست. آنها کارگزارانی هستند که می آیند و می روند. سیاست را این شرکت ها تعیین می کنند. می بینید که طالبان را چگونه دمکرات ها و جمهوریخواهان بی دریغ حمایت کردند و در افغانستان حاکم.

جعفرپویا

لوله های نفتی ترانس افغان

واشنگتن بوسیله قانون "استراتژی راه ابریشم" نه تنها سعی دارد روسیه را از لوله های نفت و گازی که از دریای خزر به سمت غرب کشیده شده اند محروم کند، بلکه قصد دارد تسلط آمریکا و انگلیس را بر "دالان استراتژیکی" که به سمت جنوب و شرق میروند نیز محقق نماید. هدف این

استراتژی در مرحله اول منزوی کردن جمهوری های سابق شوروی و نهایتاً "محاصره کامل" آنهاست. یعنی واشنگتن با حمایت همه جانبه غول های نفتی قصد دارد مانع از آن شود که این جمهوری ها به هر نوع توافقی که به "لوله های نفت" مربوط میشود - و یا توافق های نظامی - با ایران و چین نائل آیند. طبق اطلاعات بنیاد "هریتیج" که یک موسسه "تینک تانک" (فروشنده پروژه) که طرفدار محافظه کاران است و دفتر مرکزی آن در واشنگتن قرار دارد، میزگرد سیاسی امریکایی ها با طالبان ، علاوه بر دیگر موارد مذاکره دو مورد عمده جلوگیری از احداث لوله های گازی در ایران و کاهش نفوذ روسیه در ترکمنستان و قزاقستان را مورد بررسی قرار داد. در سال ۱۹۹۵ با پشتیبانی دولت کلینتون شرکت کالیفرنایی نفت آمریکا، یعنی "یونوکال" طرح احداث لوله های گازی که از ترکمنستان شروع و با گذشتن از افغانستان و پاکستان به دریای عمان میرسید را تهیه کرد. این کمپانی در پروژه لوله های نفت باکو-سیحون از (شرق به غرب با گذشتن از ترکیه و گرجستان) با شراکت BP که سهامدار اصلی است نیز دخالت دارد.

کنسرسیوم سنت گاز

لوله های گاز "سنت گاز" که توسط یونوکال طراحی شده است با عبور از افغانستان برای رسیدن به دریای عمان از مستقیم ترین مسیر آن، یعنی ایران صرف نظر می کند. بعلاوه یونوکال برای حمل نفت استخراجی از منطقه "تنگیز" واقع در قزاقستان (شمال دریای خزر) قصد احداث لوله های نفتی در این مسیر را برای رسیدن به دریای عمان دارد. با وجود شرکت روسی "گاز پروم" در این کنسرسیوم، این شراکت از نظر اقتصادی چندان با معنا و تعیین کننده نیست و در مجموع قصد بی اهمیت کردن قرارداد گازی روس ها و دولت ترکمنستان را که از طریق شبکه لوله های گاز روسیه حمل می شود دارد. یونوکال به محض پایان اولین دور مذاکرات با نیازاف رئیس جمهور ترکمنستان، مذاکره با طالبان را شروع کرد. در همین دوران یعنی ۱۹۹۶ دولت کلینتون تصمیم گرفت با پشتیبانی کامل از طالبان و حذف اتحاد شمال، که از طرف مسکو پشتیبانی می شد در کابل یک حکومت طالبانی ایجاد کند: تحت تاثیر اراده خلل ناپذیر طالبان و نتیجه مثبت قرارداد لوله های گاز، وزارت خارجه آمریکا و سرویس جاسوسی پاکستان تصمیم به تامین مالی و تسلیح طالبان که در حال جنگ با تاجیک های اتحاد شمال بودند گرفتند. فقط در سال ۱۹۹۹ بود

که مالیات دهندگان آمریکایی دریافتند حقوق کلیه کارمندان دولت طالبان را پرداخت می کردند. (مجله سانفرانسیسکو کرونیکال دوم نوامبر ۲۰۰۱)

در همین ایام روس ها از پایگاه نظامی خود واقع در تاجیکستان به احمد شاه مسعود کمک های نظامی و لجستیکی می کردند.

وقتی سرانجام در سال ۱۹۹۶ کابل با پشتیبانی آمریکا و پاکستان بدست نیروهای طالبان افتاد سخنگوی وزارت خارجه آمریکا گلین دیویس اعلام کرد برای ایالات متحده "در مواضع اتخاذ شده از جانب طالبان برای تحمیل قوانین اسلامی در افغانستان هیچ امر قابل سرزنشی" وجود ندارد. همزمان با این سیاست، سناتور هانک براون از طرفداران پروژه های یونوکال عنوان کرد: "مسئله مثبتی که در این قضیه وجود دارد این است که سرانجام یکی از گروه های درگیر این کشور قادر به تشکیل یک حکومت در کابل است" و معاون مدیر کل یونوکال موفقیت طالبان را "مثبت" ارزیابی کرد. (اشتیاق احمد: پاکستان ابزور ۲۰ اکتبر ۲۰۰۱)

وقتی طالبان در سال ۱۹۹۶ کابل را به تصرف خود درآوردند، آمریکا سکوت کرد. چرا؟ به دلیل اینکه رهبران طالبان بسرعت خود را به دعوت گردانندگان کمپانی نفتی یونوکال به هوستون تگزاس رساندند. یکی از دیپلمات های آمریکایی ادعا کرد "طالبان به همان ترتیب عربستان سعودی متحول خواهند شد" وی معتقد بود که افغانستان به یک مستعمره نفتی آمریکایی تبدیل خواهد شد، که برای غرب منافع زیادی به همراه خواهد داشت. در آنجا دموکراسی و حقوق زنان احتمالا پایمال می شود، اما بعدا "می شود آنها را ایجاد کرد" (دیلی میروور ۲۹ اکتبر ۲۰۰۱) قبول حکومت طالبان و کنار گذاشتن اتحاد شمال توسط واشنگتن بخشی از "بازی بزرگ" برای کنترل مطلق ذخایر نفت و گاز منطقه و همچنین شبکه لوله های گاز و نفتی بود که از ترکمنستان و قزاقستان شروع می شوند. در آغاز سال ۱۹۹۷ هیئت نمایندگی طالبان به تگزاس به دفتر یونوکال آمدند: باری لین از کمپانی یونوکال تصدیق می کند که خودش در مذاکرات تگزاس حضور نداشته و نمی تواند دخالت فرماندار سابق بوش که قبلا منافی در شرکت های نفتی تگزاس داشته را در این پروژه تایید کند.

براساس اظهارات سخنگوی یونوکال در بخش آسیای مرکزی ، ترزا کویینگتون این شرکت در سه مورد اصلی با طالبان گفتگو کرده است: ما جزئیات طرح را برای آنها شرح دادیم و آنها را از

منفعتی که این پروژه عایدشان خواهد کرد آگاه کردیم و پذیرفتیم که حق ترانزیت به حساب آنها واریز شود. تاکید کردیم که در صورت عدم قبول جامعه بین‌المللی، دولت آمریکا نیز از به رسمیت شناختن سیاسی طالبان خودداری خواهد کرد و آنگاه طرح نمی تواند موفق شود. کویینگتون اضافه می کند که این موارد به هیچ وجه طالبان را متعجب نساخت.

در دسامبر ۹۷ یونوکال ملاقات بین طالبان و معاون وزیر امور خارجه دولت کلینتون در امور آسیای جنوبی "کارل ایندرفورث" را ترتیب داد. از طرف طالبان وزیر موقت معادن و صنایع "احمد جان"، وزیر موقت فرهنگ و اطلاعات "امیر متقی"، وزیر موقت برنامه ریزی "دین محمد" و نماینده دائمی آنها در سازمان ملل متحد "عبدالحمید" در این ملاقات حضور یافتند. دو ماه بعد از این ملاقات معاون روابط بین‌المللی "یونوکال چان مارسکا" در مقابل کمیته روابط بین‌المللی مجلس نمایندگان "ضرورت احداث شبکه لوله های نفتی برای انتقال گاز و نفت آسیای مرکزی" را با صرفه و ارزشمند ارزیابی کرد.

سیاست خارجی ایالات متحده باید در جهت تضعیف شبکه های موجود لوله های نفتی روسی (به مقصد شمال غرب و جنوب) و لوله های نفتی که توسط ایران کنترل می شود پیش میرفت: "صنعت نیز با یک مانع بزرگ تکنیکی و سیاسی در برابر انتقال نفت روبروست". لوله های گاز منطقه زیر تسلط مسکو ساخته شده اند، و در جهت شمال و غرب و زیر تسلط روس ها می باشند و این بدان معناست که انشعابی به سمت جنوب و شرق وجود ندارند. بنابراین باید فهمید که چگونه می توان منابع انرژی آسیای مرکزی را به سمت بازارهای آسیایی مجاور منتقل کرد. طرح ایده ال برای انتقال این منابع به جنوب از طریق ایران است، در صورتیکه کمپانی های بزرگ نمی توانند بدلیل تحریم های آمریکا بر علیه ایران آن را به اجرا گذارند و تنها جایگزین ایران عبور از افغانستان است. اما در اجرای این طرح هم مشکلاتی وجود دارد. جنگ داخلی که در حدود دو دهه پیش در این کشور شروع شده هنوز ادامه دارد. ما از همان آغاز کار پیش بینی های لازم را کردیم: احداث لوله های گاز در خاک افغانستان مشروط به آن شد که حکومتی با ثبات بتواند اعتماد جامعه بین‌المللی و سرمایه گذاران و کمپانی ها را جلب کند. یونوکال در نظر دارد زیرساخت (لوله های نفتی) را که هم اکنون در ترکمنستان، ازبکستان، قزاقستان و روسیه وجود دارد تبدیل به یک سیستم منطقه ای انتقال نفت کند. این لوله ها که ۱۶۷۵ کیلومتر امتداد می

یابند از طرف جنوب و از طریق افغانستان به ترمینالی که در کناره های سواحل پاکستان ساخته می شوند خواهند رسید. این لوله ها با قطر ۱۰۷ سانتیمتر قادرند روزانه تا یک میلیون بشکه در روز نفت انتقال دهند. هزینه این پروژه با همان کیفیت لوله های ترانس آلاسکا حدود دو میلیارد و پانصد میلیون دلار خواهد بود. اما بدون حل مسالمت آمیز درگیری های منطقه احداث لوله های گاز و نفت ترانس از افغان غیرممکن خواهد بود. ما دولت و کنگره را در جهت ایجاد آرامش در افغانستان و در چارچوب پروژه صلح زیر نظر سازمان ملل ترغیب می کنیم. دولت ایالات متحده باید از تمام نفوذ خود در جهت پایان دادن به درگیری هایی که به ضرر منطقه عمل می کنند استفاده نماید.

رقابت یونوکال و بریداس

اما در پروژه لوله های نفتی یونوکال مشکل دیگری هم وجود داشت که رسانه ها به آن توجهی نکردند. طالبان در عین گفتگو با یونوکال با یک شرکت نفتی آرژانتینی بنام بریداس نیز مذاکره میکردند. "یک شرکت را بر علیه شرکت دیگر به بازی می گرفتند" بریداس متعلق به خانواده ثروتمند بهول گرونی تعلق داشت. "کارلوس بهول گرونی" دوست صمیمی رئیس جمهور سابق آرژانتین کارلوس منم است. دولت منم در هماهنگی با بانک جهانی در ایجاد اختلال در رگلمانتواسیون عظیم در بخش نفت و گاز که منجر به ثروتمند شدن خانواده بهول گرونی شد شرکت کرد. در سال ۱۹۹۲ - پیش از آنکه یونوکال وارد صحنه شود - کمپانی بریداس حق اکتشاف نفت در شرق ترکمنستان را گرفت. و سال بعد امتیاز نفت و گاز منطقه کیمیر را هم که در غرب ترکمنستان قرار دارد بدست آورد. این امر برای واشنگتن یک نوع درازی به حساب می آمد و غیرقابل تحمل بود. به همین منظور و برای مقابله با گسترش بریداس در آسیای مرکزی دولت کلینتون از وزیر امور خارجه سابق الکساندر هیگ خواست که با فشار به دولت ترکمنستان "سرمایه گذاری آمریکایی" را در ترکمنستان را افزایش دهد. چند ماه بعد بریداس دیگر نتوانست از منطقه کیمیر نفت صادر کند. بریداس و یونوکال وارد رقابت برای نفوذ سیاسی در منطقه شدند. در حالیکه بریداس از یونوکال در مذاکره با رهبران ترکمنستان جلوتر بود یونوکال از حمایت دولت آمریکا از طرق مختلف دیپلماتیک و پنهانی برای خراب کردن رقیب سود می برد.

در اوت ۱۹۹۵ در بحبوحه جنگ داخلی در افغانستان مسئولان بریداس برای احداث لوله های نفت رهبران طالبان را ملاقات کردند. کمی بعد یعنی در اکتبر ۹۵ رئیس جمهور ترکمنستان نیازاف برای امضای یک قرارداد با یونوکال و شریک سعودی اش (در کنسرسیوم سنت گاز) یعنی شرکت دلتا اوایل به نیویورک دعوت شد. این قرارداد امضای رئیس جمهور ترکمنستان، نیازاف و رئیس شرکت یونوکال "جان افغانستان، ای مل" بعنوان صاحبان قرارداد و امضای "بدر. ام. ال. عبان" مدیر کل دلتا اوایل را بعنوان شاهد در برداشت.

ارتباط بین یونوکال و بن لادن

کمپانی سعودی دلتا اوایل به "خالد بن محفوظ" و "ال عمودی" تعلق دارد. این دو تن ارتباط نزدیکی با شبکه القاعده اسامه بن لادن دارند. خواهر خالد بن محفوظ سرمایه دار با نفوذ سعودی همسر اسامه بن لادن است. تعجب آور است که کنسرسیوم متشکل از یونوکال و دلتا اوایل با سرمایه های خانواده های بن لادن بوجود آمده است. یک اتفاق ساده! آنها ارتباطات تجاری با اعضای حزب جمهوریخواه و از جمله خانواده بوش دارند. بنظر میرسد که مقامات بلندپایه دلتا اوایل نقش مهمی در مذاکرات با طالبان بازی کرده اند. بعلاوه شرکت بزرگ انرون که مدیر کل آن با بوش ارتباط دوستی نزدیکی دارد، مامور مطالعه اجرایی پروژه "لوله های نفت" از طرف یونوکال شد. انرون مستقیماً در مذاکرات مربوط به این پروژه با حکومت طالبان شرکت کرده بود. ارتباطات یونوکال خانواده بن لادن و خانواده بوش بنظر میرسد که سهامدار عمده دلتا اوایل (شریک یونوکال در کنسرسیوم سنت گاز) محمود حسین العمودی است. وی یک شبکه بزرگ تجاری را که در زمینه ساختمانی، معادن، بانک ها و نفت دخالت دارد فعالیت دارد از اتیوپی اداره می کند. "ال عمودی" صاحب کورال پترولیوم نیز می باشد. منافع تجاری العمودی و بن محفوظ درهم گره خورده اند. سومین شرکت عمده نفت عربستان سعودی بنام نیمیرپترولیوم زیر کنترل آنهاست. امپراطوی تجاری بن محفوظ ارتباطات نزدیکی با اعضای بانفوذ حزب جمهوریخواه و از جمله خانواده بوش دارد. جرج دبلیو بوش در هنگامی که در صنایع نفتی فعالیت داشت با خالد بن محفوظ رابطه معاملات تجاری داشت. بعلاوه بوش و بن محفوظ هر دو در افتضاح بانک بین المللی تجارت و اعتبارات ب.ث.ث.ای دخیل بودند. در سال ۱۹۷۹ بوش برای راه اندازی اولین

موسسه خود "اربوست انرژي" از یکی از نزدیکان خانوادگی خود بنام جیمز بیس که ساکن تگزاس است اعتبار دریافت کرد. در آن ایام جیمز بیس در امریکا زندگی می کرد و نماینده تجاری سالم بن لادن بود (برادر اسامه بن لادن) که مدت ها بدون داشتن دلیل گمان می رفت اعتبار داده شده به اربوستو مستقیما از سالم بن لادن دریافت شده است. بعد از وقایع یازدهم سپتامبر در یک اطلاعیه رسمی از جانب کاخ سفید وجود چنین رابطه ای بطور کامل انکار شده و اعلام گردید که اعتبار داده شده از جانب اربوستو متعلق به بیث بوده و سالم بن لادن در آن دخالتی نداشته است. "در ابتدا بوش دوستی با بیس را هم انکار کرده بود، اما بعدا با پس گرفتن حرف خود اعتراف کرد که در جریان نمایندگی بیس برای حفاظت از منافع سعودی ها در آمریکا نبوده است. در واقع بیس فقط با خانواده بن لادن ارتباط نداشت، بلکه سهامداران اصلی بانک تجارت و اعتبارات بین المللی نیز با او در رابطه بودند. علیرغم افتضاح بانک و ضربه وارده به این موسسه سهامداران در ارتباط با بیس گشایش اعتبار برای بن لادن را ادامه دادند. بانک تجارت در سال های هشتاد مبلغ ده میلیارد دلار از سپرده های مشتریان خود را بالا کشید. براساس اظهارات دادستان منطقه مانهاتان "مورگن تاو" عمل بانک "بزرگترین تقلبی بود که در چارچوب مسایل بانکی و مالی نظیر نداشت" بانک در سال های هشتاد عامل اصلی پولشویی برای کمک به "عملیات مخفی" سیا در جهت تامین بودجه مجاهدین افغان و پرداخت پول به واسطه های ماجرای ایران گیت بود.

"با مرگ سالم بن لادن در سال ۱۹۸۸ همه منافع وی در هوستون به بانکدار بزرگ سعودی و بزرگترین سهامدار بانک تجارت یعنی خالد بن محفوظ به ارث رسید. بیث اداره یک موسسه متعلق به بن محفوظ را در هوستون بعهده داشت. وی با گیس فرعون - که بصورت پوششی صاحب سهام بانک تجارتی بود - در بانک پرنسیپال هوستون مشترک کار می کردند. بوش فقط بخاطر اعتبار گرفتن برای ارگوستو به محافل مشکوک مالی مراجعه نکرده بود. بعد از بارها تغییر نام دادن، سرانجام ارگوستو در سال ۱۹۸۶ بنام شرکت انرژي هارکن ظهور کرد. این شرکت در سال بعد با مشکل مالی روبرو شد. و به همین دلیل شیخ سعودی عبدالله طاها بخش ۱۷ درصدی سهام این شرکت را خریداری کرد. این بخش یکی از شرکای فرعون در عربستان سعودی است. جالب اینجاست که بانکدار وی بن محفوظ است.

از "اظهارات واضح بوش برای ژورنال "وال استریت" در رابطه با اینکه از موضوع پشتیبانی مالی بانک تجارت از هارکن بی اطلاع بوده، با توجه به رابطه تنگاتنگ وی و بانک تجارت چنین نتیجه گیری می شود، که تعداد کسانی که با بانک تجارت در ارتباط اند و با هارکن معامله کرده اند - و همه بعد از به قدرت رسیدن بوش - بسیار زیاداند و معلوم نیست که این بخاطر خوش خدمتی به پسر رئیس جمهور است یا خود رئیس جمهور.

سرانجام در سال ۱۹۹۹ "اف.بی.آی" در مورد بیس شروع به تحقیقات کرد. اتهام وی در مورد رابطه اش با سعودی ها و انتقال پول از طریق هوستون و دادن رشوه به دولت ریگان و بوش پدر به منظور زیر نفوذ قرار دادن سیاست خارجی آمریکا بود.

"بدتر از آن "بن محفوظ" مشکوک به کمک مالی به شبکه تروریست بن لادن است. یعنی بوش به مثابه یکی از شهروندان امریکاست که با اشخاصی که تروریست ها را حمایت مالی می کنند، رابطه دارند. به گزارش US To Day در سال ۱۹۹۹ بن محفوظ و چند سعودی دیگر به کرات با معاملات ساختگی سعی کردند ۳ میلیون دلار متعلق به بن لادن را به عربستان سعودی وارد کنند. شبکه اب.ث. در همین سال اشاره می کند که رهبران سعودی از توافقنامه های مالی مستقیم بن محفوظ و بن لادن جلوگیری کرده اند.

بوش و بن محفوظ رابطه های مالی دیگری در رابطه با سرمایه گذاری در گروه کارل لایل - یک موسسه تجارتی و کاریابی که رئیس جمهور سابق، یعنی بوش پدر از اعضای کمیته اجرایی آن بود- نیز داشته اند. رئیس جمهور کنونی در یکی از شعبات کارل لایل یعنی کمپانی کاتر ایر بین سالهای ۹۰ تا ۹۴ سهامدار بود. در ضمن گروه کارل لایل یکی از تامین کنندگان اصلی مبارزات انتخاباتی جرج دبلیو بوش بود. در بین اعضای کمیته مشورتی کارل لایل نام سامی بارما به چشم می خورد. وی مدیر یک موسسه مالی پاکستانی بنام پرایم کمرشیال بانک پ.س.ام . است. که مرکز آن در لاهور قرار دارد. جالب اینجاست که این موسسه مالی متعلق به بن محفوظ است."

بریداس و طالبان

در فوریه ۱۹۹۶ گروه بریداس و حکومت طالبان به یک موافقتنامه مقدماتی رسیدند. واشنگتن توسط سفیر خود در پاکستان با بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان تماس گرفت و وی را ترغیب

به توافق انحصاری با یونوکال و چشم پوشی از رابطه با بریداس نمود. همزمان با این جریان دولت کلینتون توسط سرویس مخفی پاکستان به نیروهای طالبان از نظر نظامی کمک می کرد. این پشتیبانی برای تصرف کابل در سپتامبر ۹۶ تعیین کننده بود. بعد از اینکه طالبان حکومت بنیادگرای خود را در کابل تشکیل دادند، یونوکال تصدیق کرد که: بعد از آنکه طالبان قبول کردند شورایی برای حفاظت از پروژه تشکیل دهند، کمک نظامی به آنها مورد موافقت قرار می گرفت" در همین هنگام بریداس برعلیه یونوکال به دلیل تخلف تجاری ۱۵ میلیارد دلاری ادعای خسارت کرد. کمپانی بریداس عنوان می کرد که یونوکال محرمانه با معاون نخست وزیر ترکمنستان که مسئول گاز و نفت این کشور نیز هست در امور پروژه ای که مربوط به بریداس بوده مذاکره کرده است. بعد از این ملاقات محرمانه براساس اطلاعات بدست آمده از طرف یک منبع نزدیک به بریداس، دولت ترکمنستان به فوریت (از امروز به فردا) تصمیم گرفت مانع بریداس از صدور نفت از منابع کیمیر واقع در کناره دریای خزر شود. "از مذاکرات مخفی یونوکال با مقامات ترکمن سند کتبی در دست است."

ب. پ. اموکو. در داستان قدیمی لوله های نفت

بدلیل مشکلات مالی بریداس ۶۰ صد از سهام خود را در سال ۱۹۹۷ به کمپانی نفتی آمریکا اموکو فروخت. و بدینسان کمپانی انرژی پان امریکن ایجاد شد. علاوه براموکو برای پیشنهاد خرید بریداس اتحادیه نفتی تگزاس ایالات متحده، توتال فرانسه، شل هلند، اندسای اسپانیا و یک کنسرسیوم متشکل از رپسول اسپانیا و امریکن موبیل نیز مشتری بودند. برای اموکو که در سال ۹۸ با ب.پ. ادغام شد خرید بریداس از ارزش بالایی برخوردار بود که با کمک چیس مانهاتان و مورگن استانی امکانپذیر شد. در این معامله برژینسکی وکیل کمپانی اموکو و ارتور اندرسن - دفتر حسابداری که در افتضاح انرون در ۲۰۰۲ شرکت داشت - مامور رتق و فتق امور بعد از ادغام بودند. (برژینسکی مشاور سابق امنیت ملی دولت دموکرات ها)

ب پ اموکو سهامدار اصلی پروه لوله های نفتی دریای خزر به سمت غرب، مخصوصا پروژه بحث برانگیز "باکو - سیحون" که از گرجستان و ترکیه عبور می کرد بود. و با بدست آوردن بریداس کنسرسیوم تحت کنترل ب پ توسط شعبه خود در پروژه لوله های نفت ترانس افغان نیز وارد شد.

یونوکال هم رقیب و هم شریک ب پ است. عبارت دیگر ب پ در کنسرسیوم پروژه های لوله های نفتی به سمت غرب سهام زیادی دارد. از طرف دیگر یونوکال هم در این پروژه منافع قابل توجهی دارد. در عین حال بریداس که حالا در اختیار ب پ اموکو قرار دارد، امکان مذاکره مستقیم بدون موافقت یا مشارکت شرکت های مذکور برایش تقریبا غیرممکن است. یک شرکت نفتی پاکستانی که از اهمیت ادغام دو غول نفتی مطلع است عقیده دارد که اگر کشورهای آسیای مرکزی می خواهند با شرکت های بزرگ آمریکایی ارتباط برقرار کنند اموکو خیلی بهتر از یونوکال است.

کمپانی انرژی پان امریکن که بعد از خرید بخشی از بریداس توسط اموکو جانشین آن شده بود مذاکرات با طالبان را ادامه داد. اما طرف مذاکرات بطور کلی تغییر کرده بود. شرکت انرژی پان امریکن به حساب کمپانی مادر خود، یعنی اموکو مذاکره و گفتگو می کرد. بعلاوه دولت کلینتون هواخواهی از یونوکال را رها کرده و از شعبه نمایندگی اموکو پشتیبانی کرد. در همین زمان یعنی اوت ۱۹۹۸ ب پ و اموکو تصمیم خود مبنی بر ادغام فعالیت های کلی را اعلام و بدین ترتیب و با همراهی (اتلانتیک ریچفیلد) بزرگترین کمپانی نفتی جهان را بنیان گذاردند. عبارت دیگر رقابت بین یونوکال و بریداس به "نزاع" بین دو کمپانی بزرگ آمریکایی - که در عین حال در پروژه لوله های نفتی شرق به غرب شریک بودند - منجر شد. یونوکال و ب. پ - اموکو هر دو در ارتباط با قدرت های سیاسی نه تنها در کاخ سفید و کنگره، بلکه بین نظامیان و سرویس های اطلاعاتی - که به عملیات مخفی در آسیای مرکزی مشغولند - می باشند. هر دو کمپانی سخاوتمندانه در مبارزات انتخاباتی به نفع بوش شرکت داشتند. ادغام ب پ و اموکو بدون هیچ تردید نقش مهمی در تقویت روابط سیاسی بین دولت ایالات متحده و بریتانیا بازی کرد. براساس منافع مشترک دو کشور در بخش های نفت، بانک ها و صنایع نظامی حکومت حزب کارگر انگلیس تونی بلر به دوست و هم پیمان بی قید و شرط ایالات متحده تبدیل شد. حمله های موشکی به سفارتخانه سفارتهای آمریکا در افریقا در سال ۱۹۹۸ مذاکرات یونوکال و طالبان به بن بست رسید. ماه عسل تمام شد. بعلاوه بمباران سفارتخانه های آمریکا در افریقای شرقی - که به شبکه القاعده بن لادن نسبت داده می شد - حمله موشکی آمریکا به مواضع

افغانستان را بدستور کلیتون بدنبال داشت. بدنبال حمله به افغانستان و سودان در اوت ۱۹۹۸ یونوکال رسماً مذاکرات با طالبان را به حالت تعلیق درآورد.

آیا خرید بریداس توسط آموکو در سال ۱۹۹۷ و بدنبال آن ادغام ب.پ و آموکو در این تصمیمی موثر بوده است؟ به هر حال "بازی بزرگ" وارد مرحله جدیدی شده بود: یونوکال باید با بزرگترین شرکت نفتی جهان یعنی ب.پ آموکو رقابت می کرد. بمباران یک کارخانه داروسازی در سودان به بهانه پاسخ به حمله به سفارتخانه های آمریکا در آفریقای شرقی - نیز از اسرار فاش نشده است. این کارخانه متعلق به صالح ادیس شریک تجارتي خالد بن محفوظ بود. او یکی از صاحبان دلتا اوپل است که در پروژه لوله های نفتی افغانستان در کنسرسیوم سنت گاز شریک یونوکال است نیز می باشد. موسسات تجارتي بن محفوظ صاحب بزرگترین بانک عربستان سعودی، بانگ تجارت ملی که به پروژه لوله های نفتی از نظر پولی کمک می کرد اعتبار مالی می باشند. به چه دلیل دولت کلیتون دستور بمباران کارخانه متعلق به یکی از شرکای یونوکال را صادر کرده است؟

تعقیب حقوقی ب.پ آموکو (بریداس) بر علیه یونوکال

دو ماه بعد، یعنی در اکتبر ۱۹۹۸ یک دادگاه تگزاس ادعای خسارت ۱۵ میلیارد دلاری بریداس بر علیه یونوکال را طرح کرد. بریداس ادعا کرده بود که یونوکال مانع بهره برداری این شرکت از گاز طبیعی در ترکمنستان شده است. لازم به ذکر است که در زمان این ادعا، بریداس به منافع آرژانتین وابسته بود. اما تصمیم دادگاه در حقیقت به کمپانی مادر، یعنی بریداس - ب.پ. آموکو مربوط می شد که سال قبل از آن بیشتر سهام بریداس را خریداری کرده بود. به احتمال زیاد ب.پ آموکو و یونوکال که هر دو در کنسرسیومی که از کرانه دریای خزر بهره برداری نفتی می کند شریکند به توافق رسیدند. چون برژینسکی (که در حکومت سابق دموکرات ها مشاور امنیت ملی بود) وکالت ب.پ - آموکو را بعهدده داشت و کسینجر (که وزیر امور خارجه سابق آمریکا بود) وکیل یونوکال بود. خریداری شرکت بریداس توسط ب.پ - آموکو نشان دهنده آن است که ب.پ به احتمال زیاد با موافقت یونوکال حرف اول را در مذاکرات آینده در مورد پروژه لوله های نفتی خواهد زد. در حالیکه یونوکال در هیاهوی حمله موشکی به افغانستان و بمباران سودان به صورت موقت خود را از کنسرسیوم سنت گاز کنار کشید، شرکت انرژی پان امریکن (جانشین بریداس) به

مثابه نماینده محلی ب. پ اموکو مذاکرات خود را با نمایندگان روسها، ترکمن ها، قزاق ها و افغان ها در مورد پروژه لوله های نفتی ادامه می داد. سیاست خارجی دولت کلینتون که برعلیه بریداس (حالا بپ اموکو) و به نفع یونوکال بود تغییر نمود. و در جهت منافع یکی دیگر از بزرگترین کمپانی های آمریکایی یعنی اموکو قرار گرفت. در دو سال آخر دولت کلینتون ب. پ اموکو رقیب یونوکال در مذاکرات مربوط به پروژه لوله های نفتی با وضوح تمام به موفقیت های قابل توجهی دست پیدا کرد. با وجود اینکه یونوکال خود را از کنسرسیوم سنت گاز به صورت موقت کنار کشید، اما کنسرسیوم از هم نپاشید و شریک سعودی اش در سنت گاز یعنی دلتا اوایل که به امپراطوی تجاری بن محفوظ تعلق دارد، مذاکرات با طالبان را ادامه داد.

جرج دبلیو بوش در کاخ سفید

داستان قدیمی لوله های نفتی با ورود جرج بوش به کاخ سفید در ژانویه ۲۰۰۱ از سر گرفته شد. از همان آغاز به کار دولت بوش یونوکال (که در زمان دولت کلینتون خود را از مذاکرات کنار کشیده بود) مجدداً وارد کنسرسیوم سنت گاز شد. (ژانویه ۲۰۰۱) اما اینبار با پشتیبانی شخصیت های سیاسی با نفوذ و از جمله ریچارد آرمیتاژ مذاکرات با طالبان را از سر گرفت. ریچارد آرمیتاژ لابی یونوکال در شرکت بورما میان مارفروم و واشنگتن کروپ بود. (اعتبارات این دو شرکت بزرگ توسط یونوکال تامین می شد). بر اساس اطلاعات ژان شارل بریسار و گیوم داسکیتیه این مذاکرات چند ماه قبل از وقایع یازدهم سپتامبر از سر گرفته شد: لیلا هلمز دختر سناتور هلمز به مثابه مسئول روابط داخلی حکومت طالبان استخدام شده بود. او مشاور ملا عمر، رحمت الله هاشمی را در مارس ۲۰۰۱ به واشنگتن دعوت کرد. لازم به ذکر است که استخدام هلمز اتفاقی نبود. عمومی وی ریچارد هلمز قبلاً رئیس سازمان سیا و سفیر ایالات متحده در ایران بود. در ادامه این مذاکرات در دوم اوت ۲۰۰۱ یعنی یکماه قبل از وقایع سپتامبر کریستینا روکا مدیر مسایل آسیائی وزارت خارجه، سفیر طالبان در پاکستان عبدالسلام ضعیف را ملاقات کرد. روکا ارتباط تنگاتنگی با افغانستان داشت. وی در تحویل موشک های استیونگر در سالهای ۸۰ به مجاهدین تحت نظارت وی انجام شد. او در سازمان سیا مامور ارتباط با گروه های چریکی اسلامی بود. در جریان آخرین مذاکرات در برلن - اوت ۲۰۰۱ - به شهادت نماینده پاکستان نایز نائیک، گروه

کوچک نمایندگی آمریکا از دخالت نظامی در افغانستان در صورت تغییر نکردن مواضع طالبان گوشزد کرد.

در بحبوحه بمباران افغانستان، در اکتبر ۲۰۰۱ دولت بوش حامد کرزای را به مثابه رئیس دولت موقت در کابل منصوب کرد. همه رسانه های گروهی از مبارزات میهن پرستانه کرزای بر علیه طالبان داد سخن دادند. اما هیچیک از آنها در مورد ارتباطات وی با طالبان سخنی به میان نیاوردند. نام کرزای در فهرست حقوق بگیران یونوکال ثبت است. در حقیقت وی از اواسط دهه ۹۰ به مثابه مشاور و لابی یونوکال در خدمت این شرکت در مذاکرات با طالبان قرار داشت. انتصاب وی در این پست که بدون هیچ نوع پیش شرطی از طرف "جامعه بین المللی" در نوامبر ۲۰۰۱ و زیر حمایت سازمان ملل پذیرفته شد، در حقیقت از طرف شرکت بزرگ نفتی آمریکایی نشات می گرفت. روزنامه الوطن چاپ عربستان سعودی می نویسد: کرزای از سال های هشتاد در خدمت سیا بود و یا برای آن کار می کرد. وی از ۱۹۹۴ که ایالات متحده تصمیم گرفت طالبان را به قدرت برساند، با سازمان سیا برای رساندن کمک به طالبان همکاری مستقیم داشت. (این کمک ها بیشتر بصورت مخفی و از طریق سازمان اطلاعاتی پاکستان صورت گرفت.) به هیچ عنوان اتقاقی نیست که فرستاده ویژه رئیس جمهور بوش به افغانستان، یعنی زلمای خلیل زاد هم از حقوق بگیران کمپانی یونوکال است. برآورد هزینه پروژه لوله های نفتی در سال ۹۷ توسط وی انجام گرفت. وی به نفع طالبان موضع گیری می کرد و در مذاکرات با طالبان شرکت داشت.

خلیل زاد بعنوان مشاور مخصوص وزارت خارجه آمریکا در دولت ریگان نیز انجام وظیفه می کرد. وظیفه وی در آن زمان سازمان دادن یک لابی برای افزایش کمک نظامی آمریکا به مجاهدین بود. متقابلا وی به مثابه معاون وزیر دفاع در کابینه بوش پدر شرکت کرد. به محض به قدرت رسیدن جرج دبلیو بوش وی بعنوان عضو شورای امنیت ملی منصوب شد.

بازسازی افغانستان

واشنگتن صحنه آرایی کاملی انجام داد. براساس اظهارات نماینده بانک جهانی در کابل، بازسازی افغانستان یکسری موقعیت های فوق العاده برای سرمایه دارها ایجاد کرد.

دو روز بعد از شروع بمباران افغانستان، یعنی در ۹ اکتبر سفیر ایالات متحده در پاکستان وندی چمبرلن مسئولان پاکستانی را در ارتباط با پروژه لوله های نفتی ترانس افغان ملاقات کرد. هدف از این ملاقات ایجاد راه های جدید همکاری منطقه ای در بخش های مختلف با توجه به وضعیت جدید بود. (منظور بمباران افغانستان) است.

افغانستان تحت اشغال نظامی ایالات متحده

آمریکا وظیفه حامد کرزای را بعنوان رئیس دولت موقت افغانستان و یک واسطه برای اهداف پروژه لوله های نفتی بنفع شرکت های نفتی آمریکایی انگلیسی تعیین کرده است. در هیاهوی اولین حملات اکتبر ۲۰۰۱ در رسانه های گروهی دیده و شنیده شد که دو کمپانی کوچک، یعنی چیس انرژی و کاسپین انرژی که به نفع شرکت های بزرگ نفتی عمل می کردند، با حکومت ترکمنستان و پاکستان در مورد راه اندازی پروژه لوله های نفتی تماس حاصل کردند. این فعالیت ها بدون آنکه نام کمپانی های بزرگ افشا شود انجام شود. اما در واقع رئیس کاسپین سی کانسولتینگ اسامه بن لادن. سبحانی وکیل ب.پ.آموکو در آسیای مرکزی بوده است. سبحانی همچنین در شورای کاسپین سی دیسکورس، که زیر نظر شورای پر قدرت روابط خارجی است، در همراهی با نماینده کمپانی جرج سورس انستیتو که شرکتی وابسته به سیا و بنیاد هریتیج است. به گفته سبحانی "آمریکا باید مسئله پروژه لوله های نفتی را در قلب بازسازی افغانستان قرار دهد." وزارت امور خارجه نیز این را فکر درستی می داند. انتقال گاز طبیعی از طریق ایران متوقف می شود و جمهوری های آسیای مرکزی احتیاجی به لوله های نفتی روسیه نخواهند داشت. از نظر ژوزف نومی رئیس چیس انرژی، "یازدهم سپتامبر و جنگ در افغانستان حوادث خوبی نبودند، گرچه کار بدی انجام شد. اگر ایالات متحده حضور خود را در منطقه حفظ کند، احتمالاً یک نعمت خواهد بود برای همه، و البته برای کشورهای آسیائی نعمتی بزرگتر! چرا که، برای اقتصاد نفتی منطقه اکنون در قرن جدید، یک مرز نوین شکل گرفته است و افغانستان جزئی از این مرز خواهد بود."